باسمه تعالی



منبع: موسسه ترویج فرهنگ قرآنی

مقدمه

محتوای این دوره آموزشی از کتاب اصول عقاید اسلامی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی انتخاب شده که در ۵ فصل اصلی و با محوریت اصول دین در بحث توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد توسط استاد قرائتی نگاشته شده است.

در کتاب حاضر سعی شده تا با استفاده از آیات و روایات و تمثیل این اصول بیان شود، تا خوانندگان بتوانند با ارتباط با مطالب، پیرامون موضوعات اصول دین و شبهات طرح شده، آگاهی خود را افزایش دهند .

نگارش روان، تسهیل در بیان مباحث و عبارات و نکات کلیدی به صورت پیام از ویژگی‌های این اثر می‌باشد.

که امید است فرهنگیان ارجمند با بهره‌گیری از مطالب این مجموعه، ضمن ارتقاء سطح بینش و دانش خود، در انتقال مبانی و مفاهیم دینی به دانش‌آموزان نهایت بهره‌برداری را به کار ببرند.

جهان‌بینی

جهان‌بینی، یعنی تفسیر کلّی از هستی.

بعضی که به جهان می‌نگرند، آن راموجودی هدفدار و دارای پشتوانه‌ای باشعور وبراساس طرح ونظم وحساب می‌یابند، این بینش را «جهان‌بینی الهی »می‌نامند.

امّا بعضی گمان می‌کنند که جهان هستی نه طرح قبلی دارد، نه طرّاح با شعور و نه هدف و حساب. این دید و طرز فکر را «جهان‌بینی مادّی» می‌گویند.

تفاوت این دو جهان‌بینی کاملاً آشکار، و اختلاف نتیجه این دو بینش، قابل شک و تردید نیست .زیرا اگر عقیده داشتیم که این هستی خانه‌ای است که نه صاحبی دارد و نه حساب و کتابی؛ چرا داخل چنین خانه‌ای هر کاری که دلمان خواست و باب میلمان بود انجام ندهیم؟

امّا اگر این خانه بزرگ «جهان هستی»، حساب و هدفی دارد و صاحبش برای هر چیز اندازه‌ای مقدّر فرموده

است: «قد جعل اللّه لکلّ شیء قدرا» (۵۰) و هیچ برگی از درخت نمی‌افتد، مگر با حساب و کتاب «و ما تَسقُط من وَرقةٍ الاّ یَعلمها» (۵۱) پس من هم که جزیی از این جهان هستم، باید خود را با خواست و رضای صاحب خانه «خدا «تطبیق دهم.

اگر هستی، بی‌طرح و بی‌هدف و بی‌حساب است، برای من هم دلیلی بر پذیرفتن نظم و تحمّل قید و بندها وجود ندارد.

انسانی که فرموده خدای خود را باور دارد که می‌فرماید: «ما کنّا عن الخلق غافلین»(۵۲) ما از آفریده‌های خود غافل نیستیم. و عقیده دارد: «انّ ربّک لبالمرصاد» (۵۳) پروردگار تو در کمینگاه است. چنین انسانی، هرگز رفتار وکردار او با انسانی که چنین اعتقادی ندارد یکسان نیست.

تنها در جهان‌بینی الهی است که می‌توانیم انسانی مسئول و متعهّد باشیم، زیرا زمانی مسئولیم که زیر نظر باشیم، و در مورد هستی مورد سؤال قرار گیریم.

به علاوه وقتی گفته می‌شود: انسان مسئول است، هر مسئولی سائلی می‌خواهد، سائل ما کیست؟ وقتی من معتقدم که کلّ هستی بی‌صاحب است، پس در برابر چه کسی مسئولم؟ اگر گفته شود: در برابر خلق. می‌گوییم خلق کیستند؟ خلق هم موجوداتی مانند من هستند؟ که در مقابل کسی مسئولیّتی ندارند.

آری از دیدگاه یک انسان مادّی، تمام هستی بدون طرح قبلی است و به مرور زمان به این صورت در آمده وهمه انسان‌ها روبه نیستی می‌روند وبا مردن نابود می‌شوند. هدف دنیا رفاه وخوشی وسپس نابودی است. با این طرز تفکّر می‌توان گفت: چرا باشم و خودکشی نکنم؟ من که پس از سال‌ها رنج، نابود می‌شوم، چرا زودتر خود را خلاص نکنم؟

امّا جهان‌بینی الهی به انسان آرامش می‌بخشد، «الا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب»(۵۴) زیرا خداوند را بخشنده و مهربان و توبه‌پذیر می‌داند. خدایی که به نیکوکاران پاداش فراوانی می‌دهد و بسیار زود از بندگانش راضی می‌شود، «یا سریع الرّضا!«

هستی در جهان‌بینی الهی

*آفرینش، براساس لطف ورحمت الهی است. «کتب علی نفسه الرحمة»(۵۵(

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

*هستی در جای خود نیکوست و به بهترین وجه آفریده شده است. «احسن کل شی خلقه»(۵۶(

*هستی در حال تسبیح و کرنش است» .کلّ له قانتون»(۵۷)، «یسبّح لِلّه ما فی السموات و ما فی الارض»(۵۸) و تسبیح آنها نیز آگاهانه است. «کل قد علم صلاته و تسبیحه»(۵۹(

*اعمال انسان - کوچک یا بزرگ، خوب یا بد - دارای پاداش یا مجازات است. «فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً

یره ومن یعمل مثقال ذرّة شرّاً یره»(۶۰(

*پایان جهان به سوی خداست. «و انّ الی ربّک المنتهی»(۶۱) ، «الیه المصیر»(۶۲(

*کسی که دارای جهان بینی الهی است، احساس بی کسی نمی کند و خود را تحت ولایت خدا می بیند. «اللّه ولیّ الذین امنوا»(۶۳(

دارای دیدی باز است. «یجعل لکم فرقانا»(۶۴(

در امورش گشایش است» .یجعل له مخرجا»(۶۵(

مسیرش هموار است. «و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم»(۶۶(

رهبرش آسمانی است. «انا بشر مثلکم یوحی الیّ»(۶۷(

انسان را خلیفه خدا می‌داند. «انّی جاعل فی الارض خلیفه»(۶۸(

انسان را با کرامت می‌داند. «و لقد کرّمنا بنی آدم»(۶۹(

تابع و بله‌قربان‌گوی این و آن و طاغوت‌ها نیست. «یکفر بالطاغوت»(۷۰(

کارهایش رنگ خدایی دارد. «صبغة اللّه»(۷۱(

خوبی‌های خود را از خدا می‌داند. «ما اصابک من حسنة فمن اللّه» و بدی‌ها را از خود. «ما اصابک من سیّئة فمن نفسک»(۷۲) همانند زمین که روشنایی‌اش از خورشید است وتاریکی آن از خود اوست.

انسان موحّد، در حالی که بنده خداست، خود را صاحب اختیار و اراده می‌داند .او معتقد است گرچه هستی در دست او نیست، امّا او در رفتارش دارد.

آنچه را که برای خود نگه داشته، فانی و آنچه را برای خدا و در راه خدا داده ماندگار می‌داند» .ما عندکم ینفد و ما عنداللّه باق»(۷۳(

روزی در خانه پیامبر صلی الله علیه وآله گوسفندی ذبح شد، پیامبر فرمودند: گوشت آن را بین نیازمندان تقسیم کنید. ساعتی بعد یکی از همسران پیامبر گفت: یا رسول اللّه! فقط گردن گوسفند برای ما باقی مانده است . پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: چنین نیست، بلکه همه آن برای ما مانده، به جز گردنش

نقش جهان‌بینی

کسی که نابهنگام و در دل شب، در خانه ما را بزند، تا او را نشناسیم، هرگز در را به روی او باز نمی‌کنیم. تا ندانیم هوای شهری که قصد سفر به آن را داریم چگونه است، نمی‌دانیم چه لباسی با خود برداریم. تا ندانیم مجلسی که به آن دعوت شده‌ایم، مجلس عزاست یا عروسی، نمی‌توانیم تصمیم بگیریم که چه لباسی بپوشیم!. باید بدانیم به کجا می‌رویم تا وظیفه ما معلوم گردد. بنابراین، نوع عقیده ودیگر جهان‌بینی ما، بر رفتار و نوع انتخاب ما اثر می گذارد.

جایگاه شناخت

دانلود سوالات آزمون

همان‌گونه که نوع رفتار و گفتار ما از جهان‌بینی ما نشأت می‌گیرد، نوع جهان‌بینی نیز از شناخت ما سرچشمه می‌گیرد، یعنی انتخاب جهان‌بینی به نوع شناخت بستگی دارد. واین شناخت ما از خود وهستی است که به انتخاب نوع خاصّی از جهان‌بینی منجر می‌شود.

با این بیان، چنین نتیجه می‌گیریم که اعمال ما برخاسته از جهان‌بینی ما، و جهان‌بینی ما به شناخت ما وابسته است.

در اینجا لازم است درباره شناخت، توضیح مختصری ذکر کنیم.

امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات، برخورداری آنها از نعمت بزرگ شناخت و معرفت است. در اهمیّت شناخت، همین بس که خداوند در بسیاری از آیات قرآن، انسانها را به کسب شناخت و معرفت دعوت می‌کند، و کسانی را که اهل تفکّر و تدبر و تعقل نیستند به شدّت مذمت نموده، توبیخ می‌کند.

خداوند در قرآن، ما را از پیروی آنچه به آن شناخت نداریم، منع کرده است «ولاتقف ما لیس لک به علم» (۷۴) وافرادی را که بدون شناخت، راهی را می‌روند و عملی را انجام می‌دهند، کوران و کران و گنگانی می‌داند که تدبّر نمی‌کنند.

در ضرورت شناخت، گفتار مولای متقیان به کمیل بسیار قابل توجّه است. امام‌علیه السلام می‌فرماید: «یا کمیل ما من حرکةٍ الا و انت محتاج فیها الی معرفه»(۷۵) هیچ حرکتی وجود ندارد مگر آنکه تو در آن به معرفت نیاز داری.

معرفت و شناخت، اعمال ما را ارزشمند می‌سازد. در مکتب اسلام درجات اعمال و کارهای ما به میزان معرفت ما بستگی دارد. هر چه معرفت ما بیشتر باشد کارهای ما ارزشمندتر است.

در قرآن و احادیث، مسلمانان به کسب معرفت بسیار تشویق شده‌اند .معرفت نسبت به خدا، پیامبران، ائمه، هستی، اصول و فروع دین.

در دعا از خدا می‌خواهیم که خودش، پیامبرش، و ولیّش را به ما بشناساند. در غیر این صورت ما گمراه می‌شویم «اللّهم عرّفنی نفسک فانّک ان لم تعرّفنی نفسک لم اعرف ...»(۷۶(

در روایتی از پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله آمده است: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتهٔ جاهلیّهٔ»(۷۷) هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

ابزار شناخت

پس از آشنایی مختصر با شناخت، واهمیّت و ضرورت آن، عوامل و ابزار شناخت را ذکر می‌کنیم.

خدا برای رسیدن به شناخت، ابزار ووسایلی را در اختیار انسان قرار داده:

1- حواسّ

حواسّ پنجگانه، نخستین ابزار و وسایلی هستند که خداوند در اختیار انسانها قرار داده است. آنان به کمک

این ابزار، بسیاری از اشیا و امور اطراف خود را درک می‌کنند و می‌شناسند. دیدنی‌ها را می‌بینند، شنیدنی‌ها را می‌شنوند، بوها را استشمام می‌کنند، طعم‌ها را می‌چشند و اشیا را لمس می‌کنند.

قرآن در این‌باره می‌فرماید: «واللّه أخرجکم من بطون امّهاتکم لا تعلمون شیئاً و جعل لکم السّمع و الابصار...»(۷۸) و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد. ...

2- عقل

عقل، نعمت نیروگ الهی و حجّت باطنی انسان است. خداوند انسان را به داشتن چنین نعمت ارزشمندی مفتخر گردانید، تا با کمک عقل هم محسوسات را بدرستی بشناسد و هم قدرت تحلیل و تجزیه امور را پیدا کند.

3 - وحی

وحی، سرچشمه بسیاری از معارف است. از آنجا که منشأ وحی، علم لایتناهی خداوند است، ناب‌ترین شناخت‌ها از این طریق نصیب بشر گردیده است. انسان از طریق وحی، در مورد هستی و سرچشمه آن، به آگاهی‌های ارزنده‌ای دست یافته است، همچون :اسرار و رموز آفرینش، گذشته و آینده جهان، عالم آخرت وامور معنوی که نیل به این گونه معارف از راه‌های دیگر ناممکن است.

منابع شناخت

خداوند، ما را به مطالعه، تدبّر وشناخت، در اموری دعوت کرده است.

1- طبیعت

آیات متعدّدی از قرآن، ما را به تدبّر در موضوعات مختلفِ طبیعی دعوت می‌کند. مانند آفرینش آسمان‌ها و زمین، گردش شب و روز، حرکت کشتی در دریا، کوه‌ها، حیوانات و. ...

2- تاریخ

مطالعه تاریخ و آشنایی با فراز و نشیب‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، بسیار آموزنده بوده، آدمی را صاحب معرفت و شناخت می‌کند. انسان با مطالعه تاریخ به بسیاری از رموز، سنن و قوانین هستی پی می‌برد.

قرآن سرگذشت پیشینیان را مایه عبرت و پندآموزی می‌داند «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب»(۷۹) و از پیامبرش می‌خواهد داستان‌های گذشتگان را بازگو کند. «فاقصص القصص لعلهم یتفکّرون»(۸۰)

3- انسان

مطالعه انسان در ابعاد مختلف توانایی‌ها، استعدادها، نیازها و... موجب شناخت عمیق می‌گردد .خداوند در قرآن می‌فرماید: «سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتّی یتبیّن لهم انّه الحقّ»(۸۱) به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در درون انسان‌ها به آنان نشان خواهیم داد تا حقّانیّت خدا برای آنها ثابت شود.

امیرمؤمنان‌علیه السلام نیز می‌فرماید:

أتزعم انّک جرم صغیر

و فیک انطوی العالم الاکبر

ای انسان !آیا گمان می‌کنی جثّه کوچکی هستی، در حالی که جهان بزرگ‌تری در تو نهفته است

شناخت‌های ناقص و کامل

بدیهی است که انسان هر چه از ابزار بیشتر و کارآمدتری استفاده کند، به معارف بیشتری نائل می‌گردد و شناخت عمیق و کامل‌تری به دست می‌آورد. چنانکه عدم استفاده از تمامی ابزار و عوامل شناخت، یا استفاده ناقص از آنها از شناخت آدمی می‌کاهد.

تفاوت جهان‌بینی الهی وجهان‌بینی مادّی از همین‌جاست که مادّی‌گراها از تمامی ابزار و عوامل شناخت استفاده نمی‌کنند و علی‌رغم ادّعایی که دارند، شناختشان ناقص است .مانند قصّابی که فقط به وسیله کارد و بدون کمک گرفتن از وسایل ومواد دیگر، در اندیشه شناختِ اعضا، وعناصر گوسفند باشد.

موانع شناخت

آشنایی با موانع شناخت، مفید، بلکه ضروری است، زیرا به این سؤال پاسخ می‌دهد که با وجود زمینه‌های شناخت و ابزار آن، چرا برخی افراد راه را گم کرده، به شناخت کامل و روشنی نمی‌رسند؟!

موانع شناخت بسیار است، ولی ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

1- هواهای نفسانی

» و من اضلّ ممّن اتّبع هویه»(۸۲) و کیست گمراه‌تر از آنکه پیرو هوای نفس خویشتن است؟

2- سنّت‌های غلط نیاکان

» و قالوا ربنّآنّا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلّونا السّبیلاً»(۸۳) خدایا ما از بزرگان وپیشوایان – فاسد – خود اطاعت کردیم وآنها ما را به گمراهی کشاندند.

3- استبداد اندیشه و تعصّب

» و قالوا قلوبنا فی اکنّهٔ ممّا تدعونا الیه و فی آذاننا وقر و مِن بیننا و بینک حجاب»(۸۴) گروه گمراه از روی تمسخر به پیامبران گفتند: دل‌های ما در پرده غفلت است و گوش‌های ما سنگین است.

(50طلاق، ۳.

(51انعام، ۵۹.

(52مؤمنون،.17

(53فجر، ۱۴.

(54رعد، ۲۸.

(55انعام، ۱۲.

(56سجده، ۷.

(57روم، ۲۶.

(58تغابن، ۱.

(59نور، ۴۱.

(60زلزال، ۷ – ۸.

(61نجم،.42

(62غافر، ۳.

(63بقره، ۲۵۷.

(64انفال، ۲۹.

(65طلاق، ۲.

(66یس، ۶۳.

(67کهف، ۱۱۰.

(68بقره، ۳۰.

(69اسرا، ۷۰.

(70بقره،.256

(71بقره، ۱۳۸.

(72نساء، ۷۹.

(73نحل، ۹۶.

(74اسراء، ۳۵.

(75بحار، ج ۷۷، ص ۲۶۹.

(76بحار، ج ۵۲، ص۱۴۶.

(77بحار، ج ۸، ص۳۶۸.

(78نحل، ۷۸.

(79یوسف، ۱۱۱.

(80اعراف، ۱۷۶.

(81فصّلت، ۵۳.

(82قصص،.50

(83احزاب، ۶۷.

(84فصّلت، ۵.

حقیقت و ابعاد توحید

توحید در فرهنگ اسلامی، معنای بلند و گسترده‌ای دارد. توحید در ذات، توحید در صفات، توحید در افعال و توحید در عبادت.

توحید یعنی: ایمان به یگانگی خداوند.

توحید یعنی :نفی هوس‌ها. کسی که هوا پرست است، از مدار توحید خارج است. «أفرأیتَ مَن إتّخَذ إلهَه هَواه»(۸۵) آری، کسانی که از هوس‌های خود پیروی می‌کنند، در حقیقت خدای آنها، هوای نفس آنان است.

توحید یعنی: نفی طاغوت‌ها. شعار و هدف تمام انبیا این بود» :أن اعبدوا اللّه و اجْتَنبوا الطّاغوت»(۸۶(

توحید یعنی: نفی نظام‌های طاغوتی .امام رضا علیه السلام پس از آنکه مجبور شد ولیعهدی مأمون را بپذیرد، در جلسه علنی و در برابر همه مردم شرط کرد که در نظام مأمون عزل و نصبی و دخالتی نکند.

توحید :یعنی خطّ بطلان کشیدن بر تمام افکار التقاطی و ردّ تمام ایسم‌ها و مکتب‌هایی که از مغزهای بشری برخاسته است.

توحید یعنی: قطع تمام روابطی که سبب سلطه وسرپرستی بیگانگان است.

توحید یعنی: نفی فرمان کسی که دستورش با دستور خدا هماهنگ نباشد.

توحید یعنی: قبول رهبری کسانی که خدا رهبری آنان را امضا کرده است.

توحید یعنی: نق نزدن به دستورات خدا، تسلیم‌بودن وبندگی در پیشگاه او.

و خلاصه توحید یعنی: سرکوبی بت‌های درونی و بیرونی، بت عنوان، بت مدرک، بت مقام، بت مال، تا هیچ یک از آنها ما را از مدار حقّ و پیروی از راه حقّ باز ندارد.

توحید یعنی: آنچه مرا به قیام وامی‌دارد خدا باشد و آنچه مرا به سکوت فرا می‌خواند رضای خدا باشد.

اقتصاد توحیدی، یعنی: در تمام برنامه‌های تولید، توزیع، مصرف و مدیریّت، حکم خدا اجرا شود.

ارتش توحیدی، یعنی: هدف ارتش، خودخواهی، انتقام، کشورگشایی و استثمار نباشد، بلکه اعتلای کلمه حقّ و گسترش قانون خدا باشد. هدف، سرکوبی ستمگران و نجات مستضعفان و دفاع از حریم مال و جان و ناموس و تلاش برای حفظ مرزها باشد.

جامعه توحیدی، جامعه‌ای است که رهبر آن طبق معیارهای الهی انتخاب شود، یعنی بر اساس علم، تقوا، جهاد، سابقه، امانت، قدرت، مدیریّت و...، نه براساس زور، پول، پارتی، و یا وابستگی به قدرت‌های بزرگ.

جامعه توحیدی، آن است که قانون خدا بر آن حکومت می‌کند و همه مردم، در برابر آن مساویند و اِعمال

غرض در آن را ندارد.

بنابراین آنچه برخی افکار التقاطی در مورد جامعه توحیدی مطرح ساخته و آن را با جامعه بی‌طبقه کمونیستی یکی دانسته‌اند، قابل قبول نیست. زیرا در جامعه توحیدی اسلام، خدا حکومت می‌کند نه مردم.

اگر پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود» :قُولوا لاإله الاّ اللّه تُفلِحوا» نباید با دید ساده به این جمله بنگریم، زیرا نتیجه توحید در این شعار پیامبر، فلاح و رستگاری است.(۸۷) قرآن هدف نهایی را فلاح می‌داند و اگر به تقوا سفارش می‌کند و می‌فرماید: «یاایّها النّاسُ اعبُدوا ربّکم الّذی خَلَقکم و الّذین مِن قَبلِکم لعلّکم تَتّقون»(۸۸) ای مردم! عبادت کنید خدایی را که شما و پیشینیان شما را آفرید تا شاید به تقوا برسید. لکن خود تقوا هدف نهایی نیست، بلکه تقوا مقدّمه‌ای است برای رسیدن به فلاح، چنانکه در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «فاتّقوا اللّه یا اُولِی الألْباب لَعلّکم تُفلحُون»(۸۹) ای صاحبان عقل! تقوا پیشه کنید تا شاید به فلاح و رستگاری برسید.

روزی در کلاس درباره توحید و جمله «لا اله الاّ اللّه» مطالبی را بیان می‌کردم. روی تابلو تصویر دانه‌ای را کشیدم که در زیر خاک قرار دارد و سپس سبز می‌شود و گفتم: این دانه برای رهایی از دل خاک سه عمل انجام می‌دهد:

1-فرو بردن ریشه‌های خود در درون خاک.

2-جذب موادّ غذایی خاک.

3-دفع مزاحم و ذرّات خاک و سپس سر بر آوردن از آن.

پس از آن گفتم: انسان هم اگر بخواهد از جهل و تباهی رهایی یابد باید همین سه عمل را انجام دهد:

1-باید ابتدا عقاید خود را مبتنی بر استدلال کند.

2-باید برای پیشرفت، از تمام امکانات بهره برد وموادّ ریشه را جذب کند.

3-باید هرگونه مانع را از سر راه خود بردارد تا به فضای توحید برسد.

امّا اگر در هر یک از سه مرحله کوتاهی کند، همچنان در رکود و بدبختی باقی می‌ماند. اگر عقایدش محکم ومبتنی بر علم نباشد، از امکانات استفاده نکند و به دفع دشمنان نپردازد می‌پوسد، همان گونه که دان در دل خاک، اگر دست به این سه عمل نزد خواهد پوسید.

ریشه‌های ایمان به خدا

در بحث تحلیل‌های غلط از دین، روشن شد که جهل، ترس وفقر، ریشه ایمان به خدا نیست. اکنون می‌پرسیم، پس منشأ ایمان چیست؟ چه چیزی انسان را به سوی خدا می‌کشاند؟

در پاسخ می‌گوییم: ریشه‌های ایمان به خدا، عقل و فطرت آدمی است.

عقل

عقل به ما می‌گوید: هر اثری یک مؤثّری دارد و این حکم به قدری روشن است که اگر شما بسیار آرام به صورت نوزادی بدمید، او چشم باز می‌کند، به اطراف می‌نگرد و به دنبال مؤثّر می‌گردد وچنین می‌فهمد که این دمیدن از یک سرچشمه‌ای به‌وجود آمده است. آری، مسأله «از اثر پی به مؤثّر بردن» از روشن‌ترین مسایل روزمرّه زندگی ماست. چگونه می‌توان باور کرد که مثلاً تصویر یک خروس یا طاووس به عکّاس یا نقّاش نیاز دارد، ولی خود خروس و طاووس به خالق و طرّاح نیاز نداشته باشد؟! چگونه عقل را قانع کنیم که یک دوربین عکّاسی سازنده دارد، لکن چشم انسان سازنده با شعوری ندارد؟ در صورتی که عکس برداریِ چشم به مراتب مهم‌تر از عکس برداری دوربین است، زیرا دوربین هر چند بار که عکس گرفت باید فیلم آن را عوض کنیم، ولی چشم دائماً در حال عکس برداری است. چگونه عقل قبول کند دستگاه پالایش نفت، سازنده داشته باشد، امّا دستگاه گوارش انسان، سازنده نداشته باشد؟ چگونه بپذیریم که نظم در رفتار یک فرد، دلیل بر وجود شعور در اوست، ولی نظم در جهان هستی، دلیل بر وجود شعور در خالق آن نباشد؟

کوتاه سخن این که اگر یکی از نشانه های بهترین جهان‌بینی آن است که با پذیرفتن عقل توأم باشد، عقل ما در برخورد با نظم و حساب دقیق، برای جهانِ هستی، قدرت با شعوری را می‌پذیرد و مطالعه در هستی ما را به سوی یک بینش الهی سوق می‌دهد.

فطرت

از هر انسانی، در هر زمان و مکانی بپرسیم که شما در جهانِ هستی چه احساسی دارید؟ آیا احساس می‌کنید مستقل هستید یا در خود احساس وابستگی دارید؟ کسی نیست که بگوید: من احساس می‌کنم در این جهان، مستقل هستم، همه و همه در خود این احساس وابستگی را دارند، لکن این احساسِ صادقانه دو گونه اشباع می‌شود: اشباع صادق و اشباع کاذب.

نظیر طفلی که احساس گرسنگی می‌کند؛ این احساسِ صادق، گاهی با مکیدن سینه پرشیرِ مادر صادقانه اشباع می‌شود و گاهی با مکیدن پستانک خشک، به صورت کاذب اشباع می‌شود. در انسان هم اصل احساس وابستگی، یک واقعیّت و حقیقتی است لکن وابسته به چه چیزی؟

1- به قدرت خدا؟

2- به قدرت طبیعت؟

خود طبیعت هم وابسته به صدها شرط است، پس باید به قدرتی وابسته باشیم که او دیگر همچون ما وابسته نباشد.

کار انبیا

کار انبیا این است که نگذارند احساسات لطیف انسان‌ها به طور کاذب اشباع شود، نظیر کار مادر و سرپرستی که نمی‌گذارد طفل، به خاطر گرسنگی از هر غذایی استفاده کند. نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد

که افرادی که تحت رهبری انبیا قرار نگرفته‌اند به چه خرافاتی گرفتار شده‌اند.

آیا بندگی خدا، مخالف آزادی انسان‌ها نیست؟

گاهی تصوّر می‌شود که اگر انبیا و مذاهب آسمانی، ما را به عبادت خدا دعوت می‌کنند، این با آزادی انسان مخالف است، امّا باید توجّه داشت که انسان به صورتی آفریده شده که نمی‌تواند بدون عشق و پرستش و انس و امید زندگی کند، احساس علاقه و پرستش در او نهفته است و اگر این احساس با رهبری انبیا هدایت نشود از پرستش بت‌ها و اجرام آسمانی و یا پرستش انسان‌ها و طاغوت‌ها سر در می‌آورد.

بنابراین، عبودیّت و بندگی خدا یک اشباع صادقی است که جلوی اشباع‌های کاذب را می‌گیرد و مسیر عشق و پرستش را از انحراف نجات می‌دهد.

خلاصه این که جهان‌بینی الهی و ایمان به خدا ریشه فطری دارد. یعنی در همه انسان‌ها نوعی احساس وابستگی به قدرتی بی‌نهایت موجود است، گرچه گاهی در تشخیص آن قدرت بی‌نهایت - که آیا قدرت الهی است یا قدرت طبیعی - دچار لغزش می‌شوند.

امّا به هر حال، اصل احساس وابستگی هست، بنابراین توحید که تمام جهان هستی را به قدرتی بی‌نهایت و با شعور وابسته می‌داند، با فطرت انسانی که خود را وابسته می‌داند هماهنگ است.

راه‌های خداشناسی

خداشناسی از راه نظم و هماهنگی

بهترین و ساده‌ترین دلیل توحید، نظم و هماهنگی عجیبی است که بر موجودات جهان حاکم است. این دلیل به عنوان برهان نظم نامیده می‌شود. برهان نظم دارای امتیازاتی است، از جمله:

1- برهانی قرآن است. آیات قرآن نیز همواره ما را به شناخت شگفتی‌های طبیعت و تفکّر و تأمّل در آیات عظمت خداوند دعوت کرده است.

2- عشق‌آفرین است. وقتی انسان الطاف و نعمت‌های خداوند را می‌شناسد، عشق و محبّت او به خداوند بیشتر می‌شود.

3- شیرین است. انسان وقتی که ارتباط هستی را درک می‌کند لذّت می‌برد.

4- پویاست. هرچه علم پیشرفت می‌کند، ارتباطاتی که بین موجودات هستی است بیشتر کشف می‌شود.

5 - برای همه قابل فهم ودرک است ونیازی به داشتن اطلاعات فلسفی ندارد.

روشن است که وجود هماهنگی میان اجزای یک ساختمان، مقاله‌های یک کتاب وسطره‌ای یک نامه بهترین دلیل بر یکی بودن سازنده ونویسنده آن است.

اگر سه نفر نقّاش در کنار هم مشغول کشیدن تصویر یک خروس شوند، یکی سر خروس، دیگری شکم آن و سوّمی پایش را بکشد، بعد ما این سه ورقه را از سه نقّاش بگیریم و به هم پیوند دهیم، هرگز نقش سر و

شکم و پا که از سه نقّاش است با یکدیگر هماهنگ نخواهد بود.
آری، وجود هماهنگی، توازن، تناسب و زمان‌بندی بسیار دقیق در آفرینش، بهترین و ساده‌ترین دلیل یکتایی اوست.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در هر نفسی که انسان می‌کشد هزاران نعمت موجود است. شما هنگامی می‌توانید نفس بکشید که برگ درختان مسئولیّت خود را انجام دهند و آب اقیانوس‌ها تمیز باشد؛ تمیز بودن آب اقیانوس‌ها به پاکسازی آنها از مردارهای دریایی بستگی دارد و این نهنگ‌ها هستند که در دریا این مسئولیّت مهم را انجام می‌دهند، پس در نفس کشیدن ما برگ‌ها و هر نهنگ‌ها و... مشارکت دارند.

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید

هماهنگی در هستی

در نظام هستی، ضعف‌ها با قدرت‌ها، حمله‌ها با دفاع‌ها وخشونت‌ها با عاطفه‌ها چنان به هم آمیخته‌اند که انسان را مبهوت می‌کند و در مجموع، نظام هماهنگی را به وجود آورده است.
آیا تاکنون اندیشیده‌اید که:
چگونه ضعف نوزاد با قدرت و حمایت والدین او جبران می‌شود؟!
چگونه پرتاب سنگ‌های بزرگ آسمانی با استقامت فضای ضخیمی که در اطراف زمین است جبران و مشتعل می‌شود؟
چگونه انسان که گاز کربن پس می‌دهد، با عکس العمل گیاه که گاز کربن را می‌گیرد و اکسیژن پس می‌دهد، هماهنگ و متناسب عمل می‌کند؟
چگونه خشونت و قاطعیّت مرد با مهر و عاطفه زن که - با هم زندگی می‌کنند و یکدیگر را تعدیل می‌کنند - هماهنگ است؟ شما دادوستدهای قهری و طبیعی را که در آفرینش نهفته است، مطالعه کنید تا دریابید که چگونه تناسب و هماهنگی دقیقی در آنها به چشم می‌خورد.
اگر زمین سفت وسخت بود، برای کشاورزی وحفر چاه وساختمان‌سازی و برای دفن اموات ومواد زاید چه می‌کردیم؟ اگر سست وشل‌بود، چه می‌کردیم؟!
هماهنگی درون و بیرون
چگونه بین معده در درون انسان و خوراکی‌ها در بیرون، هماهنگی و تناسب وجود دارد. انسان تشنه می‌شود، در بیرون آب وجود دارد .تمایلات جنسی دارد، برای او همسر وجود دارد.
فطرت و روح انسان در جستجوی بی نهایت است، چیزهای محدود او را سیر نمی‌کند. چون از درون میل به کمال دارد، پس در بیرون نیز باید کمال مطلق وجود داشته باشد و آن خداست. در درون چون عاشقیم، در بیرون نیز باید معشوقی وجود داشته باشد. معشوق واقعی انسان کیست؟ معشوق‌های غیر واقعی مانند

ظرف‌های یکبار مصرف هستند. حضرت ابراهیم علیه السلام به خورشید پرستان فرمود: «انّی لا احبّ الافلین»(۹۰) من آنچه را که رفتنی است دوست ندارم.

(85جاثیه، ۲۳.

(86نحل، ۳۶.

(87در زبان عربی به کشاورز، فلاّح می‌گویند، چون مقدّمات رستن دانه را فراهم می‌سازد.

(88بقره، ۲۱.

(89مائده، ۱۰۰.

(90انعام،.76

نشانه های یکتایی خدا

-1ارسال پیامبران

یکی از دلائل وحدانیّت خدا، مطلبی است که حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید و ما را متوجّه آن کرده است: «لَوکان لربّک شَریک لأتَتک رُسلَه ولَرأیتَ آثار مُلکه و سلطانه»(۱۱۷) اگر خدای دیگری وجود داشت، او هم باید پیامبرانی بفرستد وآثار قدرتش را به ما نشان دهد.

-2بی نهایتی خدا

اگر دو خدا وجود داشته باشد و هستی دارای دو سرچشمه قدرت باشد، یا باید هر دو محدود باشند - که اگر چنین باشند خدا نیستند، زیرا قدرت محدود یعنی قدرتی که در مرحله‌ای به نیستی می‌رسد و معلوم است که چنین قدرتی نمی‌تواند خدا باشد - و یا هر دو قدرت بی‌نهایت باشند که اگر بی‌نهایت شدند دیگر دو نیستند. مثالی را از یکی از دانشمندان نقل می‌کنم: اگر شما به بنّایی گفتید: خانه‌ای بسازد که بی‌نهایت زمین داشته باشد. قهراً یک خانه بیشتر نمی‌سازد چون جایی برای خانه دیگر وجود ندارد.

-3انسجام در هستی

اگر در هستی جز خداوند یکتا، خدا، یا خدایان دیگری وجود داشت، قطعاً نظام هستی به تباهی کشیده می‌شد. «لو کان فیهما الهۀ الاّ اللّه لفسدتا»(۱۱۸(

اقسام توحید

-1توحید ذاتی :یعنی برای خداوند شبیه و مانندی در ذات وجود ندارد.

-2توحید صفاتی :یعنی صفات خدا مانند علم وقدرت وحیات، عین ذات اوست: «قل هو اللّه احد. اللّه الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد»(۱۱۹(

-3توحید عبادی :یعنی کسی به جز خداوند، شایسته پرستش نیست:

»وما ارسلنا من قبلك من رسول الاّ نوحی الیه انّه لااله‌الاّأنا فاعبدون»(۱۲۰(

-4توحید افعالی :یعنی تمام کارها در جهان هستی به اذن خداوند صورت می‌گیرد. این قسم از توحید بر دو قسم است:

الف: توحید خلاّقیّت: یعنی آفریننده همه موجودات خداوند است:

»یا ایّها الناس اذکروا نعمة اللّه علیکم هل من خالق غیر الله»(۱۲۱(

»ذلکم اللّه ربّکم لااله الاّ هو خالق کل شی»(۱۲۲(

ب: توحید ربوبی: یعنی اداره و تدبیر جهان خلقت با خداوند است:

»قل أغیر اللّه أبغی ربّاً و هو ربّ کلّ شی»(۱۲۳(

» قل من یرزقکم من السماء و الارض و من یدبّر الامر فسیقولون الله»(۱۲۴(

توصیف خداوند

-1خداوند بی‌همتاست: «لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر»(۱۲۵(

-2خداوند بی‌نیاز مطلق است و همه به او نیازمندند:

»یا ایها الناس انتم الفقراء الی اللّه و اللّه هو الغنی الحمید»(۱۲۶(

-3خداوند با چشم ظاهر دیده نمی‌شود: «لاتدرکه الابصار(127)«

-4خداوند به همه چیز آگاه است: «ان اللّه بکل شیء علیم»(۱۲۸(

- 5خداوند بر همه چیز قدرت دارد:

»تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر»(۱۲۹(

-6خداوند در همه جا هست: «فاینما تولّوا فثمّ وجه الله»(۱۳۰(

-7خداوند از خاطرات ذهنی همه آگاه است:

»و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه»(۱۳۱(

- 8خداوند از رگ گردن، به انسان نزدیک‌تر است:

»ونحن اقرب الیه من حبل الورید»(۱۳۲(

-9خداوند قائم به ذات خویش است: «اللّه لا اله الاّ هو الحی القیوم»(۱۳۳(

-10خداوند را خواب سبک وسنگین نمی‌گیرد: «لاتأخذه سنة ولانوم»(۱۳۴(

-11خداوند خالق تمام جهان هستی است: «لا اله الاّ هو خالق کل شی»(۱۳۵(

-12 او مالک تمام هستی است: «للّه ملک‌السموات والارض وما فیهنّ»(۱۳۶(

-13 تربیت و پرورش همه موجودات به دست اوست:

» فللّه الحمد ربّ السموات و ربّ الارض ربّ العالمین»(۱۳۷(

-14 حیات و مرگ به دست اوست: «واللّه یمیت ویحیی»(۱۳۸(

-15 تمام نظام هستی در برابر او تسلیم است:

» و له اسلم من فی السموات و الارض طوعاً او کرهاً و الیه یرجعون»(۱۳۹(

-16 او شریک و همتایی ندارد: «لم یتّخذ ولداً و لم یکن له شریک...»(۱۴۰(

-17 همه موجودات به او نیازمندند: «یسئله من فی السموات و الارض»(۱۴۱(

-18 عزّت و ذلّت به دست اوست:

» قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممّن تشاء وتعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء بیدک الخیر»(۱۴۲(

-20 روزی همه موجودات به دست اوست:

»ان اللّه هو الرزاق ذوالقوة المتین»(۱۴۳(

» و ما من دابة فی الارض الا علی اللّه رزقها»(۱۴۴(

الگوی توحید

روش قرآن این است که علاوه بر امر و نهی و دادن طرح، برای هر برنامه‌ای الگو و مدل هم معرفی می‌کند که این خود تحت عنوان «الگوها در قرآن» موضوع یک بحث جالب است، قرآن می‌فرماید: زن فرعون، الگوی مؤمنان است، زیرا در لابلای عوامل جذب کننده و گول زننده خط خود را گم نکرد و ناز و نعمت و مال و مقام دربار فرعون هم در اراده او اثر نگذاشت و به قدری در مراتب ایمان رشد کرده، بالا آمد که از خدا نجات خود را درخواست کرد.(۱۴۵(

و نیز در قرآن می‌خوانیم: الگو و مدل کافران، زن حضرت نوح است که عناد و لجاجت و هوا و هوس، مانع هدایت پذیری او شد(۱۴۶) تا آنجا که در خانه وحی و تحت سرپرستی دائمی پیامبری همچون نوح، همچنان در راه خود باقی ماند.

قرآن درباره حضرت ابراهیم‌علیه السلام نیز می‌فرماید: «انّی جاعلک للناس اماما»(۱۴۷) در اینجا به سراغ تاریخ حضرت ابراهیم می‌رویم و فهرستی از کارهای او را برمی‌شمریم تا قهرمان بودن او در توحید روشن شود.

حضرت ابراهیم همواره تسلیم خدا بود؛ هیچ مانعی جلوی راه او را نمی‌گرفت و در همه آزمایش‌های الهی قبول شد.(۱۴۸(

-1 پس از حدود صد سال انتظار که خداوند به ابراهیم فرزندی عطا فرمود، به او فرمان داد تا نوجوان خود اسماعیل را ذبح کند. او بی‌چون و چرا تسلیم شد و وظیفه را بر غریزه مقدّم داشت، پا بر نفس خود گذاشت و اسماعیل را خواباند و کارد را بر گردن او گذاشت که فرمان آمد: دست نگه‌دار که فرمان ما یک آزمایش بود.(۱۴۹) آری، او در کوبیدن بت درون پیروز شد.

2- ابراهیم علیه السلام با محاجّه و استدلال، دماغ نمرود را به خاک مالید.(۱۵۰) و طاغوت زمان خود را درهم کوبید.

3- در برابر بت‌پرستان، با شکستنِ بت‌های بزرگ و کوچک، فطرت خفته آنان را بیدار کرد.

4- با بستگان نزدیک خود به خاطر خدا قطع رابطه کرد.(۱۵۱(

5 - از زن و کودک شیرخوار خود در راه عزت دین خدا گذشت.(۱۵۲(

6- از جان خود - به هنگامی که او را در آتش افکندند - دست شست.(۱۵۳(

علل انحراف از توحید

مسائلی می‌تواند انسان را از خط خدا و مدار توحید بیرون کند از جمله:

1- ترس از طاغوت: یکی از عوامل انحراف، ترس از طاغوت است. قرآن می‌فرماید: فرعون به مردم اعلام می‌کرد: هرکه غیر از من خدایی و قدرتی را قبول کند او را به زندان می‌اندازم.(۱۵۴) (مردم هم از ترس، به بندگی او تن داده بودند.

2- تعصّب بی‌جا: گاهی عشق و علاقه به چیزی، سبب می‌شود که انسان خدا را نادیده بگیرد و به چیزی یا انسانی که مورد علاقه اوست روآورد و آن را محور کار و مهر و غضب خود قرار دهد. قرآن می‌فرماید: یهودیان، احبار و راهبان خود را ولیّ و سرپرست خود قرار داده بودند و خدا را کنار می‌گذاشتند و هر چه این عالم‌نماها حلال خدا را حرام یا حرام او را حلال می‌کردند، یهودیان به خاطر علاقه و عشقی که به آنان داشتند از آنها پیروی می‌کردند.(۱۵۵(

3- امید نابجا: گاهی تکیه به غیرخدا، به امید کمک‌جویی و یا عزّت‌طلبی از دیگران است. قرآن در این زمینه می‌فرماید: گروهی به سراغ غیر خدا می‌روند. تا شاید یاری شوند.(۱۵۶) ودر آیه دیگر می‌فرماید: برای اینکه سبب عزّت آنها شوند!(۱۵۷(

آثار ایمان به خدا

*ایمان به خالق هستی، در جامعه اسلامی، برابری و برادری ایجاد می‌کند.

*ایمان به خدای یکتا، تمامی امتیازات پوشالی را در هم می‌ریزد، همه انسان‌ها را بنده یک خدا و همه را در برابر قانون یکسان می‌داند.

*با یاد خدا و حاکمیّت قانون الهی بر دلها، مصالح جامعه در اولویّت قرار می‌گیرد. فدا کردن مصالح فردی به خاطر جامعه، زمانی می‌تواند منطقی باشد که انسان باور کند این فدا شدن‌ها به هدر نمی‌رود و خداوند جبران می‌کند و این باور در سایه ایمان به خدا به دست می‌آید.

*ایمان به خدا همبستگی ملّت‌ها را به دنبال دارد. بهترین وسیله همبستگی ملّت‌ها، ایمان به خداست، همان

گونه که بهترین اهرم فشار بر طاغوت‌ها ایمان و توحید است.

کسی که به خدا ایمان دارد:

*احساس عشق ودلگرمی می‌کند. کسی که می‌داند تمام کارهای او زیر نظر است وهیچ عملی نابود نمی‌شود وخریدار تلاش او خداست، آن هم با قیمت بهشت و رضوان الهی، و حتّی گاهی بدون تلاش او وتنها به خاطر حسن نیّت، به او اجر و پاداش مرحمت می‌کند؛ چنین شخصی با عشق و دلگرمی زندگی می‌کند.

*همه کارهایش را برای خدا انجام می‌دهد و در فکر خودنمایی و ریاکاری نیست. از حیله و حُقّه‌بازی دوری می‌کند .زیرا کسی که خود را در محضر خدا و خدا را شاهد اعمال خود می‌داند، نمی‌تواند اهل مکر و حیله باشد.

*عزّتمند است. کسی که بندگی او را پذیرفته، در برابر هیچ قدرت و مقامی جز خدا تسلیم نمی‌شود و همه را بندگانی همچون خود می‌داند. لذا از احدی جز خدا نمی‌ترسد. «و لا یخشون احداً الاّ اللّه»(۱۵۸(

*به همه انسان‌ها به عنوان آفریده‌های خدا به یک چشم می‌نگرد. علی‌علیه السلام در تقسیم بیت المال بین عرب و عجم فرقی نمی‌گذاشت و در پاسخ فردی که پرسید: چرا فرقی نمی‌گذارید؟ فرمود: خدای همه آنها یکی است.

*عدالت و حقوق دیگران را مراعات می‌کند. انسان موحّد، به هیاهوهای دیگران توجّهی ندارد و فقط به وظیفه شرعی خود عمل می‌کند

*ترس از فقر او را به کارهای ناشایسته سوق نمی‌دهد. کسی که به خدا ایمان دارد او را رازق خود، همسر و فرزندان خود می‌داند، بنابراین، از ازدواج به خاطر ترس از فقر، فرار نمی‌کند. «ان یکونوا فقراء یغنهم اللّه من فضله»(۱۵۹) وفرزندان خود را از ترس فقر رها نمی‌کند ویا نمی‌کشد. «نحن‌نرزقهم وایّاکم»(۱۶۰(

* هرگز زیانکار نیست. چون در برابر کار فانی خود، بهایی پایدار و جاودان می‌گیرد. و به جای هر نوع تکیه گاهی تنها به او تکیه می‌کند. لذا از آرامش خاصی برخوردار است.

اکنون عوامل دلهره و اضطراب را بیان می‌کنیم تا روشن شود که ایمان به خدا چگونه به انسان آرامش می‌دهد.

عوامل دلهره

1-گاهی دلهره و نگرانی انسان از ترس سوء سابقه و لغزش‌های قبلی است که توبه و یاد خدای بخشنده و مهربان، این دلهره را به آرامش تبدیل می‌کند؛ زیرا او گناهان را می‌بخشد و توبه را می‌پذیرد.

2-گاهی ریشه دلهره ونگرانی، احساس تنهایی است که ایمان به خدا این دلهره را به آرامش تبدیل می‌کند. شخص با ایمان می‌گوید: خدا، هم انیس است وهم مونس، حرفم را می‌شنود، کارم را می‌بیند و به من مهربان است.

-3گاهی نگرانی ودلهره انسان به خاطر ضعف است که ایمان به قدرت بی‌نهایت و توکّل بر خدا و امدادهای او، این نگرانی را جبران می‌کند.

-4گاهی اضطراب به خاطر احساس پوچی و بی‌هدفی است، امّا ایمان به خدای حکیمی که در این عالم، هر چیزی را طبق حکمت و برای هدفی خاصّ آفریده، این اضطراب را هم برطرف می‌کند.

- 5گاهی دلهره و ناراحتّی، به خاطر آن است که انسان موفّق نشده همه را راضی کند و ناراحت است که چرا فلان شخص یا فلان گروه را از خود رنجانیدم و یا من که این همه زحمت کشیدم، چرا مردم قدردانی نمی‌کنند؟ ولی توجّه به این که فقط باید خدا را راضی کنیم و عزت و ذلت تنها به دست او است، این نگرانی را نیز از بین می‌برد.

-6گاهی تلاش‌ها وتبلیغات سوء دیگران، انسان را نگران می‌کند. ایمان به وعده‌های الهی مبنی بر پیروزی حقّ بر باطل برطرف کننده این نگرانی است.

-7گاهی متلك و استهزای دیگران، موجب نگرانی انسان می‌گردد، ولی ایمان به خداوند - که به رسولش می‌فرماید: ما تو را از استهزای دیگران حفظ می‌کنیم - این نگرانی را نیز برطرف می‌کند. «انّا کفیناك المستهزئین»(۱۶۱)

بنابراین، اگر در قرآن می‌خوانیم: «ألا بِذکر اللّه تَطمئنّ القلوب»(۱۶۲) آگاه باشید با یاد خدا دلها آرام می‌شود. این یک واقعیّتی است.

آثار بی‌ایمانی

کسی که به خدای حکیم ایمان ندارد، انسانی است که:

-1خود را بی‌اصالت، بی‌هدف و تنها می‌بیند و هدفش فقط رفاه و زندگی مادّی است مانند یک حیوان.

-2حرکت خود را یک حرکت جبری می‌داند، نه تکاملی.

-3آینده خود را پس از مرگ، نابودی می‌داند چون به زندگی بعد از مرگ و بقای روح عقیده ندارد.

-4راهنمای او در زندگی، یا طاغوت‌های بیرونی است و یا هوس‌های درونی!

- 5برنامه زندگی او مملوّ از انواع تردیدها، محدودیّت‌ها، نقص‌ها و اشتباهات است.

-6در تفسیر هستی گیج است؛ چون نمی‌داند چرا آمده؟ و چرا می‌رود؟ و هدفش از زندگی چیست؟ تمام فکرش این است که چگونه زندگی کند، نه این که برای چه زندگی کند.

ایمان‌های مورد انتقاد

در قرآن، از چند نوع ایمان و گرایش، انتقاد شده است:

-1گرایش‌های موسمی و فصلی. بعضی انسان‌ها فقط وقتی که احساس خطر کردند و کشتی خود را در آستانه

غرق شدن دیدند فریاد» یا اللّه» سر می‌دهند. ولی همین که از مشکل رهایی پیدا کردند و کشتی خود را در ساحل دیدند مجدّداً به سراغ غیر خدا رفته، شرک می‌ورزند. در قرآن می‌خوانیم: «فإذا رکبوا فی الفُلک دعوا اللّه مُخلصین له الدّین فلما نجّاهم الی البرّ إذا هم یشرکون»(۱۶۳(

ذ گرایش‌های تقلیدی. ایمان برخی به خدا، به خاطر تقلید از نیاکان است بدون هیچ دلیل و برهان منطقی؛ همچون ایمان بت پرستان که در جواب انبیا می‌گفتند: ما این عقیده به بت‌ها را از نیاکان خود گرفته‌ایم. قرآن در این باره می‌فرماید: «قالوا بل وَجدنا آباءَنا کذلک یفعلون» (۱۶۴(

-3ایمان سطحی. ایمان برخی انسان‌ها، سطحی است و در روح و روان و دل آنان نفوذ نکرده است. قرآن می‌فرماید: «قالت الأعراب امنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لمّا یدخُل الإیمانُ فی قلوبکم»(۱۶۵) گروهی از اعراب نزد پیامبر آمدند و گفتند: ما ایمان آورده‌ایم. خداوند به پیامبر فرمود: به اینها بگو: ایمان شما هنوز در قلبتان اثر نکرده است. و شما تنها اظهار ایمان می‌کنید. همانند چاهی که از درون نمی‌جوشد، بلکه با دست در آن آب می‌ریزند.

-4ایمان بدون عمل . با اینکه علم دارد امّا در مقام عمل تن پروراست. در قرآن آیات زیادی در مقام انتقاد از این افراد دیده می‌شود» .احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنّا و هم لا یفتنون»(۱۶۶(

-5ایمان متزلزل .در برخی ایمان‌ها تردید، دودلی و تزلزل دیده می‌شود، صاحب چنین ایمانی در انتظار پیشامدهاست که کدام طرف را انتخاب کند.

قرآن درباره چنین افرادی می‌فرماید :برخی از مردم، خدا را به حرف و ظاهر می‌پرستند، هرگاه به خیر و نعمتی برسند اطمینان خاطر پیدا می‌کنند و اگر به شر و فقر و آفتی برخورد نمایند از دین خدا برمی‌گرداند .چنین کسانی در دنیا و آخرت زیانکارند. «فان اصابه خیر اطمأنّ به و ان اصابته فتنهٔ انقلب علی وجهه...»(۱۶۷(

-6ایمان عاریه‌ای. در کتاب شریف اصول کافی بابی داریم به نام «باب المعارین» یعنی کسانی که دینشان عاریه است. برخی در دنیا دین دارند ولی هنگام مرگ، بی‌دین از دنیا می‌روند. مانند کسی که حج بر او واجب شود، ولی به حج نرود، و یا کسی که زکات اموال خود را نپردازد، هنگام مرگ به او می‌گویند: «فلیمت ان شاء یهودیّاً او نصرانیّاً»(۱۶۸) یا یهودی بمیر و یا نصرانی.

پیامبر روزی وارد مسجد شد و به پنج نفر از نمازگزاران فرمود: بلند شوید و از مسجد ما خارج شوید، زیرا شما نماز می‌خوانید ولی زکات نمی‌دهید.

-7ایمان تبعیضی وگزینشی. برخی‌ها، از اسلام و قرآن، فقط آنچه را که به نفع آنهاست می‌پذیرند و آنچه را که مطابق با اهداف و امیال خود نمی‌بینند، نمی‌پذیرند. «و ان یکن لهم الحقّ یاتوا علیه مذعنین»(۱۶۹ (چنین افرادی می‌گویند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض»(۱۷۰(

در صدر اسلام، عدّه‌ای نزد پیامبر آمدند و گفتند: ما به تو ایمان می‌آوریم به شرط اینکه نماز نخوانیم، پیامبر فرمودند: دین، بدون نماز نمی‌شود.

8-ایمان تاکتیکی. تعدادی از سران یهود مدینه، نقشه کشیدند که یک روز صبح خدمت پیامبر اکرم برسند و ایمان بیاورند و بعد از ظهرِ همان روز از اسلام دست برداشته، مجدّداً یهودی شوند و ادّعا کنند که اسلام بی‌فایده است.

آنها می‌خواستند بدین وسیله اولاً از مسلمان شدن یهودیان جلوگیری نمایند و ثانیاً در میان مسلمانان نیز شک و تردید و تزلزل به وجود آورند که لابد دین ما دین کاملی نیست، چون دانشمندان و بزرگان یهودی، صبح که مسلمان شدند، غروب با اندکی آشنایی با اسلام از آن دست برداشتند.

خداوند از طریق وحی پیامبرش را آگاه ساخت و فرمود: به مسلمانان بگو: نه از آمدنشان خوشحال گردند و نه از رفتنشان غمناک شوند.(۱۷۱)

(119اخلاص، ۱-۴.

(120انبیاء، ۲۵.

(121فاطر، ۳.

(122انعام،.102

(123انعام، ۱۶۴.

(124یونس، ۳۱؛ یکصدوپنجاه موضوع از قرآن‌کریم، ص 24.۲۲ -

(117نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

(118انبیاء، ۲۲.

(125شوری، ۱۱.

(126فاطر، ۱۵.

(127انعام، ۱۰۳.

(128عنکبوت، ۶۲.

(129ملک، ۱.

(130بقره،.115

(131ق، ۱۶.

(132ق، ۱۶.

(133بقره، ۲۵۵.

(134بقره، ۲۵۵.

(135انعام، ۱۰۲.

(136مائده، ۱۲۰.

(137جاثیه، ۳۶.

(138آل‌عمران، ۱۳۹.۱۵۶ (آل‌عمران، ۸۳.

(140اسراء، ۱۱۱.

(141رحمن، ۲۹.

(142آل‌عمران، ۱۴۳.۲۶ (ذاریات، ۵۸.

(144هود

(145ضرب اللّه مثلاً لِلّذین امنوا إمرأة فرعون «تحریم، ۱۰.

(146ضرب اللّه مثلاً لِلّذین کفروا إمرأة نوح» تحریم، ۹.

(147بقره، ۱۲۴.

(148بقره، ۱۲۴.

(149صافّات، ۱۰۵.

(150بقره، ۲۵۸.

(151توبه، ۱۰۴.

(152ابراهیم، ۳۷.

(153انبیاء، ۶۹.

(154لئن اتّخذت اِلهاً غیری لاجعلنّک من المسجونین» شعرا، ۲۹.

(155اتّخذوا أحبارهم و رهبانهم أرباباً من دون اللّه» توبه، ۳۱.

(156اتّخذوا من دون اللّه آلهة لعلّهم ینصرون» یس،.74

(157اتّخذوا من دون اللّه آلهة لیکونوا لهم عزّاً» مریم، ۸۱.

(158احزاب، ۳۹.

(159نور، ۳۲.

(160اسراء، ۳۱.

(161حجر، ۹۵.

(162رعد،.28

(163عنکبوت، ۶۵.

(164شعراء، ۷۴.

(65حجرات، ۱۴.

(166عنکبوت،.2

(167حج، ۱۱

(168وسائل، ج ۹، ص۳۳

(169نور، ۴۹.

(170نساء،.150

(171آل‌عمران، ۷۲.

ویژگی‌های ایمان مقبول

ایمانی مورد پذیرش وارزشمند است که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

1- ایمان همراه با استدلال .قرآن همواره از مخالفان خود، برهان و استدلال می‌خواهد و می‌فرماید: «فأتونا بسلطان مبین»(۱۷۲) اگر دلیلی دارید، بر ما ارائه دهید. طبیعی است که یک مسلمان نیز باید در برابر دیگران از دین خود با دلیل و برهان دفع نماید.

2- ایمان همراه با عمل .در بسیاری از آیات قرآن هنگامی که سخن از اهل ایمان به میان آمده است، بلافاصله «و عملوا الصالحات» نیز ذکر شده است. که این عبارت به معنای انجام تمامی کارهای نیک و شایسته است. زیرا همان گونه که کلمه «مسجد» به معنای یک مسجد و کلمه «مساجد» به معنای چند مسجد و لغت «المساجد «به معنای تمامی مساجد است، کلمه «صالح» نیز به معنای یک عمل نیک و «صالحات» به معنای چند عمل نیک و «الصالحات» به معنای تمامی کارهای نیک است. قرآن می‌فرماید» :آمنوا و عملوا الصالحات» یعنی تمام کارهایشان نیک و شایسقاست. بنابراین، لازم است که تمامی اعمال مؤمنان صالح و نیک باشد، نه فقط برخی از اعمال آنها.

3- ایمان پایدار .قرآن از مؤمنانی که در ایمانشان پایدار هستند، تمجید می‌فرماید و آنها را به بهشت و نعمت‌های آن بشارت می‌دهد. «انّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثم استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة...»(۱۷۳(

4- ایمان کامل .در حدیث می‌خوانیم: ایمان ده درجه است. بدیهی است هر مؤمنی به تناسب عمق ایمان و اعتقادش از درجاتی از ایمان برخوردار است.

شخصی از طرف امام صادق علیه السلام برای سفری مأموریّت یافت، پس از برگشت، خدمت امام رسید و شروع کرد به انتقاد کردن از مردم آن منطقه و گفت: آنها ایمان ندارند. امام‌علیه السلام فرمود: ایمان ده درجه دارد، برخی دارای دو درجه‌اند و بعضی چهار درجه و گروهی از درجات بیشتری برخوردارند.

در حدیث آمده است: اگر می‌خواهید بدانید فردی چقدر ایمان دارد، ببینید در برابر دریافت چه مبلغی گناه می‌کند. امّا امیرمؤمنان‌علیه السلام می‌فرماید: به خدا قسم اگر هستی را به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به زور بگیرم چنین نخواهم کرد. این مطلب بیان کننده درجه ایمان علی‌علیه السلام است، یعنی ایمان علی علیه السلام از اهمیّت هستی بیشتر است.

در دعای مکارم الاخلاق می‌خوانیم: «الهی بلّغ بایمانی اکمل الایمان «خدایا! ایمانم را به کامل‌ترین درجه

برسان.

- 5 ایمان خالص .ارزش اعمال و ایمان ما به میزان اخلاص و خلوص ما بستگی دارد، هر چه خالص‌تر باشد، مقبولیّت بیشتری خواهد یافت. قرآن از کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند، تمجید می کند. «الّذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بالظلم»(۱۷۴) که مراد از ظلم در این آیه شرک است.

-6 ایمان بر اساس اختیار و آگاهی .انسان دارای اختیار است. شک و تردید، پشیمانی، انتقاد و تأدیب، دلیل اختیار انسان است. ایمانی ارزش دارد که انسان بر اساس آگاهی و بدون هیچ گونه اجباری به آن رسیده باشد. چنانکه قرآن می‌فرماید: «لا اکراه فی الدین»(۱۷۵(

-7 ایمان همراه با تفکّر .از دیدگاه قرآن، ایمانی ارزشمند است که بر اساس فکر و تعقّل در آفرینش باشد در قرآن می‌خوانیم: «و یتفکّرون فی خلق السموات و الأرض ربّنا ما خَلقتَ هذا باطلاً»(۱۷۶) ابتدا در آفرینش زمین و آسمان فکر می کنند و سپس می گویند: خداوندا! این آفرینش بیهوده نیست.

علل انحراف از خداشناسی

-1بی‌توجّهی به آثار وجود خدا :اگر می گوییم انسان از شگفتی‌های ساختمان یک سلّول، یک اتم یا یک برگ می‌تواند خدا را بشناسد این درباره کسانی است که بخواهند بشناسند؛ امّا اگر کسی در جستجوی شناختن نباشد، هرگز با دیدن آثار، خدا را نمی‌شناسد. به این مثال‌ها توجّه کنید:

الف: یک جگرفروش روزی ده‌ها جگر را می‌شکافد وبه سیخ می کشد، امّا چه بسا مویرگ‌ها را نشناسد، چون در مقام شناخت مویرگ نیست.

ب: یک آئینه فروش که موهایش نامرتّب است، از صبح تا شب صدها بار به آئینه‌ها نگاه می کند، امّا موی خود را مرتّب نمی کند، زیرا او در فکر فروش آئینه است نه اصلاح موی خویش.

از مثال‌های فوق نتیجه می گیریم که انسان تا نخواهد ودر مقام شناخت و بهره‌گیری نباشد، نه می‌شناسد ونه بهره می گیرد. اگر افرادی آثار خدا را می‌بینند و مطالعه می کنند وباز هم ایمان نمی‌آورند، برای آن است که هدفشان از مطالعه شناخت خدا نیست. اگر کسی در اندیشه شناخت خدا باشد، با یک دلیل او را شناخته وایمان می‌آورد و چنانچه شخصی در چنین اندیشه‌ای نباشد با هزار دلیل نیز به خدا ایمان نمی‌آورد.

-2دوام نعمت‌ها :اگر نعمتی از اوّل عمر با ما بود دیگر برای ما تازگی ندارد؛ اینکه ما آثار خدا را می‌بینیم و به یاد او نیستیم و قدر آن را نمی‌دانیم چون از اوّل زندگی در نعمت و با نعمت بوده‌ایم.

مثال: تا به حال خدا را به خاطر وجود انگشت شصت خود شکر نکرده‌اید، چون از اوّل تولّد با شما بوده است، امّا اگر این انگشت برای مدّت کوتاهی بسته شود یا اصلاً بریده شود، می‌بینید که بدون آن نمی‌توانید حتّی دگمه یقه خود را ببندید. (همین الآن که این جمله‌ها را می‌خوانید می‌توانید آزمایش کنید.(

آری، دوام نعمت‌ها سبب غفلت ما از خدا می‌شود و یکی از فلسفه‌های ناگواری‌ها همین هشدارهاست.

قرآن می‌فرماید: ما گاهی مردم را در تنگنا قرار می‌دهیم. «لعلّهم یضّرعون»(۱۷۷) تا شاید بما توجّه و به درگاه ما تضرّع کنند.

قرآن مکرّر به مردم امر می‌کند که یاد نعمت‌ها و امدادهای الهی باشید و در دعاها مشاهده می‌کنیم که اولیای دین یک یک نعمت‌های خدا را ذکر می‌کنند:

پروردگارا! تویی که مارا از کوچکی به بزرگی، از جهل به علم، از کمی به زیادی، از فقر به غنا و از مرض به سلامتی رساندی. درباره یاد خدا و نعمت‌های او قبلاً مطالبی را بیان کردیم.

-3تأثیر پذیری از محیط :یکی‌از عوامل انحراف انسان از مذهب ودستورات مذهبی، تأثیرپذیری از محیط است. انسان طبعاً و وجداناً از دزدی ناراحت می‌شود وخیانت را بد می‌داند لکن اگر در محیطی قرار گرفت که افراد آن دزد و خائن بودند او هم با آن رفتارها خو می‌گیرد.

-4فرار از مسئولیّت :گاهی بی‌اعتنایی به مذهب، به خاطر فرار از مسئولیّت است، زیرا پذیرفتن دین، مساوی با قبول برخی قید وبندها است و گروهی به خاطر اینکه به خیال خود آزاد باشند به مذهب بی‌اعتنا می‌شوند، غافل از آنکه رها شدن از فرمان و اطاعت خدا، مستلزم اسارت و بندگی دیگران است. کسی که بنده او نشد بنده همه می‌شود و کسی که فرمان او را نپذیرفت بله قربان‌گوی همه خواهد بود. «ومَن یُشرک باللّه فکانّما خَرّ من السماء فَتَخطفَه الطّیر»(۱۷۸) کسی که در کنار خدا به سراغ غیر خدا رود او را به هر سویی می‌برند.

- 5دشمنی با حقّ :گروهی هم به خاطر تعصّب، هوس، خودخواهی و لجاجت، با حقّ دشمنی می‌ورزند و به مکتب آسمانی، پشت پا می‌زنند.

-6عدم تبلیغ صحیح و نارسایی‌های تبلیغی و یا معرّفی‌های بطلل را نیز می‌توان یکی از عوامل بی‌اعتنایی به خدا و مذهب دانست.

شرک

شرک یعنی: به غیرخدا تکیه کردن، به مخلوق خدا مقام خدایی دادن.

شرک یعنی: قدرتی را در برابر قدرت خدا علَم کردن.

شرک یعنی: اطاعت بی‌چون و چرا از غیر خدا.

شرک یعنی: گروه گرایی، که در راه خدا باشد.

شرک یعنی: وابستگی به قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها.

در لابلای تمام داستان‌های قرآن دو مسأله زیاد به چشم می‌خورد:

-1زنده کردن ایمان به قدرت الهی و توجّه به الطاف و امدادهای غیبی، و غافل نشدن از غضب و قهر خدا.

-2کوبیدن تمام تکیه‌گاه‌های موهوم و خط بطلان کشیدن بر معیارهای غلط و از بین بردن مویرگ‌های

شرک.

در قرآن می‌خوانیم: حضرت نوح به فرزند خود هشدار داد وبه او اخطار کرد که همه کفّار با غضب خدا در آب غرق خواهند شد، فرزندش گفت: من تا قهر خدای تو را ببینم به کوه پناه می‌برم.(۱۷۹) (مشاهده می‌فرمایید که منطق فرزند نوح چیست، اوکوه وقدرت کوه را در برابر قهر خدا قرار می‌دهد. این نمونه روحیّه شرک است. اگر ما هم در برابر خدا همچون فرزند نوح کسی یا چیزی را عَلم کنیم مشرکیم.

آرم و نشانه شرک

در قرآن، حدود دویست مرتبه با کلمه «دون اللّه» و «دونه» – که به معنای غیر خداست – از شرک سخن به میان آمده. اگر بخواهیم برای شرک، نشانه و آرمی پیدا کنیم که هم صحیح باشد و هم قرآنی، این کلمه بسیار مناسب است. آری، کسانی که به سراغ غیر خدا می‌روند، عزّت را از غیر خدا می‌خواهند، قانون غیر خدا را اجرا می‌کنند و به غیر او دل می‌بندند، محرّک آنها رضای دیگران است، از غیرخدا می‌ترسند وبرای غیر او کار می‌کنند.

یکی از مسایل مهم روانشناسی بررسی ریشه عقده‌ها و جلوگیری از آنهاست. کسی که در مدار توحید قرارگرفت و فکر و حرکتش برای خدا شد، دیگر از نظر او شکست معنایی ندارد تا بخواهد عکس‌العمل نشان دهد و برایش انفجار روانی پیش آید.

انسانی که برای خدا گام برداشت، خداوند مشتری کار اوست(۱۸۰) حرفش را می‌شنود و کارش را می‌بیند(۱۸۱) او به غیر خدا کاری ندارد و از غیر خداوند هم انتظاری ندارد.(۱۸۲)

اینکه ما می‌گوییم کار فلانی گرفت یا نگرفت، شکست خورد یا پیروز شد، یا در روانشناسی مطرح می‌شود که ناکامی در فلان حرکت سبب عقده فلانی شد، این کامیابی‌ها و ناکامی‌ها در خارج از مدار توحید مطرح است. زیرا در دائره توحید ناکامی مطرح نیست، برای پیامبرصلی الله علیه وآله زمانی که چوپان بود، یا از مکه به سوی مدینه رفت، یا در کوه‌ها پناه‌نده بود، یا در جنگ‌ها، یا بالای منبر، یا در حال طواف، یا در حال گل کشی برای ساختن مسجد، یا تنها یا در میان انبوه مردم، هیچ یک از اینها برای روح پیامبر فرقی نداشت. آری، مسئولیّت‌ها فرق می‌کند نه دلخوشی ها. این ما هستیم که اگر بخواهند شغل ما یا حتّی لباس ما یا میز ما و دفتر ما و محلّ زندگی ما را عوض کنند، از غم گرفته تا مرز خودکشی پیش می‌رویم، چون همه اینها به نحوی برای ما اصالت پیدا کرده و یا بهتر بگویم بت شده است.

آمار مشرکان

با معنای گسترده‌ای که شرک دارد، اگر اندکی دقّت کنیم درمی‌یابیم که افراد مخلص کم هستند، مخلصان یعنی کسانی که محور کارهای خود را خدا قرار داده، هیچ اراده تشکّر و جزایی از غیر او نداشته باشند، ریاکار نباشند، در برابر قانون خدا تسلیم بوده و قوانین غیر خدایی رامطرح نکنند. قرآن می‌فرماید: «و ما

يُؤمن أكثرهم بِاللّه الاَّ و هم مشركون»(۱۸۳) اکثرِمردم به خدا ایمان ندارند مگر آنکه در کنار ایمانشان مشرک نیز هستند و تکیه‌گاه‌های غیرالهی دارند.

آثار شرک

شرک به خدا آثار سویی دارد که گوشه‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم:

1-حبط عمل

شرک، سبب نابودی و محو اعمال می‌شود و به تعبیر قرآن، تمام کارهای خوب انسان توسّط شرک (حبط) می‌شود.

گاهی یک عمل کوچک در زندگی، تمام زحمات انسان را از بین می‌برد؛ به چند مثال توجّه کنید:

الف: گاهی یک دانش‌آموز در تمام سال درس می‌خواند، لکن در جلسه امتحان شرکت نمی‌کند و به همین دلیل بی‌مدرک می‌ماند و با اینکه علم او محفوظ است اعتبِاراجتماعی خود را از دست می‌دهد.

ب: فردی را در نظر بگیرید که در تمام عمر امور بهداشتی را مراعات می‌کند ولی در یک لحظه کمی سم می‌خورد؛ این عمل کوچک تمام مراعات‌های بهداشتی او را از میان می‌برد.

ج: شاگردی با یک عمر خدمت و کار و محبوبیّت نزد استاد، با یک عمل اشتباه، مانند کشتن فرزندِ استاد، تمام کارهای خوب خود را محو می‌کند.

آری، شرک به خدا مانند سم خوردن و کشتن فرزند استاد است که می‌تواند تمام زحمت‌های دوره عمر را نابود کند. اینک به سخن قرآن توجّه کنیم که می‌فرماید: «و لو أشرکوا لحَبط عنهم ما کانوا یعملون»(۱۸۴) اگر به خداوند شرک ورزند، تمام اعمال آنان حبط و نابود می‌شود. حتّی به پیامبرش می‌فرماید: «لئن اشرکت لیحبطنّ عملک...»(۱۸۵) اگر شرک بورزی تمامی اعمالت نابود می‌شود.

2-اضطراب و نگرانی

ناگفته پیداست که انسان نمی‌تواند همه مردم را از خود راضی نگاه دارد، چون تعداد مردم زیادند وهر کدام از آنها هم توقّع زیادی دارند. انسان در میان تقاضاهای گوناگون و متعدّد که قرار می‌گیرد دچار اضطراب ونگرانی می‌شود، زیرا رضایت هرفرد وگروهی به قیمت ناراضی شدن شخص وگروه دیگری تمام می‌شود. اینجاست که مسأله توحید وشرک مطرح است، انسان موحّد تنها در فکر راضی کردن خداست؛ او کاری ندارد که افراد یا گروه‌ها چه می‌خواهند وقهراً از یک آرامش خاصّی برخوردار است.

در این زمینه به دو آیه از قرآن توجّه کنید:

الف: «ءَأربابٌ مُتفرّقون خَیرٌ اَم اللّه الواحِد القهّار»(۱۸۶) آیا انسان، چند سرپرست و اربلب داشته باشد بهتر است یا تنها یک خدای قهّار؟ آیا انسان در فکر راضی کردن یک خدا باشد، آرامش دارد یا در فکر راضی کردن چندین نفر آن هم با سلیقه‌های گوناگون؟

ب: «ضَرب اللّه مثلاً رجلاً فیه شُرکآء مُتشاکسون و رَجلاً سَلماً لرَجل هلْ یَستویانِ مثلاً»(۱۸۷) خداوند مَثَلی زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است؛ آیا این دو یکسانند؟!

این مثال بیان مطلبی است که گفتیم: اگر کسی تنها تسلیم یک نفر باشد در آرامش است یا کسی که تحت سرپرستی چند نفر شریک بد اخلاق باشد؟

علاوه بر اینها راضی کردن دیگران مشکل است، لکن خداوند زود راضی می‌شود .در دعای کمیل می‌خوانیم: «یاسریع الرضا» ای کسی که زود راضی می‌شوی! اصولاً راضی شدن مردم، اگر در مدار توحید و در خط رضای خدا نباشد چه ارزشی دارد؟ مگر مردم برای من چه می‌کنند جز کف زدن و نام یک خیابان را به اسم من کردن و مانند این تشویق‌های زود گذر و پوچ، کار دیگری از دست آنها ساخته است؟ مگر در گذشته، آن گاه که در شکم مادر بودم جز خدا کسی بر من نظارت داشت؟ مگر الآن هر لحظه زیر نظر او نیستم؟ مگر فردای قیامت سر و کارم تنها با او نیست؟ مگر همه خوبی‌ها وکمال‌ها از او نیست؟ مگر قلب همه مردم به دست او نیست؟ پس چرا من سرچشمه را رها کنم و دنبال دل این و آن بروم.

کوتاه سخن آنکه راضی کردن یک خدایی که هم زود راضی می‌شود و هم می‌تواند دل‌های دیگران را نسبت به من تغییر دهد و هم در گذشته و آینده سر و کارم با اوست، بسیار بهتر است از راضی کردن این همه مردم، با آن همه سلیقه.

قرآن می‌فرماید» :لا تَجْعَلْ مع اللّه إلهاً آخر فَتقعُد مَذموماً مَخذولاً»(۱۸۸) با وجود خدای واحد سراغ خدای دیگر نرو که جز مذمّت و خذلان، چیز دیگری به تو نمی‌رسد. ما عمری در پی جلب توجّه این و آن دویدیم تا در پایان فهمیدیم که همه، ما را برای خودشان می‌خواهند، این تنها خداست که ما را برای خودمان می‌خواست، مردم همین که دوست و مقام دیگری پیدا کنند ما را رها کرده، می‌روند. اگر در قرآن به انسان سفارش شده که بعضی از فرزندان و همسران هم دشمن شمایند. «إنّ من أزواجکم و أولادکم عدوّ لَکم»(۱۸۹) به خاطر توجّه به همین معناست که بعضی از همسران و فرزندان، ما را فقط برای رفاه خود می‌خواهند گرچه به قیمت بدبختی و نابودی ما تمام شود.

3-تزلزل در شخصیّت

قرآن می‌فرماید: «و من یشرک فکانّما خَرّ من السماء (190)«... کسی که مشرک شود، مانند آن است که از آسمان پرتاب شود، مورد هجوم پرندگان قرار گیرد و طعمه آنها شود. امّا انسان موحّد و پایبند به کلمه طیّبه «لااله الاّ اللّه» طبق حدیث شریف قدسی: «کلمهٔ لااله‌الاّاللّه حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی»(۱۹۱) در دژ و قلعه محکم الهی است.

4-اختلاف و تفرقه در جامعه

در جامعه توحیدی، حکم و قانون وخط، تنها یکی است، آن هم راه خدا و قانون اوست و مردم همه یک

سر پرست دارند. امّا در جامعه شرک، به جای یک قانون و یک راه، مقرّرات و راه‌های متفاوت به وجود می‌آید، هر کسی در فکر تأیید همان راه و چیزی است که به وجود آورده و به قول قرآن، «لذهب کلّ الهٍ بما خلق»(۱۹۲) در آن جامعه بندگی خدا مطرح نیست، بلکه بله قربان‌گویی به این و آن مطرح است؛ «إنّا أطَعنا سادتنا و کُبَرائنا»(۱۹۳) مردم در فکر برتری‌جویی بر یکدیگر هستند؛ «و لَعَلی بَعضهم علی بَعض»(۱۹۴) و هر حزب و گروهی فقط به آنچه نزد خودشان هست، دل خوش می‌کنند و کار به حقّ و باطل ندارند، تنها برای مرام و راه خود اصالت قایلند و برای مخالفان خود (گرچه دارای منطقی هم باشند) ارزشی قایل نیستند و به قول قرآن» کلّ حِزب بِما لَدیهم فَرِحون»(۱۹۵(

درگیری‌ها وتفرقه‌ها از آثار اجتماعی شرک است. قرآن می‌فرماید: «لاتکونوا من المشرکین من الّذین فَرّقوا دِینَهم»(۱۹۶) از مشرکان نباشید و خیال نکنید مشرک، تنها بت‌پرست است، بلکه هر کس با وارد کردنِ سلیقه‌های شخصی و نظریّات از پیش ساخته خود، عامل تفرقه در مکتب شود، مشرک است .آری، علّت اصلی سقوط امّت‌ها و ملّت‌ها در طول تاریخ، تکیه آنها به غیر خدا بوده است.

- 5خواری و ذلّت در قیامت

رسوایی و دوزخ از آثار اخروی شرک است. در قرآن، مکرّر می‌خوانیم: در قیامت مشرکان مخاطب قرار می‌گیرند که شما در دنیا به سراغ غیر خدا می‌رفتید و خیال می‌کردید آنها می‌توانند دردی را دوا کنند، اکنون روز گرفتاری شماست آنها را بخوانید تا چاره‌ای بیاندیشند، «لا تَجعلْ مع اللّه إلهاً آخر فتُلقی فی جهنّم مَلوماً مَدحوراً»(۱۹۷) به سراغ غیر خدا نروید که با ملامت به دوزخ پرتاب خواهید شد.

(172ابراهیم، ۱۰.

(173فصّلت، ۳۰.

(174انعام، ۸۲.

(175بقره، ۲۵۶.

(176آل‌عمران، ۱۹۰ .

(177اعراف، ۹۴.

(178حج، ۳۱ .

(179ساوی الی جبل یعصمنی» هود، ۴۳.

(180توبه، ۱۱۱.

(181در قرآن آیات بسیاری آمده است که خدا را سمیع و بصیر توصیف می‌کند.

(182در ماجرایی کهامیرمؤمنان علیّ‌علیه السلام افطار خود را سه شب متوالی به محرومان جامعه - مسکین و یتیم و اسیر – داد فرمود: هدف ما از این اطعام، رضای خداست. ما از شما محرومان تشکّر و

پاداش نمی‌خواهیم. انسان، ۹.
(183یوسف، ۱۰۵.
(185زمر، 65.
(186یوسف، ۳۹.
(187زمر، ۲۹.
(188اسراء، ۲۲.
(189تغابن،.14
(190حج، ۳۱.
(191بحار، ج۳، ص ۵.
(192مؤمنون، ۹۱.
(193احزاب،.67
(194مؤمنون، ۳۲.
(195روم، ۲۲.
(196روم، ۳۲.
(197اسراء،.38

پاسخ به چند شبهه

در پایان بحث شرک، مناسب، بلکه لازم است به برخی شبهات که بر علیه شیعیان و عقاید و اعمال آنها القا می‌گردد پاسخ گفته شود.

اخیراً وهّابی‌ها، تبلیغات سوئی را بر علیه شیعه به راه انداخته و برخی اعمال شیعیان را شرک دانسته و آنها را مشرک معرّفی می‌کنند. با صرف میلیون‌ها دلار وریال، صدها کتاب بر علیه شیعه و معتقدات آنها تألیف و در حدّ وسیعی چاپ و در میان مسلمانان، خصوصاً در ایّام حج توزیع کرده‌اند.

وهّابی‌ها توسّل را شرک می‌دانند، روضه‌خوانی و برگزاری مراسم جشن و عزا را بدعت می‌دانند. به سلام‌ها و لعن‌هایی که در زیارتنامه‌ها وارد شده است معترضند. طواف به دور ضریح ائمه را بدعت می‌دانند. و اعتراض می‌کنند که چرا» یاحسین» می‌گویید!

قبل از ورد به بحث، تذکّر این نکته ضروری است که فرق است میان وهّابی و سُنّی، ما با برادران مسلمان خود از اهل سنت، مسأله‌ای نداریم. تمامی مسلمانان همانند انگشتان یک دست هستند. هر چند انگشتان یک دست، هر یک دارای خاصّیت و امتیازی است، امّا همه در برابر تجاوز دشمن، جمع شده و مشتی می‌گردند بر سینه او.

ما در اینجا به یاری خداوند، برخی از این شبهات را مطرح کرده و به آنها پاسخ می گوییم

توسل

آیا توسّل به پیامبر و اهل‌بیت اوعلیهم السلام شرک است؟

با اندکی دقّت در اطراف خود، متوجّه می‌شویم که گردش امور هستی، بر اساس اسباب و وسایل و به تعبیری دیگر توسّل است. آب و مواد غذایی از طریق ریشه، تنه و شاخه درخت، به برگ آن می‌رسد و ریشه درخت از طریق برگ، نور و هوا را دریافت می‌کند.

باران که می‌بارد، به واسطه ابر است وابر به وسیله گرم شدن آب دریا در اثر نور خورشید ایجاد می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اَبی اللّه ان یجری الاشیاء الاّ بالاسباب»(۲۲۶) (خداوند از این که کارها بدون سبب و علّت جریان پیدا کند، اِبا دارد. خداوند برای هر کاری واسطه و علّتی قرار داده است.

هر چند شفا دهنده درمان از خداست، «و اذا مرضت فهو یشفین»(۲۲۷) امّا همین شفا را خداوند در عسل قرار داده است؛ «فیه شفاء للنّاس»(۲۲۸)

هر چند خداوند کارها را تدبیر می‌کند، «یُدبّر الامر»(۲۲۹) امّا فرشتگان واسطه تدبیر او هستند. «فالمدبّرات امراً»(۲۳۰)

در مورد توسّل قرآن می‌فرماید: «و ابتغوا الیه الوسیلة»(۲۳۱) وسیله‌ای برای نزدیکی به خدا جستجو نمایید.

حال، آن وسیله کدام است؟

خداوند در این آیه، نوع وسیله را برای ما مشخّص نکرده و به صورت مطلق فرموده است. لذا وسیله، شامل هر چیزی که ما را به خدا نزدیک کند، می‌شود.

توسّل حضرت آدم

حضرت آدم پس از آنکه از بهشت اخراج گردید، سالیانی را به گریه، زاری، توبه و انابه گذراند، سپس کلماتی را از طرف پروردگارش دریافت کرد و به آن کلمات متوسّل شد. قرآن می‌فرماید: «فتلقّی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه»(۲۳۲)

فخر رازی و بسیاری از مفسران اهل سنت گفته‌اند که مراد از «کلمات» که حضرت آدم به آنها متوسّل گردید، نام پیامبر و اهل‌بیتش بوده است. و آن کلمات این‌چنین بود:

»الهی یا حمید بحقّ محمّد، یا عالی بحقّ علیّ، یا فاطر بحقّ فاطمة، یا محسن بحقّ الحسن، یا قدیم الاحسان بحقّ الحسین و منک الاحسان«

واسطه قراردادن پیامبر و اولیا

وهّابیون می‌گویند: اگر نام کسی را در کنار نام خدا ببرید شرک است!

در حالی که اگر این سخن آنها درست باشد، خداوند نعوذ باللّه خود مشرک است. زیرا در آیه ۷۴ سوره توبه می‌فرماید: «وما نقموا الاّ اغناهم اللّه ورسوله من فضله» خداوند و پیامبرش آنها را بی‌نیاز نمودند. و در جای دیگر می‌فرماید: «اللّه یتوفّی الانفس»(۲۳۳) خداوند جان‌ها را می‌گیرد. و در جای دیگری می‌فرماید: «یتوفّاکم ملک الموت»(۲۳۴) ملک الموت جان شما را می‌گیرد. بنابراین واسطه داشتن، نه تنها شرک نیست، بلکه اساس هستی بر مبنای واسطه است.

توسلّ به پیامبر و اهل‌بیت او

وهّابی‌ها می‌گویند: پیامبر که مُرد، مُرد، خاک شد و جماد گردید!

در پاسخ می‌گوییم:

اوّلاً ما این مطلب را قبول نداریم. ثانیاً، بر فرض محال، قبول کردیم، ما به مقام پیامبر متوسّل می‌شویم و مقام زنده و مرده ندارد. مقام ابوعلی سینا محفوظ است چه زنده باشد و چه نباشد.

علاوه بر آن که ما معتقدیم که پیامبر و اهل‌بیت او ائمّه ما زنده‌اند، قرآن می‌فرماید: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون»(۲۳۵) و گمان مبرید کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده‌اند، بلکه آنها زنده و در پیشگاه خداوند روزی می‌خورند.

شهدا نه تنها زنده‌اند، بلکه قرآن می‌فرماید: «فرحین بما اتاهم اللّه من فضله» آنها به خاطر نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است، خوشحالند.(۲۳۶)

سالی در مدینه باران نبارید، خلیفه دوّم به عبّاس عموی پیامبر برای نزول باران متوسّل شد و گفت :خداوندا! ما در زمان پیامبر به او مراجعه می‌کردیم و حالا به عموی او متوسّل می‌شویم.

دلیلی دیگر بر جواز توسّل

علاوه بر آیات قرآن و استدلال‌های فوق که توسّل را جایز می‌داند، یک دلیل تجربی هم بر جواز توسّل داریم و آن بر آورده شدن حوائج است. میلیون‌ها انسان مؤمن و معتقد، با توسّل به اهل‌بیت‌علیهم السلام حاجات خود را از خداوند می خواهند و خداوند حاجت‌های آنها را برآورده کرده و مشکلاتشان را برطرف می‌سازد. اگر انجام این گونه کارها شرک است، پس چرا حاجت‌ها برآورده شده و اینگونه دعاها مستجاب می‌شود؟ چرا آنها ما را کمک می‌کنند؟ آیا خداوند متعال و آن بزرگواران، ما را به شرک سوق می‌دهند؟

نوشتن نام بر روی سنگ قبور

وهّابی‌ها اعتقاد دارند نوشتن نام بر روی قبور شرک است. مثلاً وقتی به آنها پیشنهاد می‌کنیم که نام مبارک ائمّه بزرگوار بقیع را روی قبور مطهرشان بنویسید، می‌گویند: این کار شرک است! آیا نوشتن نام شرک است؟

در پاسخ آنها باید بگوییم، چگونه نام فلان پادشاه را روی سنگ یادبود احداث و یا تعمیر و توسعه فلان مسجد می‌نویسید! آیا به نظر شما این عمل شرک نیست؟!

چطور شما نام یک خیابان را در ابتدای آن خیابان می‌نویسید؟ براستی کجای نوشتن نام و نشانی و مشخّصات شرک است؟

گریه بر مردگان و شهدا

آنان گریه بر مرده را خلاف می‌دانند، اگر پدر یک وهّابی فوت کرد، انگار نه انگار که پدرش فوت کرده است!

بالاخره عاطفه انسانی و مهر پدری کجاست؟! مگر پیامبر در مرگ فرزندش ابراهیم نگریست؟!

وهّابی‌ها معتقدند سلام و یا نفرین بر مردگان شرک است !شنیدم که امام‌جماعت مسجدالنّبی گفته است: افتخار می‌کنم که چهل سال است به پیامبر، سلام نکرده‌ام!

خوب، اگر سلام به انبیا شرک است، پس نعوذ باللّه خدا هم مشرک است، چون خود خداوند به پیامبرانش سلام می‌کند؛ «سلام علی نوح»(۲۳۷)، «سلام علی ابراهیم»(۲۳۸)، «سلام علی موسی و هارون»(۲۳۹)، «سلام علی ال‌یاسین»(۲۴۰)، «سلام علی المرسلین»(۲۴۱).در قرآن، هم سلام داریم و هم لعن؛ در آیات متعدّد خداوند ظالمان را لعن کرده است و ما نیز در زیارتی همچون زیارت عاشورا، کسانی را که در حقّ اهل‌بیت پیامبر ظلم کرده‌اند، لعن می‌کنیم. «لعنهم اللّه»(۲۴۲)، «قاتلهم اللّه(243) »

تبرک

آنها می‌گویند تبرّک شرک است!

در حالی که اگر تبرّک شرک است، پس چرا خلیفه اوّل و دوّم را در کنار بدن مطهّر پیامبر دفن کردند؟

اگر شرک است، پس چرا در مراسم حج، استلام حجرالاسود و بوسیدن آن مستحبّ است؟ مگر حجرالاسود، سنگی بیش نیست؟

طواف دور قبور

آنها می‌گویند به دور قبرها چرخیدن شرک است!
یک پاسخ ظریف و لطیفی در اینجا وجود دارد و آن اینکه در کنار کعبه، حِجراسماعیل واقع است که در داخل آن قبور حضرت اسماعیل، حضرت هاجر و تعدادی از انبیا قرار دارد. در اعمال حج و عمره، به ما دستور داده‌اند که هنگام طواف به دور خانه کعبه، به دور حِجر اسماعیل هم بگردیم. به راستی اگر چرخیدن دور قبر شرک است، پس چرا خداوند به ما دستور داده که به دور قبر بچرخیم و طواف کنیم؟

سجده بر مُهر

آنها می‌گویند: شما در هنگام نماز سر بر مهر می‌گذارید، بنابراین شما بت‌پرست و مشرک می‌باشید!
آیا هر کس پیشانیش را روی هر جا گذاشت، یعنی آن را می‌پرستد؟! اگر کسی سر بر روی مُهر گذاشت، خاک‌پرست می‌شود، پس شما هم مشرک هستید و شرک شما بیشتر است، چون سر بر هر چیزی می‌گذارید. بنابراین شما هم موکت‌پرست هستید، هم فرش پرست و هم!. ...
در حالی که چنین نیست، بلکه در حقیقت، سجده برای خداوند است و هرکس سر بر مهر می‌گذارد، خدا را می‌پرستد. «وانّ المساجد للّه، فلاتدعوا مع اللّه احداً»(۲۴۴(
البتّه برخی از عوام کارهای غلطی انجام می‌دهند، که مربوط به مذهب شیعه نیست. مثلاً هنگام وارد شدن به حرم مطهّر امام رضاعلیه السلام، پاشنه درب ورودی را سجده می‌کنند. بوسیدن اشکال ندارد، ولی سجده، مخصوص خداست.

روضه خوانی و یادبود

وهّابی‌ها می‌گویند: روضه‌خوانی و مراسم یادبود، بدعت است!
حال آنکه خداوند در قرآن، روضه‌خوانی می‌کند. آنجا که می‌فرماید: «و کایّن مِن نبیّ قاتل معه ربّیّون کثیر فما وَهنوا و ما استکانوا»(۲۴۵(
یکی از اعمال حج وعمره، سعی بین صفا و مروه است .حاجی بعد از طواف خانه خدا و بعد از آنکه دو رکعت نماز طواف را به جای آورد، باید هفت بار بین صفا ومروه سعی کند. چرا باید هفت بار بین این دو کوه را پیمود؟ به یاد حماسه فداکاری یک مادر! هاجر همسر ابراهیم ومادر اسماعیل‌علیهم السلام.
هاجر، برای یافتن آب ونجات کودک شیرخوار خود، هفت بار این مسیر را پیمود. خداوند می‌خواهد این خاطره همچنان در اذهان زنده بماند. لذا قرآن می‌فرماید: «انّ الصّفا و المروة من شعائر اللّه»(۲۴۶) و در پایان این آیه می‌فرماید: «فانّ الله شاکر علیم» خداوند سپاسگذار و داناست. یعنی ای خانم! ای هاجر! اگر تو یک روزی به خاطر خدا مشکلات فراوانی را تحمّل کردی، من هم نمی‌گذارم نام و خاطره‌ات، فراموش شود. در

حقیقت شکرگزاری خدا به این نحو است که نام و خاطره او را زنده نگه می‌دارد.

جشن‌ها

می‌گویند :برگزاری مراسم جشن و سرور به مناسبت میلاد پیامبرعلیهم السلام و دیگران شرک است! و به شیعیان و سایر مسلمانان اعتراض می‌کنند که چرا برای میلاد پیامبر و امامان جشن می‌گیرید؟! این عمل شما شرک است!

پاسخ آنها را قرآن می‌دهد. قرآن می‌فرماید :حضرت عیسی‌علیه السلام به خدا عرض کرد: «ربّنا انزل علینا مائدةً من السماء تکون لنا عیداً لاوّلنا و آخرنا»(۲۴۷) خداوندا! یک غذای آسمانی بر ما نازل فرما، تا عیدی برای تمامی ما باشد.

ما از آنان سؤال می‌کنیم: آیا تولّد یک پیامبر و امام، به اندازه یک مائده آسمانی ارزش ندارد؟ اگر مثلاً دو تا گلابی از آسمان نازل شود، عید است، امّا تولّد پیامبر به اندازه دو تا گلابی برای ما مایه جشن و سرور و شادمانی نیست؟ چه قدر انسان باید کج سلیقه باشد؟

بوسیدن ضریح

خدا رحمت کند علامه سیّد شرف‌الدّین جبل‌عاملی، صاحب کتاب المراجعات را، ایشان یک‌بار به مکه مشرف می‌شوند. پادشاه عربستان هر ساله در ایّام حج، یک میهمانی با شکوه با حضور علمای تمامی مذاهب برگزار می‌کرد. در آن سال، ایشان هم به عنوان عالم بزرگ شیعی، به آن مجلس دعوت می شود. علامه هنگامی که وارد مجلس می‌شود، قرآنی را به شاه عربستان هدیه می‌کند، شاه نیز قرآن را می‌گیرد و می‌بوسد.

علامه سید شرف الدین بلافاصله به او می‌گوید: تو چرم پرست هستی و مشرکی! پادشاه با تعجب می‌پرسد برای چه؟ علامه جواب می‌دهد: برای اینکه جلد این قرآن را که چرم است بوسیدی! پادشاه می‌گوید: من به خاطر چرم نبوسیدم، کفش‌های من هم چرمی است، ولی آن را نمی‌بوسم! من چرمی را که جلد قرآن است می‌بوسم.

سیّد شرف الدّین جواب می‌دهد: ما هم هر آهنی را نمی‌بوسیم .آهنی را که ضریح پیامبر است می‌بوسیم، ولی شما به ما می‌گویید: مشرک! پادشاه اندکی تأمّل کرده و می‌گوید: شما درست می‌گویید!

روزی در مسجد النّبی خواستم ضریح پیامبر را ببوسم. یکی از وهّابی‌ها گفت: «هذا حدید» این آهن است وهیچ فایده‌ای برای تو ندارد. به او گفتم: پیراهن حضرت یوسف نیز پنبه بود، ولی قرآن می‌گوید: هنگامی که این پیراهن را بر روی صورت یعقوب‌علیه السلام انداختند، او بینا گردید» .فارتدّبصیراً»(۲۴۸(

آری آن پیراهن از پنبه بود، ولی چون با بدن یوسف‌علیه السلام تماس پیدا کرده بود، با سایر پیراهن ها

تفاوت پیدا کرده و توانست انسان نابینایی را بینا کند.

در بنی‌اسرائیل صندوق مقدّسی وجود داشت که مورد احترام آنان بود. ماجرای این صندوق بر می‌گردد به زمان تولّد حضرت موسی علیه السلام.

هنگامی که آن حضرت به دنیا آمد، مادرش از ترس مأموران و خبرچینان فرعون و با الهامی که از طرف پروردگار دریافت کرد، کودک خود را در این صندوق نهاد و در رود خروشان نیل رها کرد. این صندوق بعدها مورد احترام و تقدیس بنی‌اسرائیل واقع شد و در هر حرکت مهمّی، این صندوق، همانند پرچم در جلو جمعیّت بنی‌اسرائیل به حرکت در می‌آمد.

در این صندوق مقدّس یادگارهایی از حضرت موسی‌علیه السلام و خاندان او قرار داشت. در یکی از جنگ‌ها این صندوق به تصرّف دشمنان درآمد و دست بنی‌اسرائیل از آن کوتاه شد. این اتّفاق، آثار بسیار سوء روانی در میان بنی‌اسرائیل بجای گذاشت. پس از مدّت‌ها و در جریان فرماندهی طالوت، خداوند بازگشت آن را به بنی‌اسرائیل نوید داد. قرآن در این ارتباط می‌فرماید: نشانه فرماندهی او بر شما بازگشت صندوق معهود است، که در آن آرامشی است از طرف پروردگار شما و یادگارهای بجا مانده از دودمان حضرت موسی.(۲۴۹)

خوب، اگر صندوقی که یادگارهایی از پیامبر خدا، حضرت موسی‌علیه السلام و خاندان او در آن قرار دارد، مایه آرامش است، آیا صندوقی که در آن یادگاری از پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله باشد، مایه آرامش نیست؟

به همین دلیل، هر جا فرزندی از فرزندان پیامبر مدفون باشد، قبر و ضریح او، مایه آرامش است و ما آن را می‌بوسیم و افتخار هم می‌کنیم.

احترام بقیع

اگر در قبرستان بقیع، به احترام ائمّه معصومین‌علیهم السلام و سایر بزرگان آرمیده در بقیع، کفش‌های خود را در آورده و با پای برهنه حرکت کنیم، به ما می‌خندند! آیا اگر به احترام مکان و زمین مقدّسی پابرهنه شویم، اشکالی دارد؟ مگر خداوند به حضرت موسی‌علیه السلام نمی‌فرماید: «فاخلَع نَعلیک انّک بالواد المقدّس طُوی»(۲۵۰) (کفش‌های خود را در آور، چون در سرزمین مقدّسی هستی!

حضرت صالح به قومش فرمود» :هذه ناقهٔ اللّه... لا تمسّوها بسوء فیأخذکم عذاب الیم»(۲۵۱) این ماده شتر الهی است، مبادا گزندی به او بزنید که خداوند شما را عذابی سخت خواهد کرد.

هنگامی که یک شتر، به برکت انتساب به حضرت صالح واعجاز الهی مقدّس می‌شود، آیا یک قطعه زمین نمی‌تواند به برکت در آغوش گرفتن پیکر اولیای خدا مقدّس شود؟

ذکر یا علیّ و یا حسین

وهّابی‌ها می‌گویند: هر ذکری جز «یا اللّه»، شرک است، گرچه «یا محمّد» باشد! اصولا هر گونه استمدادی از غیر خدا شرک است.

باید پرسید: اگر یا حسین گفتن شرک است. پس این سخن فرزندان حضرت یعقوب‌علیه السلام که آمدند خدمت پدر و گفتند: «یا ابانا استغفر لنا»(۲۵۲) پدر جان از خداوند بخواه ما را ببخشد، حکمش چیست؟ اگر بگویید: حضرت یعقوب علیه السلام زنده بود که از او استمداد کردند، می‌گوییم: حسین‌بن علی‌علیهما السلام نیز زنده است، زیرا قرآن می‌فرماید: «و لاتحسبنّ الّذین قُتلوا فی سبیل اللّه امواتاً بل احیاء عند ربّهم یرزقون»(۲۵۳) و گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه زنده ودر پیشگاه پروردگار خود روزی می‌خورند.

گنبد و بارگاه

می‌گویند :ساخت گنبد و بارگاه شرک است!

می‌گوییم: اوّلاً ما گنبد را نمی‌پرستیم، اگر گنبدی را می‌سازیم می‌خواهیم اعلام کنیم که زیر آن مردی الهی و موحّد مدفون است. گنبد علامت بندگی خداست، نه علامت شرک.

ثانیاً ساختن مسجد و بارگاه بر مزار و قبور بزرگان الهی در متن قرآن آمده است. قرآن در نقل ماجرای اصحاب کهف می‌فرماید: هنگامی که ماجرای اصحاب کهف بر ملا شد، مردم برای دیدن آنها شتافتند، ولی آنها را مرده یافتند، هر کس پیشنهادی کرد؛ یکی پیشنهاد کرد که بر روی آنها، بنای یادبودی ساخته شود. دیگری پیشنهاد کرد که مسجدی بر روی غار بنا کنیم. این پیشنهاد پذیرفته شد.(۲۵۴) این خود الگوی خوبی است برای همه ما که اگر بناست، بنای یادبودی بسازیم، چه بهتر که بنای مفید و ارزنده‌ای بسازیم. در برخی شهرها بنای یادبودی می‌سازند که دارای مفهوم روشنی نیست و با فرهنگ ما سازگاری چندانی ندارد.

حال که ساختن مسجد کنار قبور اولیا، در متن قرآن آمده است، بنابراین ساخت مساجد و حرم، که محلّ عبادت و راز و نیاز و تلاوت قرآن است، در کنار و بر روی قبور ائمه، چه اشکالی دارد؟!

ثالثاً ساختن گنبد به جای سقف مسطّح، کاری عقلائی و منطقی و هنری است .زیرا گنبد از زیباترین و بهترین و بااستحکام‌ترین نوع معماری است.

طلاکاری گنبد و ضریح نیز نشان دهنده عشق به اهل‌بیت‌علیهم السلام است، خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی»(۲۵۵) بگو: من چیزی به عنوان مزد رسالت از شما مطالبه نمی‌کنم، مگر دوستی با اهل‌بیت من. در واقع طلا کاری گنبد و ضریح، نوعی ابراز علاقه و محبّت به

اهل‌بیت پیامبر و تعظیم شعائر و تشکّر از آنهاست. علاوه بر آنکه نوعی زینت وزیبایی است و زیبایی نیز هیچ ایراد و اشکالی ندارد، بلکه امری پسندیده است.

(226بحار، ج۲، ص۹۰.
(227شعراء، ۸۰.
(228نحل، ۶۹.
(229یونس،.3
(230نازعات، ۵.
(231مائده، ۳۵.
(232بقره، ۳۷.
(233زمر،.42
(234سجده، ۱۱.
(235آل‌عمران، ۱۶۹.
(236آل‌عمران، ۱۷۰.
(237صافّات، ۷۹.
(238صافّات، ۱۰۹.
(239صافّات، ۱۲۰.
(240صافّات،.130
(241صافّات، ۱۸۱.
(242نساء، ۵۲.
(243توبه، ۳۰.
(244جنّ،.18
(247مائده، ۱۱۴
(245آل‌عمران، ۱۴۶.
(246بقره، ۱۵۸.
(248یوسف،.96
(249بقره، ۲۴۸.
(254کهف، ۲۱.
(255شور یوسف، ۹۷.

(253آل‌عمران، 169.

(250طه، ۱۲.

(251اعراف، ۷۳ی،.23

صفات خدا

خداوند متعال همه صفات پسندیده را داراست و از تمامی صفات ناپسند پاک و منزّه است. صفات پسندیده‌ای که در خدا وجود دارد، صفات جمال یا صفات ثبوتیّه و صفات ناپسندی که خداوند از آنها مبرّاست، صفات جلال و یا صفات سلبیّه نامیده می‌شود.

صفات ثبوتیّه نیز دو قسم است: صفات ذات و صفات فعل.

صفات ذات: صفاتی است که عین ذات خداست و قابل جدا شدن از خدا نیست، مانند عالم بودن، زنده بودن و قادر بودن.

صفات فعل: صفاتی است که مربوط به فعل خداست و می‌توان بود یا نبودشان را به خدا نسبت داد، مانند خالق بودن، زیرا خداوند هم می‌تواند خلق کند و هم می‌تواند خلق نکند.

به عبارت دیگر؛ هر صفتی که بشود ضدّش را به خدا نسبت داد، صفت فعل است، مانند رضایت خدا که در برابر غضب خدا قرار دارد و هر صفتی که نتوان ضدّش را به خدا نسبت داد، صفت ذات است.

راه آشنایی با صفات خدا

راه آشنایی با صفات خدا مانند راه آشنایی با خود خداست، همان گونه که شما از یک نوشته به نویسنده آن پی می‌برید، از چگونگی الفاظ و کلمات، مقدار آشنایی نویسنده آن را با لغات به دست می‌آورید، از انشای آن قدرت نویسندگی او را می‌فهمید و از مطالبش متوجّه روحیّه و هدف نویسنده می‌شوید. پس هر آفریده‌ای می‌تواند دو کار انجام دهد:

1- آفریدگار خود را بشناساند.

ذ- صفات و حالات و هدف آفریدگار خود را بفهماند.

نقش ایمان به صفات خدا

ایمان به هر یک از صفات خدا نقش مثبت و ارزنده‌ای در گفتار، روش و منش انسان و بالطبع در زندگی فردی و اجتماعی او دارد.

ایمان به اینکه خداوند عزیز و نفوذناپذیر است، «انّ العزّة للّه جمیعاً»(۱) و همه قدرت‌ها و توانایی‌ها از اوست، «انّ القوّة للّه جمیعاً»(۲) و پدید آورنده و برگشت دهنده همه اوست، «انّا لِلّه و انّا الیه راجعون»(۳) به انسان اعتماد، وقار و امید می‌دهد و او را از خود برتربینی، خود کم‌بینی و ترس و وحشت از آینده نجات

می‌دهد.

چرا عدل از اصول است؟

با اینکه خدا صفات زیادی دارد - از قبیل رحمت، حکمت، قدرت، خالقیّت، علم و... - چرا تنها عدل از اصول دین شمرده شده است؟

پاسخ: این انتخاب، هم ریشه تاریخی دارد و هم‌ریشه سیاسی.

ریشه تاریخی آن به قرون اولیه اسلام بر می‌گردد. آن گاه که گروه کوچکی از مسلمانان - فرقه اشعری - عادل بودن خدا را لازم نمی‌دانستند و می‌گفتند: هر کاری که خدا خواست و انجام داد همان درست است، گرچه از نظر عقل از کارهایی باشد که مسلّماً قبیح و زشت و ستم محسوب شود! مثلاً می‌گفتند: اگر خداوند امیرمؤمنان علی‌علیه السلام را به دوزخ و قاتل او - ابن ملجم - را به بهشت ببرد مانعی ندارد .ولی ما این منطق را نمی‌پذیریم و طبق منطق عقل و آیات قرآن می‌گوییم تمام کارهای خدا حکیمانه است و هرگز کاری که ظلم و قبیح باشد از او سر نمی‌زند.

البتّه خدا بر هر کاری قدرت دارد، امّا کار خلاف حکمت نمی‌کند؛ چنانکه ما قدرت داریم چشم خود را کور کنیم ولی چنین نمی‌کنیم چون این عمل، حکیمانه نیست، پس استفاده از قدرت مربوط به آن است که عمل با عدل وحکمت و وعده‌های قبلی هماهنگ باشد. خدایی که وعده داده است مؤمنان را به بهشت و فاسقان را به دوزخ ببرد اکنون اگر خلاف کند، خلف وعده می‌شود واین عمل، قبیح است و هرگز خداوند کار زشت نمی‌کند. ما که می‌گوییم: خدا ظلم نمی‌کند قدرت او را محدود نکرده‌ایم بلکه این حکمت است که موجب می‌شود قدرت در جای مناسب به کار گرفته شود. و امّا ریشه سیاسی آن به دوران بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس برمی‌گردد، آنها برای آن که با اعتراضات و شورش‌های مردمی مواجه نشوند، این گونه تبلیغ می‌کردند که همه چیز به خواست خداست و کسی حقّ ندارد در برابر اراده خدا حرفی بزند. اگر ما حاکم شده‌ایم به خواست خدا بوده و کسی حقّ اعتراض ندارد، زیرا آنچه بر جهان حاکم است جبر است و انسان هیچ اختیاری ندارد و این جبر مورد رضایت خداست و چون رضای خدا در آن است پس هرکاری که او انجام دهد عدل است. در واقع این نظریّه پشتوانه سیاسی خوبی برای بنی‌امیّه و استمرار حکومت و ریاستشان بود.

معنی و مفهوم عدل

واژه عدل در لغت در مقابل ظلم و جور آمده و به معنای قراردان هرچیز در جای خود و یا انجام دادن هرکاری به نحو شایسته است. چنانکه حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید» :العدل یضع الامور مواضعها«(۴) عدل است که هر امری را در جایگاه خودش قرار می‌دهد.

اینکه می‌گوییم خداوند عادل است، یعنی هم در نظام تکوین و طبیعت هر چیزی را تحت نظامی خاص و

مناسب آفریده است، «بالعدل قامت السموات و الارض»(۵) و هم در عالم قانون‌گذاری و تشریع، تمام قوانین او عادلانه و به جا و با هدف خلقت هماهنگ بوده و هیچ گونه تبعیض و تفاوت ناروایی در آن قرار نداده است. چنانکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «و ارتفع عن ظلم عباده و قام بالقسط فی خلقه و عدل علیهم فی حکمه»(۶) خداوند از ستم بر بندگان خود منزّه است و درباره آفریدگان خود به عدل رفتار می‌کند و در مورد آنان به عدل حکم می‌کند.

بنابراین مقتضای عدل الهی این است که خداوند هر انسانی را به اندازه استعدادش مورد تکلیف قرار دهد، «لا یکلّف الله نفساً الا وسعها»(۷) و سپس با توجّه به توانایی و تلاش اختیاری وی درباره او قضاوت کند، «و قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون»(۸) و سرانجام پاداش یا کیفری در خور کارهایش به او عطا فرماید. «فالیوم لا تظلم نفس شیئاً و لاتجزون الا ما کنتم تعملون»(۹(

عدل و قسط

هرچند عدل وقسط معمولاً در کنار یکدیگر ویا به جای یکدیگر بکار می‌روند امّا تفاوت‌هایی نیز با هم دارند و موارد کاربرد متفاوتی پیدا می‌کنند.

گاهی عدل در برابر ظلم به کار می‌رود و قسط در برابر تبعیض.

گاهی قسط را در تقسیم عادلانه به کار می‌برند، امّا عدل اعمّ از تقسیم عادلانه و هر کار عادلانه دیگر است.

گاهی عدل در مورد حکومت وقضاوت به کار می‌رود و قسط در مقام تقسیم حقوق.

آثار ایمان به عدل خدا ایمان به عدالت خداوند، از جهات مختلف اثر عجیبی در سازندگی انسان دارد:

1- از جهت کنترل خود در برابر گناهان. اگر انسان بداند که گفتار و کردارش زیر نظر است و جزای هر نیک و بدی را خواهد دید، خود را در این جهان رها و بی قید و شرط نمی‌داند.

2- خوش‌بینی و دوری از یأس و ناامیدی. انسانِ معتقد به عدل الهی، به نظام آفرینش خوش‌بین است و چون خدای جهان را عادل می‌داند، حوادث تلخ نیز برایش شیرین است و در هیچ حالی گرفته خاطر و مأیوس نیست.

3- استقرار عدالت در زندگی فردی و اجتماعی. کسی که به عدل خداوند عقیده دارد آماده پذیرفتن عدالت در زندگی شخصی و اجتماعی خویش است.

ریشه های ظلم

ما با نیروی عقل و اندیشه‌ای که خدا به ما عنایت کرده، خوبی‌ها و بدی ها را درک می‌کنیم و می‌فهمیم

که ستم، بد و عدالت خوب است و معتقدیم خدا کار قبیح نمی‌کند و ظلم و ستم در او نیست زیرا تمام ظلم و ستم‌هایی را که در انسان مشاهده می‌کنیم از یکی ازمنابع زیر سرچشمه می‌گیرد:

-1 جهل :گاهی جهل و نادانی ریشه ظلم است، مثلاً کسی که نمی‌داند نژاد سفید و سیاه با هم فرقی ندارد، به خیال برتری، به سیاه پوست ظلم می‌کند، ریشه این ظلم، ناآگاهی یا خودخواهی است.

بنابراین انسان ممکن است با گمان‌های پوچ و کج فهمی‌ها و نادانی‌ها به کارهایی دست بزند که نتیجه‌اش جز ظلم نیست ولی از خدایی که جهل در او راه ندارد و علم او بی‌نهایت است چگونه ممکن است ظلم سر زند؟

-2 ترس :گاهی انگیزه ظلم ترس است، مثل اینکه یک قدرتی از قدرت رقیب خود به وحشت می‌افتد ومی‌ترسدکه اگر حمله نکند به او حمله شود وبرای پیشگیری، به او ظلم می‌کند و یا طاغوت‌ها برای تحکیم پایه‌های قدرت خود و تسلّط بر آزادیخواهان به زور و ظلم متوسّل می‌شوند؛ امّا مگر خدا رقیبی دارد یا به تحکیم قدرت نیاز دارد؟

-3 نیاز و کمبود :گاهی عامل ظلم، نیاز است، نیازهای مادّی یا روانی که ممکن است کسی را وادار کند که به عمل زشتی دست زند و بر دیگری ستم کند.

-4 خباثت درونی .برخی ظلم‌ها به خاطر خباثت درونی افراد است؛ بعضی سادیسم دارند و از رنج دادن دیگران یا رنج کشیدن آنان لذّت می‌برند.

- 5 عقده .گاهی فردی به اذیّت و آزار دیگران می‌پردازد چون عقده دارد. او بر اثر ظلم دیگران و یا شکست‌ها و یا به دلیل برآورده نشدن انتظارات و توقّعاتش به دیگران ستم می‌کند وبدین وسیله می‌خواهد انتقام بگیرد وخود را آرامش دهد.

اکنون که با ریشه‌های ظلم آشنا شدید کدامیک را در خدا می‌یابید تا کسی بتواند تصوّر کند انگیزه ظلم در خداوند وجود داشته باشد؟ در حالی که خداوند ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند، «انّ اللّه لایظلم النّاس شیئا»(۱۰) به هیچ کس ظلم نمی‌کند، «و لایظلم ربّک احدا» (۱۱) حتّی به اندازه رشته باریکی که در وسط هسته خرما قرار دارد ظلم نمی‌کند. «لا یظلمون فتیلا»(۱۲(

خداوند نه تنها به احدی ظلم نمی‌کند، حتّی اراده ظلم نسبت به هیچ موجودی ندارد. «و ما اللّه یرید ظلماً للعالمین»(۱۳(

خدایی که به ما فرمان عدالت می‌دهد، «انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان»(۱۴) چگونه ممکن است خود ظلم کند؟ او که علم مطلق، حکمت مطلق و لطف مطلق است، چگونه ممکن است به انسان ضعیف که در طوفان غرائز سرکش به سر می‌برد دستور دهد که دشمنی ها وناراحتی‌هایی که از قومی‌دارد موجب بی عدالتی او نشود، «و لایجرمنّکم شنئان قوم علی ألاّ تعدلوا»(۱۵) ولی خود با آن قدرت بی نهایت که تحت تأثیر هیچ غریزه‌ای نیست ظلم کند؟!

(1سوره نساء، آیه.139
(2سوره بقره، آیه ۱۶۵.
(3سوره بقره، آیه ۱۵۶.
(4نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۷.
(5تفسیر صافی، ذیل آیه ۷ الرّحمن.
(6نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۵.
(7سوره بقره، آیه ۲۸۶.
(8سوره یونس، آیه ۵۴.
(9سوره یس، آیه ۵۴.
(10 سوره نساء، آیه ۴۰.
(11سوره کهف، آیه.42
(12سوره اسراء، آیه ۷۱.
(13سوره آل‌عمران، آیه ۸.
(14سوره نحل، آیه.90
(15سوره مائده، آیه.8

پاسخ به شبهات

در بحث عدل، شبهات و پرسش‌های بسیاری مطرح است؛ اگر خدا عادل است، علّت این همه تفاوت در آفرینش موجودات به خصوص انسان‌ها چیست؟

اگر جهان بر پایه عدل استوار است، مشکلات و ناگواری‌ها و امراض و ناقص الخلقه‌ها برای چیست؟

چرا لحظه‌ای گناه، گاهی عذاب ابدی به دنبال دارد؟

برای پاسخ گویی، با استفاده از آیات و روایات نکاتی را گوشزد می‌کنیم. هر یک از این نکات، کلیدی است برای حلّ معمّاها و پاسخی است به چراها و شبهه‌ها.

نکته ۱: هیچ موجودی از خدا طلبکار نیست

خدا عادل است، یعنی حقّ هیچ موجودی را پایمال نمی‌کند و به هر موجودی طبق نظام حکیمانه هستی لطف می‌کند. ظلم، پایمال کردن حقّ است و عدل و ظلم در جایی معنا پیدا می‌کند که حقی در کار باشد.

اکنون می‌پرسیم آیا کسی از خدا طلبی دارد و آیاموجودات از قبل حقّی داشته‌اند تا پایمال شده باشد و ظلمی صورت گرفته باشد؟ مگر ما قبلاً بوده‌ایم یا از خود چیزی داشته‌ایم تا از ما گرفته، یا پایمال شده باشد؟ البتّه

تفاوت‌هایی در جهان هست، یکی جماد است، یکی گیاه، یکی حیوان است ودیگری انسان، ولی هیچ موجودی قبلاً وجودی نداشته تا از او گرفته باشند.

اگر یک قالی بزرگ را پاره پاره کنند، می‌توان گفت: این قالی قبلاً بزرگ بوده و اکنون با پاره شدن بزرگی خود را از دست داده است ولی اگر ما از اول یک قالیچه کوچک بافتیم، قالیچه حقّ ایراد ندارد که چرا من کوچکم؟ زیرا او پیش از این هیچ بود واصلاً از خود بزرگی نداشت تا کسی آن را گرفته باشد وبه او ظلمی کرده باشد. یا مثلاً حرف دال، زمانی می‌تواند از نویسنده خود شکایت کند که چرا او را کمر خمیده قرار داده که قبلاً صاف نوشته می‌شد، در آن صورت بود که یک کمال را از او گرفته بود و او حقّ اعتراض داشت.

بنابراین اگر خدا به یک نفر که هیچ طلبی از او نداشته، چیزی بدهد و به فرد دیگری از همان چیز، دو عدد بدهد، هرگز ظلم نیست. علاوه بر اینکه خداوند به آن کسی که نعمت بیشتری داده مسئولیّت بیشتری نیز سپرده است.

نکته ۲: تبعیض ظلم است نه تفاوت

خداوند، تمام موجودات را با تفاوت‌هایی حکیمانه آفرید و برای هر موجودی راهی مناسب برای رسیدن به کمال مقرّر کرد و در تکلیف و فرمان یا اجر و کیفری که به دنبال آن معیّن ساخت، میان نژادی با نژاد دیگر یا امّتی با امّت دیگر یا فردی با فرد دیگر هیچ تبعیضی قایل نشد.

انگشت‌های یک دست باهم تفاوت دارند، امّا این ظلم نیست چون هرکدام خاصیّت ویژه‌ای دارند. سلّول استخوان با سلّول چشم فرق می‌کند امّا این بی‌عدالتی نیست، بلکه عین عدالت است. چرانکه قُطر و ضخامت ستون‌ها و تیرآهن‌ها در طبقات پایین ساختمان بیشتر از طبقات بالاست، در اینجا نیز تفاوت وجود دارد، امّا ظلم نیست.

فرق است میان تبعیض و تفاوت؛ تبعیض یعنی در شرایط مساوی میان افراد و موجودات فرق گذاردن که این ظلم است امّا تفاوت مربوط به شرایط مختلف است، مثلاً :اگر تمام شاگردان یک کلاس به طور مساوی درس استاد را فراگرفته‌اند و معلّم میان نمره آنان فرق بگذارد این تبعیض و ظلم است امّا اگر تفاوت نمره‌های معّلم به خاطر تفاوت آشنایی شاگردان با درس باشد مانعی ندارد.

کارخانه‌ای را فرض کنید که هم پیچ و مهره کوچک می‌سازد و هم تایر ماشین بزرگ، آیا به خود اجازه می‌دهید به خاطر تفاوت میان پیچ و مهره و تایر به مؤسس کارخانه نسبت ظلم دهید؟ و آیا خود پیچ و مهره حقّ اعتراض دارد؟ شکّی نیست که جواب منفی است، زیرا زمانی هیچ یک از این دو نبودند و مؤسس کارخانه طبق مصلحت، این دو را برای دو کار مختلف ساخته است. در اینجا فقط یک صورت برای ظلم باقی می‌ماند و آن اینکه ما کار تایر را از پیچ و مهره بخواهیم، امّا اگر هر قطعه برای کاری ساخته شد و بیش از ظرفیّت هم چیزی بر آن تحمیل نشد، در این صورت ظلمی قابل تصوّر نیست.

تفاوت‌ها، رمز خداشناسی

چنانکه گذشت، تفاوت‌های حکیمانه در آفرینش نه تنها ظلم نیست، بلکه عین عدالت است، علاوه بر آنکه رمز خداشناسی نیز هست، قرآن درسوره روم می‌فرماید: «و مِن آیاته خَلقُ السَّمواتِ و الارضِ و اختِلافُ اَلسِنَتِکُم و ألوانِکُم»(۱۶) اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شما انسان‌ها، نشانه قدرت خداست.

اگر یک نقّاش، دائماً یک چیز را نقاشی کند و معمار یا مهندسی تنها یک طرح ساختمانی بدهد یا شاعری تنها یک نوع شعر بسراید، اینها دلیل بر ضعف و محدودیّت اوست، امّا اگر کسی هر روز و هر ساعت طرحی نو داد این دلیل بر توان و قدرت بالای اوست.

تفاوت‌ها، رمز شکوفایی کمالات

اگر همه مردم از همه جنبه‌ها یکسان باشند، رشد و کمالی به وجود نخواهد آمد. اگر همه دارای یک شکل و یک تُنِ صدا و کاملاً شبیه یکدیگر باشند، نمی‌توان آنها را شناخت.

اساساً نظام تعاون، همکاری، همیاری و سوز و محبّت، در زمانی است که تفاوتی وجود داشته باشد. توانمند دست ناتوان را می‌گیرد و ثروتمند دست تهیدست را.

اگر همه مردم درآمد مساوی داشته باشند، سخاوت و انفاق معنا پیدا نمی‌کند و سخی و بخیل شناخته نمی‌شوند. من که رانندگی بلد نیستم، تواضع می‌کنم و از یک راننده یاد می‌گیرم، او نیز برای مسایل شرعی خود نزد من می‌آید و آنها را می‌آموزد. هرکس در یک رشته شاگردی می‌کند.

تفاوت‌ها و جامعه‌سازی

تفاوت‌ها نقش بسیار مهمی در زندگی اجتماعی انسان داراست. برای بیان اهمیّت آن، پذیرش چند نکته لازم است:

الف. زندگی انسان اجتماعی است. ما مثل یک گیاه خودرو نیستیم که خود به خود سبز یا خشک شویم وبه دیگری کاری نداشته باشیم.

البتّه در فلسفه اجتماعی بودن انسان دو نظریه وجود دارد: نخست اینکه نیازهای زندگی، انسان را به زندگی اجتماعی وادار می‌کند. دوم اینکه انسان طبعاً به زندگی اجتماعی مایل و از زندگی افرادی متنفّر است، امّا در هر دو صورت، انسان موجودی اجتماعی است.

ب. زندگی اجتماعی جز از راه همکاری قابل تداوم نیست و همکاری، تنها در صورت وجود تفاوت‌هاست، که هر کسی در یک حرفه و هنر و رشته‌ای توانا و در رشته‌های دیگر ضعیف باشد؛ تفاوت در قدرت‌ها و ذوق‌ها و حوصله‌ها سبب پیدایش نیاز می‌شود و نیاز هم عامل پیدا شدن اجتماع است تا هر دسته و فردی نیاز دیگری را بر آورد. بنابراین، تفاوت‌ها نیازآفرین است و نیازها جامعه‌ساز و رشد انسان در سایه اجتماع است.

تفاوت در تکلیف

قرآن در مورد تکلیف انسان‌ها می‌فرماید: «لا یکلّف اللّه نفساً الاّ وسعها»(۱۷) خداوند هیچ کس را به انجام کاری مکلّف نمی‌کند، مگر به اندازه توانائیش و در آیه دیگری می‌فرماید: «لایکلّف اللّه نفساً الاّ ما آتاها»(۱۸) خداوند هیچ کس را به انجام کاری مکلّف نمی‌کند، مگر به اندازه امکاناتی که به او داده است.

در آیه اول حدّ ومرز تکلیف، توانایی انسان است. هرچه توان داری! در آیه دوم حدّ و مرز تکلیف، امکانات انسان است. هرچه پول و ثروت داری!

واضح است کسی که از توانایی جسمی‌و امکانات مالی برتری برخوردار است با کسی که از چنین امکاناتی برخوردار نیست، تکلیف یکسانی ندارند و این عدل و عدالت است.

تفاوت در پاداش

مزد افراد نیز بر اساس میزان امکانات و کاری که انجام می‌دهند، متفاوت است و عدل نیز همین را ایجاب می‌کند. بنده که سالم هستم، به راحتی وضو می‌گیرم، به مسجد می‌روم و نماز می‌خوانم، امّا انجام این کارها برای انسان بیمار مشقّت دارد و زمان طولانی‌تری را باید صرف اقامه نماز کند و بدیهی است که در این صورت از پاداش بیشتری نیز برخوردار گردد.

نکته ۳: همیشه عدل به معنای مساوات نیست

توجّه به این نکته ضروری است که عدل در همه جا و همیشه به معنای مساوات و برابری نیست؛ اگر معلّم به همه شاگردان - بدون در نظر گرفتن مقدار استحقاق آنان - نمره مساوی دهد ظلم است .ظلم به دانش آموزانی که درس خوانده‌اند.

اگر پزشک بدون در نظر گرفتن حال بیماران به همه آنان از یک دارو و به مقدار مساوی بدهد ظلم است. عدالت پزشک و معلّم دراین دو مثال، در آن است که نمره و داروی متفاوت بدهند و این تفاوت‌ها غیر از تبعیض است، این تفاوت‌ها بر اساس توصیه و سفارش و نور چشم‌بازی نیست، بلکه حکیمانه است. بنابراین هرگونه نابرابری و تفاوت تا از مدار حکمت بیرون نرود، ظلم نخواهد بود.

نکته ۴: حقوق جامعه بر حقوق فرد اولویّت دارد

فرض کنید دولت اسلامی به خاطر نیاز منطقه و رفاه عمومی، دستور احداث خیابانی را می‌دهد. وجود این خیابان در ارتباط با نیازها و تراکم جمعیّت و وسایل نقلیّه ضرورت دارد ولی در احداث هر خیابانی خانه عدّه‌ای خراب می‌شود و آنان تا پول خانه را از دولت بگیرند و خانه دیگری تهیه کنند، باید زحماتی را متحمّل شوند. در اینجا به خاطر رنج چند نفر نباید اساس نیاز ملّت و رفاه مردم را نادیده گرفت، در اسلام با همه اهمیّتی که مالکیّت و حقوق فرد دارد، حقوق اجتماع بیشتر مورد توجّه قرار گرفته است.

امیرمؤمنان علی‌علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید: کسانی که اموال مورد نیاز مردم را احتکار کرده‌اند احضار کن و پس از موعظه و نهی از منکر اگر به عمل خود ادامه دادند با آنها با شدّت و خشونت رفتار کن. سپس

می‌فرماید: عمل احتکار گرچه به نفع فرد است ولی برای اجتماع ضرر دارد.(۱۹(

در جای دیگر می‌فرماید: در اداره حکومت، توجّه تو به رفاه و رضای عموم باشد گرچه به قیمت ناراحتی خواص تمام شود.

نکته۵: علم و آگاهی ما محدود است

در بسیاری مواقع چیزهایی را شرّ می‌پنداریم که خیر ما در آنهاست و گاهی چیزی را خیر می‌دانیم که برای ما مایه شرّ است. قرآن نیز ما را متوجّه همین مطلب کرده و می‌فرماید: «عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم»(۲۰) و در آیه دیگری اندک بودن دانش و اطلاعات ما را یادآور می‌شود: «و ما اوتیتُم من العلم الاّ قلیلا»(۲۱(

در قرآن نمونه‌های فراوانی از این دست بیان شده است:

-1 در ماجرای قارون آمده است: وقتی که مردم به زرق و برق و تشریفات و تجمّلات قارون نگاه می‌کردند، می‌گفتند: ای کاش آنچه قارون داشت ما هم می‌داشتیم! خوشا به حال او! عجب لذّتی می‌برد! چندی بعد که سرنوشت تلخ او را دیدند گفتند: خوب شد که ما مثل قارون نبودیم.(۲۲(

-2 هنگامی که حضرت موسی از خضرعلیه السلام درخواست کرد تا اجازه دهد همراه او باشد و در جهت رشد خود علومی را از او بیاموزد، پس از پذیرش مشروط حضرت خضر، آن دو بر کشتی سوار شدند، خضر شروع کرد به سوراخ کردن کشتی، حضرت موسی به او اعتراض کرد در حالی که قبلاً قول داده بود به کارهای خضر اعتراض نکند.

آنها پس از پیاده شدن از کشتی به راه خود ادامه دادند تا رسیدند به کوچه‌ای که تعدادی از بچّه‌ها مشغول بازی بودند.

خضر یکی از بچّه‌ها را کشت. فریاد موسی بلند شد که چرا یک انسان بی‌گناه را کشتی! خضر گفت: مگر بنا نبود اعتراض نکنی؟! من که گفتم تو صبر نداری!

موسی‌علیه السلام قول داد که دیگر هیچ اعتراضی نکند وچنانچه اعتراضی نمود خضر از او جدا شود.

آنان همچنان به راه خود ادامه دادند و در حالی که تشنه و گرسنه بودند به روستایی رسیدند، از مردم آن روستا غذا خواستند، امّا آب و غذایی به آنها ندادند.

آنان در آن روستا متوجّه دیواری شدند که کج شده و ممکن بود هر آن فرو ریزد. خضر شروع به تعمیر آن دیوار کرد، مجدّداً موسی اعتراض کرد که مردم این روستا به ما نان وغذا ندادند وحالا شما دیوار آنها را تعمیر می‌کنید؟! ای کاش مزدی از آنها می‌گرفتید!

پس از این اعتراض که به جدایی آنها انجامید، حضرت خضر انگیزه‌ها و دلایل کارهای به ظاهر خلاف خود را برای موسی شرح داد.(۲۳) آری گاهی پیامبری چون حضرت موسی که پیامبر اولوا العزم است بر اثر بی‌اطلاعی اعتراض می‌کند؟

نکته ٦: قضاوت‌های ما عجولانه است

قرآن در آیات متعدّد به ما هشدار می‌دهد که ای انسان !بسیاری از خیال‌ها و گمان‌های تو اساس درست و صحیحی ندارد، چه بسیار کارهایی که به نظر شما بد است و از آنها کراهت دارید ولی در واقع به نفع شماست، و چه بسا چیزهایی را که دوست دارید ولی در واقع برای شما شرّ است، چنانکه شما در تشخیص ابتدایی و سطحی خود، جهاد را بد می‌دانید ولی در واقع برای شما خوب است. «کُتِبَ علیکم القِتال و هو کُرْهٌ لَکُم و عسی أنْ تَکرَهوا شَیئاً و هو خیرٌ لَکُم و عَسی أنْ تُحِبُّوا شَیئاً و هو شَرٌّ لَکُم»(۲۴(

جنگ و جهاد، گرچه به ظاهر سخت و دارای عوارضی بد می‌باشد، ولی استعدادها را شکوفا می کند و لیاقت‌ها را بروز می‌دهد و به فرموده امام خمینی‌قدس سره جوهره وجود انسان در جنگ رشد می‌کند. در زمان جنگ و درگیری صفوف افرادی که تنها شعار می‌دهند از صفوف کسانی که اهل عمل هستند جدا می‌شوند. جنگ، نیروهای همفکر و هدفدار را با هم منسجم و متّحد می کند، جنگ به انسان ارزش و شرف می‌دهد و اساساً نشانه حیات یک ملّت مبارزه با ستمگران است.

در قرآن نیز می‌خوانیم که چه بسا شما چیزی را ناگوار می‌دانید ولی خدا خیر کثیر در آن قرار داده است. «فَعَسی أن تَکرَهوا شَیئاً و یَجعَل اللّهُ فیه خیراً کثیراً»(۲۵(

اگر به واژه «حُسبان» و مشتقّات آن در قرآن دقّت کنیم، خواهیم دید که قرآن پی در پی به ما اخطار می کند که بسیاری از خیالات و تصوّرات و گمان‌های شما باطل است، پس چنین خیال نکنید، چنان فکر نکنید، این نحوه گمان نبرید و امثال این تعبیرات که همه نشان دهنده انتقاد از دیدهای سطحی و عجولانه است.

نمونه ای دیگر

در قرآن می‌خوانیم که فرشتگان هنگام خلقت حضرت آدم (چون آگاهی عمیقی نسبت به انسان نداشتند (به خدا عرض کردند: ما تو را تسبیح می کنیم و با وجود عبادت ما چرا انسان مفسد را خلق می کنی؟! ولی خداوند با اعطای علومی به انسان و اعطای مقام جانشنی خود به او، به فرشتگان ثابت کرد که قضاوت آنها درباره انسان سطحی و عجولانه بوده است.

کوتاه سخن اینکه اگر ما در بحث عدل خدا دچار شبهه‌ای شدیم که اگر خدا عادل است پس چرا چنین و چرا چنان؟ باید توجّه داشته باشیم که بسیاری از مسایل و اسرار بر ما پوشیده است. ما هم از نظر علمی و هم از نظر فکری و هم از نظر تجربی محدودیم.

اگر ما کتابی را که مطالبی عالی و ارزنده دارد مطالعه کنیم و در هر چند سطر به کلمه‌ای برسیم که معنای آن بر ما مجهول باشد نباید زود قضاوت کنیم و نسبت ناروا به نویسنده بدهیم، بلکه باید در فهم خود تجدیدنظر کنیم.

شخصی در منزل سگی داشت، برای خرید از خانه بیرون رفت و کودک شیرخوار خود را تنها گذاشت به امیّد

اینکه زود برمی‌گردد، چون بازگشت، سگ با پوزه خونین به استقبالش آمد، با خود فکر کرد که حتماً سگ به کودک حمله کرده و او را دریده است، در حالی که عصبانی بود با اسلحه خود به سگ شلیک کرد و با شتاب به درون خانه دوید، امّا با صحنه‌ای که تصوّرش را نمی‌کرد مواجه شد.

ماجرا از این قرار بود که گرگی به خانه آنان - که در خارج شهر قرار داشت - وارد شده و به داخل اطاق‌ها می‌آید و به کودک حمله می‌کند، سگ از کودک حمایت کرده با تلاش زیاد و با چنگ و دندان گرگ را به عقب می‌راند و خود، خون آلود می‌گردد، امّا قضاوت عجولانه صاحبخانه موجب شد که به جای سپاسگزاری، سگ را بکشد!

صاحبخانه از کار خود پشیمان شد و به سوی سگ آمد تا شاید او را از مرگ برهاند ولی کار از کار گذشته و سگ از بین رفته بود و پشیمانی سودی نداشت. می‌گوید :به چشم‌های سگ که باز بود نگاه کردم و این فریاد را از چشم‌های باز این سگ با گوش دل شنیدم که ای انسان! چقدر عجولی و چه زود قضاوت می‌کنی؟! چرا به درون خانه نرفته و خبر نگرفته مرا کشتی؟! او پس از این جریان تأسّف آور مقاله‌ای نوشت با عنوان «ای انسان چه زود قضاوت می‌کنی»!

(17سوره بقره، آیه ۲۸۶.

(18سوره طلاق، آیه ۷.

(19نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

(20سوره بقره، آیه ۲۱۶.

(21سوره اسراء، آیه ۸۵.

(22سوره قصص، آیات ۷۹. 82 -

(23سوره کهف، آیات ۶۹ - ۸۲.

(24سوره بقره، آیه ۲۱۶.

(25سوره نساء، آیه ۱۹.

نکته ۷ :قضاوت مقطعی ممنوع

قضاوت کردن ما نباید با توجّه به یک زمان خاص صورت پذیرد، مثلاً جیغ و داد کودک در هنگام آمپول زدن نباید مبنای قضاوت ما باشد، بلکه ما باید دردکشیدن‌های قبلی کودک و سلامتی بعدی او را در نظر داشته باشیم، آنگاه قضاوت کنیم و یا فقط درد و رنج هنگام زایمان یک زن را در نظر نگیریم بلکه رنج بی‌بچّگی و لذت بچّه‌دار بودن و نتایج بعدی آن را در نظر بگیریم، آنگاه قضاوت کنیم.

همین طور دید ما نسبت به دنیا و مشکلات آن باید دیدی کلّی و همه جانبه باشد. از یک روزنه باریک به دنیا نگاه نکنیم، مانند کسی که از پشت دیوار و از شکاف آن قافله‌ای را نگاه می‌کند؛ او ابتدا سر شتری را می‌بیند و

بعد گردن شتر را، امّا اگر از پشت دیوار بیرون آید، قافله شتر را می‌بیند.

حضرت موسی در جریان همراهی خود با خضر، ساختن دیواری را می‌بیند برای مردمی که هیچ کمکی به آنان نکردند، لذا اعتراض می‌کند. امّا حضرت خضر آنچه را موسی نمی‌بیند می‌بیند و به موسی می‌گوید: زیر این دیوار گنجی است که متعلّق به دو کودک یتیم است. به خاطر نیکوکاری پدرشان، این گنج باید محفوظ بماند تا آنان بزرگ شده و از آن استفاده کنند. پس مأموریم این دیوار را تعمیر نماییم.

پدر در گذشته خوبی کرده است، فرزند او در آینده نیکی می‌بیند.

قرآن می‌گوید: به یتیمان مردم ستم مکنید، شاید مرگ به سراغ شما بیاید و فرزندان شما نیز یتیم شوند و دیگران به آنها ظلم کنند.

پس گذشته، حال و آینده را باید باهم دید، دنیا و آخرت را باید با هم دید، آنگاه قضاوت کرد.

روایت داریم خداوند در روز قیامت به افرادی پاداش می‌دهد و می‌فرماید: این پاداش برای آن دعایی است که درخواست کردی ولی مستجاب نکردم، زیرا در آن وقت، مصلحت تو نبود که دعایت مستجاب شود.

آری، گاهی کودکی گریه می‌کند و مرتّب اصرار می‌کند که پدر برای او اسباب بازی و خوراکی بخرد، امّا پدر پاسخ مثبتی نمی‌دهد، بچّه بسیار زجر می‌کشد و می‌گوید: تو بسیار بابای بدی هستی چون هرچه خواستم نخریدی! پس از گذشت چند سال پدر می‌گوید: فرزندم! به جای چیزهایی که از من درخواست نمودی، پس انداز نمودم و مثلاً یک قطعه زمین برایت خریده‌ام. در اینجا قطعاً همه بچه‌هایی که پدر برای آنها اسباب بازی و... خریده، می‌گویند: ای کاش پدر ما نیز به جای آن چیزها، چیزی که مورد نیاز واقعی ما بود می‌خرید.

در مملکت‌داری نیز مسأله به همین صورت است. گاهی مردم یک کشور و یا منطقه باید برای مدّتی، فشاری را تحمّل کنند و عنایت داشته باشند که خیر و صلاح کشور و مردم در چیست؟

در امر پزشکی نیز مسأله همین طور است. گاهی دستی را قطع می‌کنند تا تن سالم بماند.

در بحث عدل خدا نیز لحظه‌ای و مقطعی قضاوت نکنیم و به تمام جوانب توجّه نماییم.

اگر امروز به خیری رسیدیم، آن را مقطعی نبینیم، شاید نتیجه دعای انسان تشنه‌ای باشد که پدرم به او یک لیوان آب گوارا داد و او دعا کرد که ان شاءاللّه خیر ببینی، ان شاءاللّه بچّه‌هایت خیر ببینند!

نکته ۸ :از نقش خود غافل نشویم

ما از نقش خود در به وجود آوردن ناگواری‌ها غافلیم و بی‌جهت همه را به حساب خدا می‌گذاریم و شروع به اشکال می‌کنیم که خدایا! اگر تو عادلی پس چرا فلان ناراحتی برای من پیش آمد؟ ناگفته پیداست که بسیاری از ناگواری‌ها به دست خود ماست، مراعات بهداشت نمی‌کنیم، به بیماری دچار می‌شویم. جلو فساد را با نهی از منکر نمی‌گیریم، اشرار بر ما مسلّط می‌شوند و دیگر دعا و فریاد ما هم بی‌اثر می‌ماند. مواظب بچّه خود نیستیم، در آب حوض غرق می‌شود و ما داد و فریاد می‌کنیم.

درس نخواندیم، مردود شدیم، سعی و تلاش نکردیم، پیشرفت نداشتیم. در انتخاب همسر دقّت نکردیم، زجر می‌کشیم. در انتخاب دوست دقّت نکردیم، معتاد شدیم. مقرّرات راهنمایی و رانندگی را مراعات نکردیم، تصادف نمودیم. خواب آلود پشت فرمان نشستیم، چپ کردیم. در حالت مستی آمیزش انجام دادیم، بچه ناقص به دنیا آوردیم. شنا نیاموختیم، غرق شدیم، در همه این موارد جز خود ما چه کسی مقصّر است؟

اگر کار امروز من پیچ می‌خورد، شاید نتیجه تاب دادن به کار دیگران باشد. در حدیث می‌خوانیم: «مَن حَفر بئراً لاخیه وقع فیها»(۲۶ (هرکس برای برادرش چاهی را حفر کند، خود در آن می‌افتد.

قرآن در آیات متعدّد به این موضوع اشاره کرده و می‌فرماید:

» وَ ما اَصابَکُم مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَت اَیدیکُم»(۲۷) هر سختی و مصیبتی که به شما می‌رسد به خاطر دست‌آورد کار خودتان است.

» وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ اَیْدیهِمْ اِذا هُمْ یَقْنَطُونَ»(۲۸(

اگر به خاطر اعمال و رفتار خلاف مردم به آنان ناگواری رسد، از لطف ما مأیوس می‌شوند.

» وَامّا اِذا مَا ابتَلاهُ فَقَدَرَ عَلیهِ رِزقَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَهانَنِ»(۲۹) همین که خداوند انسان را در بوته آزمایش قرار داد وگرفتار کمبودهایی نمود فریادش بلند می‌شود که خدا به من اهانت نموده ولطفش را نسبت به من کم کرده است.

در صورتی که هرگز خداوند بدون جهت رزق و روزی کسی را قطع نمی‌کند، پس دلیل و رمز این کمبودها را باید در رفتار خود جستجو کرد .چنانکه در ادامه آیه می‌خوانیم: «کلاّ بَل لا تُکرِمُون الیَتیمَ و لا تَحاضُّون عَلی طَعامِ المسکینِ»(۳۰) اگر به سختی افتاده‌اید به خاطر آن است که شما به یتیم احترام نکردید و دیگران را برای کمک رسانی و اطعام محرومان جامعه تشویق ننمودید.

این روح بی‌تفاوتی شما سبب قهر و غضب خداوند شده است و در واقع علّت این تفاوت‌ها در چگونگی عملکرد شماست.

» فَکَفرتْ بِاَنعُمِ اللّهِ فَأذاقَها اللّهُ لِباسَ الجُوع و الخَوف»(۳۱) قریه‌ای که نعمت‌های فراوانی داشت ولی مردم آن در مورد این نعمت‌ها کفر ورزیدند، خداوند هم آنان را به ترس و گرسنگی مبتلا کرد.

کفر گاهی در برابر خداست وگاهی در برابر فرمان خدا وگاهی در برابر نعمت‌های خدا. در مورد سوم که معمولاً از نعمت‌ها درست و بجا استفاده نمی‌شود، کفران گفته می‌شود.

این آیات به روشنی بیان می‌کنند که عامل بسیاری از گرفتاری‌ها، عملکرد بد خود ماست.

بررسی یک سؤال

سؤال: در دوران زندگی افرادی را مشاهده می‌کنیم که از هیچ گونه ظلم و ستمی فروگذار نیستند امّا در رفاه و خوشی زندگی می‌کنند! اگر ناگواری‌ها به خاطر اعمال بد ماست پس چرا کسی که اعمالش از اعمال ما

زشت‌تر و سوءسابقه‌اش بیشتر است به دردسرها و ناراحتی‌های ما گرفتار نشده و در رفاه و آسایش به سر می‌برد؟!

پاسخ: با توجّه به آیات و روایات، حساب همه افراد و گروه‌ها نزد خدا یکسان نیست و آنان وضعیّت متفاوتی دارند:

خداوند گروهی از مردم را فوری گوشمالی می‌دهد.

گروهی را تا مدّتی مهلت می‌دهد. دسته دیگر را تا آخر عمر مهلت داده و در رفاه می‌گذارد و کیفر آنان را به روز قیامت می‌گذارد، چون ما در جهان بینی خود، دنیا را جدای از قیامت بررسی نمی‌کنیم.

البتّه این تفاوت‌ها از طرف خداوند حکیمانه است، زیرا افراد خطاکار و نوع عمل و روحیّه آنها با هم یکسان و برابر نیست تا حساب مساوی داشته باشند.

گاهی معلّم نسبت به خلافکاری یک شاگرد ممتاز عکس‌العمل شدیدی نشان می‌دهد، چون از او توقّع چنین کاری را ندارد، در صورتی که با شاگردان معمولی و بد با این شدّت رفتار نمی‌کند. در قرآن می‌خوانیم: خداوند اولیا و پیامبران را گاهی به خاطر یک عمل که حتّی گناه هم نیست و به اصطلاح ترک اولی می‌باشد، شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا از آن بزرگواران توقّع چنین کاری نیست، و در مورد افرادی با اینکه گنهکارند، ولی به آنان فرصت داده می‌شود: «جَعَلنا لِمَهلِکِهِم مَوعِداً»(۳۲(

قرآن در مورد درخواست تعجیل عذاب کفار می‌فرماید: «وَ یَستَعجِلُونَکَ بِالعَذابِ وَ لَن یُخلِفَ اللّهُ وَعدَهُ»(۳۳) وقتی تاریخ و سرنوشت هلاکت بار اقوام و ملّت‌های کافر ستمگر را بیان می‌کنیم، کفّار می‌گویند :چرا ما عذاب نمی‌شویم و همچنان با آن همه کفر و ستم در رفاه هستیم؟ ولی اینها نسبت به قهر و عذاب خدا عجله می‌کنند در حالی که خدا به وعده خود عمل خواهد کرد ولی هنوز زمان آن نرسیده است.

بنابراین، گاهی خداوند نسبت به افراد ستم پیشه عکس العمل فوری نشان نمی‌دهد و می‌فرماید: «فَاَملَیتُ لِلّذینَ کَفَرُوا ثُمَّ اَخَذْتُهُم»(۳۴) من به کافران را مهلت می‌دهم و سپس آنان را می‌گیرم.

و علّت مهلت را هم چنن بیان می‌کند: «لا یَحسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنّما نُمْلی لَهُم خَیْرٌ لاَنفُسِهِم اِنَّما نُمْلی لَهُم لِیَزدادُوا اِثماً وَ لَهُم عَذابٌ مُهینٌ»(۳۵) آنها که کافر شدند (و راه طغیان را پیش گرفتند) تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود آنهاست، ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیافزایند و پیمانه آنها پر شود، سپس عذاب خوارکننده و رسوایی در کمین آنهاست.

یزید پس از به شهادت رساندن امام حسین‌علیه السلام و یارانش، خود را موفّق و پیروز می‌دانست، ولی حضرت زینب‌علیها السلام همین آیه را برای او خواند که آزادی و پیروزی و رفاه و قدرت فعلی تو به خاطر آن است که بار گناهت سنگین‌تر شود و اساساً همین رفاه موقّت بهترین وسیله عذاب است، زیرا قرآن می‌گوید: ما به افرادی رفاه زیاد می‌دهیم تا خوب علاقه‌مند به آن شوند، سپس ناگهان از آنان می‌گیریم تا در حسرت آن بسوزند.

» فَلَمّآ نَسُوا ما ذُكِّروا بِه فَتَحْنا عَلَيهِم اَبوابَ كُلِّ شَىءٍ حَتّى اِذا فَرِحُوا بِما اُوتوا اَخَذناهُم بَغتَةً فَاذاهُم مُبلِسُون»(۳۶) چون پندها و تذکّرات ما را فراموش کردند و عملاً به دستورات ما بی اعتنایی نمودند ما، درِ هر چیزی را به روی آنان باز کردیم. خوشی و رفاه از هر سو برایشان فرستادیم تا شاد و خوشحال و دلبسته شوند، سپس یک مرتبه غافلگیرانه همه خوشی‌ها را که به آن دل بسته بودند می‌گیریم تا تحیّر و یأس و اندوه، آنان را از درون بسوزاند.

مَثل این گونه افراد مثل کسی است که هر قدر از درختی بالا رود به خیال خود موفّق‌تر است ولی با سقوط او معلوم می‌شود همه آن بالا رفتن‌ها مقدّمه عذاب او بوده است.

البتّه اگر خداوند نسبت به بعضی افراد این گونه معامله می‌کند، درباره گروه دیگری که آمادگی اصلاح شدن دارند و روزنه امیدی در آنها هست می‌فرماید: «لِيُذيقَهُمْ بَعْضَ الَّذى عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرجِعُونَ»(۳۷) ما کیفر تلخ قسمتی از کارهای خلاف آنان را به آنها می‌چشانیم، شاید برگردند و اصلاح شوند.

روایات متعدد به ما هشدار می‌دهد که اگر شما پی در پی گناهانی مرتکب می‌شوید ولی آثاری از قهر و غضب خدا در زندگی خود مشاهده نمی‌کنید، بترسید که مبادا از مدار قابلیّت و تنبّه خارج شده باشید و تنها چاره کارتان سوء عاقبت و دوزخ باشد.

همان گونه که گاهی حال مریض به جایی می‌رسد که دیگر پزشک او را رها می‌کند و می‌گوید: بگذارید هر چه میل دارد بخورد و دیگر دستوری نمی‌دهد، زیرا از درمان و نجات او نا امید شده است. افرادی هستند که از بس مرتکب گناه شده‌اند، خدا با آنها قهر کرده و می‌گوید: «اِعمَلُوا ما شِئْتُم»(۳۸) هر کاری که میل دارید انجام دهید.

پیامبران هم که از اثرپذیری و هدایت مردم مأیوس می‌شدند، به آنها خطاب می‌کردند: «يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ»(۳۹) هر کاری که می‌خواهید بکنید.

نکته ۹ :سختی‌ها عامل رشد است

اساساً راه رشد و تکامل ما و همه موجودات، از لابلای ناگواری‌ها و سختی‌ها می‌گذرد. گندم باید مراحل دشواری را پشت سر گذارد تا به نان تبدیل شده، گوارای وجود انسان گردد .اگر به این گندم اجازه شکایت داده شود به نزد قاضی رفته و از دست ما انسان‌ها در موارد متعدّدی شکایت می‌کند:

1- من در کنار مادرم زمین بودم، انسان مرا با داس درو واز او جدا کرد.

2- پر و بالم را شکست و از خانه‌ای که در آن آرمیده بودم خارج کرد.

3- زیر سنگ سنگین آسیا مرا له کرد و آرد نمود.

4- مرا با آب و خمیرترش مخلوط کرده، با مشت به جانم افتاد و خمیر کرد.

5 - نانوا مرتّب بر سرم کوبید و به تنورم چسباند و پشت و صورتم را سوزاند.

-6 در نهایت، انسان‌ها مرا در زیر دندان‌های خود له کردند.

آری، گندم مراحل سختی را پشت‌سر می‌گذارد تا قوت وغذایی برای انسان گردد. بدیهی است اگر موادّ مختلف زمین بخواهند جزء بدن آدمی‌و سلّولی از سلّول‌های او گردند باید این مراحل را طی کنند. «از جمادی مردم و نامی شدم»

نقش ناگواری‌ها در خودسازی

قرآن می‌گوید: برخورد با حوادث تلخ زنگ بیدار باش انسان است، زندگی یک نواخت، انسان را سست و تن‌پرور بار می‌آورد، می‌گویند: اگر جادّه‌ای سراسر صاف و یکدست و مستقیم باشد راننده خوابش می‌برد، در روایات می‌خوانیم: خداوند بندگان شایسته‌اش را بیشتر دچار ناگواری می‌کند:

امام صادق‌علیه السلام فرمودند: «اِنَّ اَشَدَّ النّاس بلاءً الاَنبیاءُ ثُمَّ الَّذینَ یَلُونَهُم ثُمّ الاَمثَلُ فَالاَمثَل»(۴۰) در میان انسان‌ها سخت‌ترین ناگواری‌ها نصیب پیامبران می‌شود؛ سپس پیروان آنان و کسانی که بیشتر ارتباط مکتبی با انبیا دارند.

در حدیث می‌خوانیم: خداوند بندگان با ایمان خود را به وسیله سختی‌ها و بلاها می‌پروراند، همان گونه که مادر فرزند خود را با شیر پرورش می‌دهد.

سختی‌ها نه تنها به هنگام پدید آمدن می‌توانند نقش مؤثّری در سازندگی انسان داشته باشند بلکه توجّه به ناگواری‌های گذشته و یاد آنها هم مؤثّر است، در قرآن خطاب به پیامبر اسلام می‌خوانیم: «أَلَم یَجِدکَ یَتیماً فَآوی وَ وَجَدکَ ضالاً فهَدی و وجدک عائِلاً فَأغنی»(۴۱) مگر نه آن است که خداوند تو را یتیم یافت و جا داد. و محتاجت دید و بی‌نیازت کرد؟ پس اکنون که به قدرت رسیده‌ای بر یتیم تسلّط مجو و قهر مکن و با فقیر خشونت مکن. «فامّا الیتیم فلا تَقهر و امّا السائل فلا تَنهر»(۴۲) بنابراین، خداوند یادآوری ناگواری‌های گذشته را هم در حرکت و تربیت و رشد انسان مؤثّر می‌داند. چنانکه قرآن سختی‌ها را برای تضرّع و زنگ‌زدایی قلب دانسته و می‌فرماید: «و لَقَد اَرسَلنا الی اُمَمٍ مِن قَبْلِکَ فَاَخَذناهُم بِالبأساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُم یَتَضَرَّعُونَ»(۴۳) پیامبرانی را به سوی امّت‌های پیش از تو فرستادیم و به تنگدستی و سختی گرفتارشان کردیم تا شاید تذلّل کنند.

نظیر این مطلب در سوره اعراف آیه ۹۴ آمده است که یکی از آثار و فواید ناگواری، توجّه به خداست.

در حدیث می‌خوانیم: «لَولا ثَلاثَةٌ ما طأطأ رَأسُ اِبنِ آدَمَ: اَلفَقرُ وَ المَوتُ وَ المَرَض»(۴۴) اگر انسان دچار فقر و مرض و مرگ نبود، در مقابل هیچ نیرویی سر خم نمی‌کرد و به گردن‌کشی خود مغرور بود.

گاهی تلخی‌ها برای تعدیل روحیه انسان لازم و ناگواری‌ها برای تنظیم باد و غرور انسان مفید است. امیر مؤمنان‌علیه السلام می‌فرماید: «ما لابن آدم و الفَخر اولّه نطفهٔ و آخره جیفهٔ و لایرزق نفسه و لا یدفع حتفه» فرزند آدم را با فخر فروشی و تکبّر چکار؟ او موجودی است که اول نطفه بوده و در پایان مرداری بیش نخواهد بود و قدرت روزی دادن به خود و دوری از مرگ را ندارد.(۴۵(

قرآن می‌فرماید: «و لاتَمش فی الارض مَرحاً انّک لن تَخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا»(۴۶) ای انسان! بر

روی زمین با کبر وغرور راه مرو، تو هرگز نمی‌توانی زمین را بشکافی وهیچگاه در بلندی به کوه‌ها نخواهی رسید.

بهراستی رفاه وخوشی، انسان را بی‌اراده بار می‌آورد و در مقابل سختی‌ها انسان را آب دیده و مقاوم می‌سازد. حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید :درختانی که در دامن بیابان‌های خشک پرورش پیدا می‌کنند، چوب محکم‌تری دارند.(۴۷(

شاید مراد امام عسگری‌علیه السلام که می‌فرماید: «در نهاد بلاها خیرهاست»(۴۸) همین باشد که بلاها از یک سو میان ما و خدا ارتباط برقرار می‌کنند و از سوی دیگر ما را به کار و تلاش وا می‌دارند. بنابراین، فشاری که در بلاها روی جسم می‌آید در عوض، جان قوّت می‌گیرد، همان گونه که میزبان در یک مهمانی، به زحمت می‌افتد امّا شخصیّت او که همان روح سخاوت اوست رشد پیدا می‌کند. پس بلاها در خودسازی و رشد شخصیّت انسان مؤثّر است، البتّه بلاها و ناگواری‌ها برای افراد مختلف فرق می‌کند؛

در حدیث می‌خوانیم: «اَلبَلاء لِلظالِم اَدَب و لِلمُؤمن امتحان وَ لِلاَولیاءِ کرامهٔ»(۴۹) سختی‌ها برای افراد ظالم وسیله هشدار و زنگ بیدار باش و برای مؤمنان وسیله آزمایش و رشد و برای مردان وارسته و اولیای خدا کرامت و وسیله کسب مقام است.

در پادگان نظامی، گاهی یک سرباز خلافی انجام داده و می‌خواهند او را تنبیه کنند، لذا کار سنگینی به او واگذار می‌کنند که مصداق جمله «اَلبَلاءُ لِلظّالِمِ اَدَبٌ» است. گاهی می‌خواهند سرباز را رشد دهند و استعدادش را شکوفا کنند، در اینجا انواع آموزش‌های سخت نظامی را به او تعلیم می‌دهند. «و لِلْمُؤمِنِ اِمْتحانَ» و گاهی می‌خواهند مقام و رتبه او را بالا برند یا مدّتی مرخّصی به او بدهند، در اینجا کار سنگینی را به او می‌دهند تا استحقاق مرخّصی یا رتبه و درجه را داشته باشد. «للاولیاء کرامهٔ«

بنابراین آنچه خداوند به دیگران داده است دلیل عزّت و شرف و خوبی آنان نیست؛ همان گونه که سختی‌ها و مشکلات و گرفتاری‌ها برای افراد، نشانه بد بودن آنان نیست. گاهی بهترین و پاک‌ترین افراد به سخت‌ترین ناراحتی‌ها گرفتار می‌شوند تا آبدیده شوند و به کمالاتی برسند، چنانکه تا چوب عود را نسوزانند عطر دل انگیزش به مشام نمی‌رسد. این زیر و رو شدن‌ها در تمام موجودات رمز تکامل آنهاست. فلزّات تا در کوره گداخته‌نشوند، تصفیه نمی‌شوند، زمین تا با شخم‌زدن زیر و رو نشود، آماده سبزشدن ومحصول دادن نمی‌شود، علف تا زیر دندان گوسفند له نشود و مراحل هضم و گوارش را پشت سر نگذارد، گوشت نمی‌شود و گوشت گوسفند تا با آتش پخته نشود قابل تغذیه انسان نمی‌شود و به سلّول‌های آدمی مبدّل نمی‌گردد، انسان هم در این کاروان هستی، تا درگیر نشود و با بلاهای سخت دست و پنجه نرم نکند، روحش آبدیده نمی‌شود و به رشد نمی‌رسد.

انسانیّت ما به خوردن و خوابیدن نیست، زیرا حیوان هم در این کارها با ما شریک است. انسان بودن ما به داشتن

صفات انسانی و فضایل و کمالات ماست نظیر توجّه به خدا، نوع دوستی، ایثار و بخشش و ناگفته پیداست که شکوفایی و بروز این صفات، جز در مبارزه با سختی‌ها صورت نمی‌گیرد.

نکته ۱۰ :سود و زیان، ملاک سنجش خوبی یا بدی نیست

نسیمی که از دریا بر می‌خیزد، ممکن است منطقه ساحل را شرجی و به صورت خفقان آوری در آورد و ساکنان ساحل را بیازارد، امّا همین نسیم به جریان خود ادامه داده، نقاط سوزان را روح تازه‌ای می‌بخشد.

باد ممکن است در گوشه‌ای شاخه درختی را بشکند و خساراتی وارد کند، امّا هوا را لطیف ساخته به دورترین نقاط می‌رساند.

باران‌های پی در پی و رگبارهای تند، ممکن است در مسیر خود لانه مورچه‌ای را خراب کند و زندگی او را بر هم زند، امّا زمین‌های تشنه را سیراب می‌سازد و به جهان طراوت می‌بخشد. آیا برای خراب نشدن لانه مورچه‌ها باید از باران و فواید ارزشمند آن چشم‌پوشی کرد؟

آیا مورچه حقّ دارد فریاد زنان مرگ بر خورشید و اقیانوس، مرگ بر ابر و باران و کشاورز و اعتراض کند که چرا اینها خانه مرا خراب کردند؟! آیا چنین ایرادهایی جز به خاطر خودمحوری و خودخواهی است؟ آیا چنین اعتراضی به خاطر آن نیست که ما مسایل را تنها از یک زاویه می‌نگریم و تنها در یک مدار فکر می‌کنیم و مرکز این مدار را هم منافع شخصی خود می‌دانیم؟ گویا تمام عالم هستی باید به میل شخص من و در راه رفاه من در حرکت باشند، آن هم منافع شخصیِ امروز من، زیرا گاهی مشکلات برای فردای من خوب است لکن ما تا نتیجه فوری و آنی برای همین امروز نداشته باشد راضی نمی‌شویم!

بنابراین، سود وزیان محدود ما وسیله‌ای مطمئن برای سنجش خوبی و بدی چیزی نیست ونباید هر فرد ویا گروهی فقط فایده و ضرر وراحتی وناراحتی خود را ملاک خوبی وبدی آن چیز بداند، فقط کسی می‌تواند قضاوت صحیحی داشته باشد که به همه موجودات و خصوصیّات آنها احاطه کامل داشته باشد.

نکته :11 انسان‌ها پیوسته آزمایش می‌شوند

یکی از سنّت‌های حتمی خداوند درباره انسان، مسأله آزمایش است که حدود بیست مرتبه در قرآن از آن سخن به میان آمده است.

ناگواری‌ها از ابزارهای آزمایش خدا هستند، لذا گاهی انسان با اینکه گناه و تقصیری هم نکرده به برخی ناگواری‌ها مبتلا می‌شود؛ همان گونه که خوشی‌ها نیز وسیله دیگری برای این آزمایش است.

قرآن می‌فرماید: «و لَنَبْلُوَنَّکُم بِشَیءٍ مِنَ الخَوفِ وَالجُوعِ و نَقصٍ مِنَ الاموالِ وَ الانفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ»(۵۰) ما شما را با ترس و گرسنگی و قحطی و کم شدن مال و جان و میوه‌ها و محصولات، آزمایش

می‌کنیم، و به کسانی که در این حوادث، خود را نمی‌بازند و صبر و شکیبایی و استقامت از خود نشان می‌دهند بشارت بده.

(26بحارالانوار، ج۷۲، ص۳۲۱.
(27سوره شوری، آیه ۳۰.
(28سوره روم، آیه.36
(29سوره فجر، آیه ۱۶.
(30سوره فجر، آیات ۱۷ – ۱۸.
(31سوره نحل، آیه.114
(32سوره کهف، آیه ۵۹.
(33سوره حج، آیه ۴۷.
(34سوره رعد، آیه.32
(35آل‌عمران، ۱۷۸.
(36سوره انعام، آیه ۴۴.
(37سوره روم، آیه.41
(38سوره فصّلت، آیه ۴۰.
(39سوره هود، آیه ۹۳.
(40کافی، ج ۲، ص.252
(41سوره ضحی، آیات ۶ – ۸.
(42سوره ضحی، آیات ۹ – ۱۰.
(43سوره انعام، آیه ۴۲.
(44توحید صدوق، ص ۴۰۲.
(45نهج‌البلاغه، حکمت ۴۵۴.
(46سوره اسراء، آیه ۳۷.
(47نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.
(48بحارالانوار، ج ۷۸، ص.374
(49بحارالانوار، ج۶۴، ص ۲۳۵.

نبوّت

در جهان بینی الهی نیاز انسان به پیامبر، ضرورتی است که قابل تردید نیست. اگر جهان هستی هدفی دارد و در مسیر خود خط صحیحی را دنبال می‌کند، باید برای انسان هم که جزیی از عالم است راهی روشن و دور از هرگونه خطا و انحراف وجود داشته باشد و اگر نباشد او وصله ناهمرنگ هستی خواهد بود.

اگر برای آفرینش انسان هدفی وجود دارد و باید انسان به سعادت ابدی برسد، بدون داشتن طرحی کامل و جامع، این هدف عملی نیست و انبیا برای تبیین چنین طرحی آمده‌اند.

اگر انسان خطاکار است، هشدار دهنده می‌خواهد و انبیا همان منذران و هشدار دهندگانند.

اگر انسان مسئول است و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشد، ضروری است که بیان کننده‌ای هم برای احکام و مسئولیت‌ها وجود داشته باشد و پیامبران الهی برای این امر آمده‌اند.

اگر لازم است که انسان خود را بسازد، باید الگو و مدل داشته باشد و انبیا الگوی انسان کاملند.

اگر انسان باید برای آینده خود فکر کند، باید کسی هم باشد که آینده را برای او تشریح کند.

در این نوع تفسیر و بینش است که نقش انبیا برای کاروان انسانیّت روشن می‌شود و چنین بینشی تنها در جهان‌بینی الهی است.

امّا در جهان بینی مادّی که برای هستی راهی و هدفی معیّن نشده و انسان هم بدون طرح و نقشه قبلی ساخته شده و پس از چندی رو به نابودی می‌رود، مسأله‌ای به نام نبوّت مطرح نیست.

بنابراین، مسأله نبوّت در متن زندگی ما و در خط اصلی قرار دارد، یعنی رسیدن به هدف انسانی و اسلامی که تنها از یک راه ممکن است؛ راهی بدون شک و سهو، آن هم از منبع وحی و علم بی نهایت الهی که به تمام عوامل سعادت و شقاوت ما آگاهی دارد.

اکنون دنیای علم و صنعت شاهد انواع انحرافات و جنایات افراد و ملّت‌هایی است که چون در خط انبیا نبوده‌اند، با اختراعات و اکتشافات خود، جهنّمی ساخته‌اند که مردم را در آن می‌سوزانند. آنان حتّی در کنفرانس‌ها و جلساتی که به نام حمایت از مظلوم برگزار می‌کنند از حقّ وتوهای ظالمانه برخوردارند و با وجود میلیون‌ها شکم گرسنه در جهان بودجه‌های میلیاردی صرف مسابقات تسلیحاتی می‌کنند و با داشتن انواع وسایل رفاهی باز به مواد مخدّر پناه می‌برند. با مشاهده چنین وضعی تردیدی نیست که انسان به رهبری معصوم و خطی سالم نیازمند است.

دلایل نیاز به انبیا

با توجّه به مطالبی که بیان شد می توان دلایل نیاز به انبیا را این گونه بر شمرد:

1-هدفدار بودن هستی

در جهان بینی الهی، هستی هدفدار است و انسان جزیی از هستی است و هستی برای او آفریده شده(۱) و در اختیارش قرار گرفته است.(۲) بنابراین او نمی‌تواند یله و رها باشد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

به عبارتی دیگر: نمی توان پذیرفت که تمام هستی هدف دارد، ولی انسان که هستی برای او آفریده شده، بی‌هدف است.

فرض کنید تمامی امکانات برای راه اندازی مدرسه‌ای فراهم شده است؛ مدرسه‌ای با تجهیزات کامل از جمله کلاس، آزمایشگاه، کتابخانه، امکانات آموزشی و کمک آموزشی و ... که دانش آموزان نیز در کلاس حاضرند، امّا معلّمی در کار نیست و یا اتاق عملی را تصور بفرمایید، کاملا مجهّز، بیمار نیز آماده، ولی دکتر جراحی در میان نیست، معنای این کار چیست؟ یعنی هیچ؛ یعنی کاری بیهوده و عبث.

2-حرکت هستی

خداوندی که حرکت هستی را بدون ابهام و تردید قرارداد، بر مبنا و مقتضای عدل خود، انسان را متحیّر رها نمی کند.

علاّمه طباطبایی (ره) می‌فرمایند :کلّ هستی یک حرکت بدون شک دارد، بدین معنا که تمامیِ موجودات در راه رشد خود شک و تردیدی ندارند، اشتباه نمی‌کنند و در نهایت به رشد و کمال می‌رسند. در این صورت آیا صحیح و قابل قبول است که انسان گیج و متحیر باشد؟

بی شک، انسان نیز باید یک راه بدون تزلزل در پیش رو داشته باشد که با پیمودن آن به کمال برسد و لازم است این راه را خدای حکیم و عادل - همانگونه که در اختیار تمامی موجودات قرار داده است - در اختیار انسان نیز قرار دهد و او را از سر در گمی نجات دهد، ولی تفاوتی که انسان با سایر موجودات دارد این است که انسان می‌تواند این راه رشد و کمال را بپیماید و می‌تواند رها کند.

3-لطف خداوند

بر مبنای قاعده لطف،(۳) بر خداوند لازم است بندگان را هدایت کند و راه سعادت را به آنها نشان دهد و نزول کتاب‌های آسمانی و فرستادن پیامبران، لطفی است که از سوی خداوند شامل حال بندگان می‌شود. چنانکه در قرآن می‌فرماید: «انّ علینا للهدی»(۴) هدایت مردم بر عهده ماست .خداوندی که می‌داند در مسیر حرکت انسان، انواع راههای منحرف وجود دارد و شیطانها کمین کرده‌اند و هوس‌ها و غرائز، هر انسانی را به سمت و سویی می‌کشانند و او را از راه راست منحرف می‌سازند، آیا ممکن است او را بدون راهنما رها کند؟

آیا رهاکردن انسانی که راه را نمی داند، از خداوند رحمان و رحیمی که این همه به بندگان خود لطف دارد، شایسته است؟

بدیهی است که اگر خدای متعال پیامبری نفرستد، انسان راه و مسیر و هدف را گم می کند. خداوند خود نیز در قرآن یکی از دلایل ارسال پیامبران را راهنمایی انسانها و اتمام حجّت بر آنها دانسته است. آنجا که می‌فرماید: «لو لا ارسلت الینا رسولاً فنتّبع آیاتک من قبل أن نذّل و نخزی»(۵) و در جای دیگری می‌فرماید: «لئلاّ یکون

للنّاس علی اللّه حجّة بعد الرُسُل»(۶(

به عبارتی دیگر اگر خداوند پیامبرانی را برای راهنمایی انسان‌ها نفرستاده بود، آنان می‌توانستند مدّعی شوند که خدایا! ما برای آمدن به سوی تو، نه نقشه‌ای داشتیم و نه راهنمایی .مسیر هم طولانی و پر مشقّت بود. دشمنان نیز فراوان و از درون و برون در کمین ما نشسته بودند، خدایا! چگونه می‌توانستیم به سوی تو بیاییم و در راه تو قدم برداریم؟

4-جهل انسان

یکی دیگر از دلایل نیاز به انبیا جهل انسان است.

انسان جاهل است و جاهل نیاز به معلّم و راهنما دارد.

بدون تردید اطلاع و آگاهی انسان از خود و جهان آفرینش بسیار اندک و مجهولات او بی‌شمار است. بشر به معلم نیاز دارد تا از مجهولات خود بکاهد و بر معلوماتش بیافزاید.

ممکن است مطرح شود که خود انسان به مرور زمان مطالب را می‌فهمد و به راهنما و پیامبر نیازی ندارد، در پاسخ باید گفت: هر چند انسان به مرور زمان چیزهای اندکی را می‌فهمد، امّا این کافی نیست؛ دقت در آیه ذیل حقیقت ارزنده‌ای را برای ما روشن می‌سازد:

خداوند می‌فرماید: «و یعلّمکم مالم تکونوا تعلمون» (۷) چیزهایی را که نمی‌توانستید بفهمید و درک کنید خداوند به شما می‌آموزد. این آیه نمی‌فرماید :چیزهایی را که نمی‌دانستید به شما می‌آموزد؛ بلکه به این نکته عنایت دارد که چیزهایی وجود دارد که شما نمی‌توانید بفهمید و درک کنید!

راستی چگونه با علم و فکر بشر می‌توان به حوادث عالم برزخ و قیامت پی برد، آیا این، جز از راه انبیا ممکن است؟

علاّمه طباطبایی (ره) می‌فرمودند: من برای فضلای قم دو دوره درس فلسفه گفتم، در هر دوره به بحث معاد که رسیدم متوقّف شدم. چون اصل معاد را با استدلال‌های فلسفی می‌توان ثابت کرد، امّا بدون استفاده از وحی و رهنمود پیامبران چگونه می‌توان از حوادث آن سخن گفت؟

راه انبیا خواسته دیرینه انسان

انسان فطرتاً از قانونی که عادلانه باشد پشتیبانی می‌کند. انسان، عاشق حکومتی است که برخاسته از تمایلات قشر خاصی نباشد. انسان رهبری می‌خواهد که هیچگونه خود خواهی و امتیازطلبی نداشته باشد و با ساده‌ترین وضع زندگی کند. یک‌رنگی، سادگی، صداقت، حسن سابقه و عدالت‌خواهی از خواسته‌های طبیعی هر انسانی است و طبق شواهد تاریخی، نمونه بارز این نوع حکومت و رهبری، تنها در شخص انبیا و نظام عادلانه آنان و کسانی که از نظر مکتبی به آنان نزدیک‌ترند دیده شده است و پاسخ مثبت دادن به این خواسته طبیعی، جز در پرتو خط انبیا، محقّق نمی‌شود؛ دلیل آن هم سیستم‌های حکومتی و رهبران جنایتکاری است که در تمام دنیا در

طول قرن‌ها خون مستضعفان را مکیده‌اند و این همه حقوقدان و سیاستمدار، دردی از محرومان درمان نکرده‌اند و هنوز در خرافاتی نظیر نژادپرستی و بت‌پرستی به سر می‌برند.

چند مثال

برای روشن‌تر شدن نیاز انسان به راهنمایی انبیا، چند مثال ذکر می‌کنیم:

-1میزبانی را تصور کنید که افرادی را دعوت کرده است؛ مهمانان راه خانه را نمی‌دانند و در مسیر راه هم راه‌های فرعی و انحرافی وجود دارد و اغفالگران و حیوانات درنده و تاریکی شب هم خطرهای دیگری است که عابران را تهدید می‌کند.

در اینجا بر میزبان است که شخص دلسوز و آگاهی را با داشتن چراغ و نقشه برای راهنمایی مهمانان بفرستد، زیرا در غیر این صورت اساس دعوت لغو خواهد بود.

خداوند تمام جهان را برای بهره‌گیری انسان آفریده و همه ما را برای سعادت ابدی و بندگی خودش دعوت فرموده است، با توجّه به اینکه ما راه را نمی‌شناسیم و یا در انتخاب راه راست اشتباه می‌کنیم و در مسیر حرکت، به خطها و وسوسه‌های شیطانی و طاغوت‌ها و تاریکی‌های شرک و جهل و تفرقه وانحراف دچار می‌شویم، در اینجا اگر میزبان ما که خدای بزرگ است، رهبری همچون پیامبر با چراغی همچون معجزه و نقشه‌ای کامل همچون قرآن، برای هدایت ما نفرستد، دعوت‌هایی که خداوند از ما نموده لغو و بیهوده می‌شود، و هدف نهایی از ارسال پیامبران صورت نمی‌گیرد، زیرا هدف از بعثت انبیا حرکت انسان به سوی تکامل واقعی است و هر حرکتی هم به مبدأ و مقصد و راه نیاز دارد و هم به وسیله و رهبر و در همه این نیازها نیاز به رهبر ضروری‌تر است، زیرا اگر رهبر نباشد هم راه را گم می‌کنیم و هم هدف را و هم وسیله ها نابجا به کار می‌رود.

-2هرگاه شما مریض شوید، به پزشک مراجعه می‌کنید و اگر ماشینتان خراب شود آن را در اختیار مکانیک می‌گذارید، دلیل آن هم روشن است: پزشک نسبت به بدن شما و مکانیک نسبت به ماشین از خود شما آگاه‌تر است، گرچه مهربان‌تر نیست.

ما در انتخاب راه لازم است خود را در اختیار خدا بگذاریم چون خدا هم به ما آگاه‌تر است و هم مهربانتر و به قول قرآن:

»أ فحکم الجاهلیهٔ یبغون و مَن أحسن من اللّه حکماً«(۸(

آیا حکم جاهلیت را طلب می‌کنند در حالی که کیست که از خدا بهتر حکم کند؟

امّا خداوند آگاه‌تر است چون او ما را ساخته و سازنده هر چیز اطّلاع کامل و کافی از ساخته خود دارد. قرآن می‌فرماید: «الا یعلم من خلق»(۹) آیا کسی که آفریده، نمی‌داند؟

شهید نوّاب صفوی در مثالی زیبا می‌گفت :شما هر کالا و محصولی را از هر کارخانه‌ای بخرید باید همان مهندسی که سازنده آن است دستور استفاده از کالا را بدهد و دیگران حقّ صادر کردن دستور ندارند و انسان از

یک کالا و محصول کارخانه کمتر نیست، برای انسان باید خداوندی دستور دهد که هم سازنده اوست هم از تمام نیازهای مادّی و معنوی او آگاه است و هم از مسیر ابدی و آینده او با خبر است.

3- انسان در زندگی خود ناگزیر است راهی را انتخاب کند، در این انتخاب، مسأله مهم آن است که این راه را از چه کسی بگیرد:

الف: طبق فهم یا تمایلات شخصی خود راهی را برگزیند.

ب: راه دیگران را برای خود انتخاب کند.

ج :راهی را برگزیند که انبیا از طرف خدا آورده‌اند.

یک بررسی کوتاه ما را به راه سوم راهنمایی می‌کند، زیرا تجربه نشان داده که ما بارها راهی را انتخاب کرده‌ایم و سپس به اشتباه خود پی برده، تغییر مسیر داده‌ایم. شما کسی را پیدا نمی‌کنید که در عمر خود بارها از اعمال و رفتار و تصمیم‌های خود پشیمان نشده باشد به این دلیل راه اول را ترک می‌کنیم.

راه دیگران هم برای ما ارزشی ندارد زیرا همان محدودیّت علم و محکومیّت غرائزی که مسیر ما را عوض می‌کرد راه آنان را نیز دچار لغزش می‌کند.

تنها راه، همان راهی است که از علم بی نهایت خدا و از طریق وحی به وسیله پیامبران معصوم‌علیهم السلام به ما عرضه شده است.

آری، زمانی نقش انبیا برای ما روشن می‌شود که مکتب‌های بشری را با مکتب‌های آسمانی و جوامعی را که از نعمت راه انبیا برخوردارند با سایر جوامع مقایسه کنیم و از نارسایی دیگر مکتب‌ها آگاه شویم و نمونه‌های تربیت شدگان مکتب انبیا و دیگر مکاتب را مشاهده کنیم.

عدم اعتقاد به نبوّت نشانه عدم شناخت خدا

چگونه بپذیریم که انسان – این جانشین خدا و این گل سر سبد موجودات که تنها موجود انتخابگر و صاحب اراده است – بدون راه و راهنما در جهان هستی متحیّر بماند و به حال خود رها شود و هیچ طرح و برنامه‌ای برای حرکت صحیح او ترسیم نشود و هیچ رهبری او را هدایت نکند؟ آیا این دید انحرافی با خداشناسی سازگار است؟!

قرآن می‌فرماید:

»وماقدروا اللّه حق قدره اذ قالوا ما انزل اللّه علی بشر من شیء«(۱۰) گروهی قدر خدا را چنان که باید نشناختند زیرا گفتند: خدا به کسی وحی نکرده است.

راستی چگونه ممکن است خدای حکیم همه موجودات را برای انسان خلق کند ولی خود او را بدون برنامه به حال خود رها کند. آیا این کار، خلاف حکمت نیست؟ اگر کسی چنین خیال کند در حقیقت خدا را درست نشناخته است.

آیا رهنمودهای علم و عقل کافی نیست؟

اسلام به عقل و علم اهمیت بسیار می‌دهد تا جایی که عقل را پیامبر درونی می‌داند و کیفر و پاداش انسان‌ها را براساس مقدار عقل آنان قرارداده است. قرآن همگان را به تعقل و اندیشیدن فرامی‌خواند و در بسیاری از آیات تنها اهل فکر و عقل را مخاطب قرارداده است. اسلام در معرفی عقل بهترین تعبیرها را بکار برده و می‌فرماید: عقل، وسیله بندگی خداست. در سخنان پیشوایان معصوم‌علیهم السلام به آن اندازه که از عقل و فکر تجلیل شده شاید از کمتر موضوعی قدردانی شده باشد. زمانی در خدمت امام صادق‌علیه السلام از شخصی سخن به میان می‌آید که بسیار عبادت می‌کند، حضرت می‌پرسد: «کیف عقله»(۱۱) او چگونه می‌اندیشد و عقلش تا چه اندازه است؟

بخش اول پاره‌ای از کتاب‌های معتبر حدیث همچون بحارالانوار به مدح عقل و علم اختصاص داده شده است و کتاب ارزشمند «اصول کافی» که از بهترین کتب حدیثی شیعه است، اولین بابش به عنوان باب «عقل و جهل» نامگذاری شده است.

در قرآن، عباراتی همچون «یعقلون»، «اولواالالباب»، «یتفکرون» و... فراوان مشاهده می‌شود.

در مکتب اسلام، یک ساعت فکر از شصت سال عبادت برتر معرفی شده و برای تحصیل علم، ثواب فراوانی ذکر شده است. در حدیث داریم که ماهیان دریا برای طالب علم، طلب آمرزش می‌کنند. در اسلام آنچه به فکر و عقل لطمه می‌زند و مزاحم آن می‌شود، مردود است. شراب که به عقل آدمی لطمه می‌زند، حرام و مشورت که عقل آدمی را تقویت می‌کند و مایه رشد عقل و فکر می‌گردد، پسندیده و مورد تأکید است.

هیچ مکتبی چون اسلام فراگیری علم را برای تمام افراد لازم نشمرده و آنچه که اسلام برای اهمّیت علم در زمان جاهلیت فرموده هیچ دانشمندی تاکنون در هیچ منطقه‌ای نظیر آن را نگفته است، شما پیدا کنید صاحب مکتبی را که مدت تحصیل را از گهواره تا گور و معلم آن را حتی از مخالفان خود و مکان آن را تا مسافرت به کرات آسمانی گسترش دهد.

امّا با این حال علم و عقل جایگزین انبیا نمی‌شوند و ما را از پیامبران بی‌نیاز نمی‌کنند، به دلایلی که ذکر خواهد شد.

(1خلق لکم». بقره، ۲۹، «متاعا لکم». نازعات، ۳۳.

(2سخر لکم». جاثیه، ۱۳.

(3قاعده معروف در علم کلام که نبوّت عامّه را بدان اثبات می‌کنند.

(4سوره لیل، آیه ۱۲.

(5طه، ۱۳۴.

(6نساء، ۱۶۵.

(7سوره بقره، آیه۱۵۱.

(8سوره مائده، آیه ۵۶.

(9سوره ملک، آیه ۱۴.

(10سوره انعام، آیه ۹۱

(11کافی، ج۱، ص۱۱.

راههای شناخت انبیا

برای شناخت انبیا سه راه وجود دارد: ۱- معجزه. ۲- بررسی گذشته، حالات و کارنامه انبیا -3 .اشارات پیامبران قبلی.

اولین راه: معجزه

کسی که می‌گوید من از سوی خدا مأمور هدایت شما هستم و با خدای هستی و با قدرت و علم بی نهایت رابطه دارم، باید کاری کند که از عهده دیگران بر نیاید و بدین وسیله گفته خود را ثابت کند که او به راستی پیوند محکمی با عالم دیگر دارد. این عمل را معجزه می‌نامند.

هر یک از انبیای الهی، برای اثبات حقانیت خود معجزه و یا معجزاتی داشتند. از جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

-1 نرم شدن آهن برای حضرت داوود. «و النا له الحدید»(۳۴)

-2 مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان. «فسخّرنا له الریح تجری بامره»(۳۵)

-3 بیرون آمدن شتر از کوه برای حضرت صالح. «انّا مرسلوا الناقهٔ فتنهٔ لهم»(۳۶)

-4 اژدها شدن عصای حضرت موسی. «فاذا هی ثعبان مبین»(۳۷)

- 5 خلقت پرنده توسط حضرت عیسی. «انی اخلق لکم من الطین کهیئهٔ الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله»(۳۸)

سؤال: کار انبیا با کار مخترعان و مرتاضان و ساحران و پهلوانان چه فرقی دارد؟ آنان نیز به اعمالی دست می‌زنند که از عهده دیگران برنمی‌آید، چرا به آنها پیامبر گفته نمی‌شود؟

پاسخ:

-1کار این افراد در اثر تعلیم است. مرتاضان و مخترعان، دوره و استاد دیده‌اند، ولی انبیا، معلم و مرشد و استادی ندیده‌اند.

-2کار این افراد تمرینی است بر خلاف کار انبیا .مرتاضی که چهل روز نمی‌خوابد یا غذا نمی‌خورد و پهلوانی که وزنه سنگینی را بر سر دست می‌گیرد، در اثر مدت‌ها تمرین، این توانایی را پیدا کرده‌اند.

مردمی که دور حضرت صالح جمع شدند و به او گفتند که اگر تو با قدرت الهی رابطه داری، الآن از همین

کوه شتری با چنان خصوصیّاتی بیرون آور. او نگفت صبر کنید تا من تمرین کنم و کم‌کم در اثر تمرین، از کوه شتری بیرون آورم. علاوه بر آنکه اصولاً چنین کارهای شگفتی با تمرین هم شدنی نیست.

3- کار این افراد غالباً با اهداف مادی توأم است. اگر ساحری دست به سحر می‌زند یا پهلوانی وزنه برمی‌دارد یا مرتاضی عملی انجام می‌دهد، یا برای جلب نظر مردم است، یا جمع مال یا سرگرمی و یا در نهایت، داشتن یک زندگی شیرین. اما هدف انبیا، ساختن انسان والا و جامعه ایده‌آل و هدایت انسان به سوی قدرتی دیگر است.

4- این افراد امکان سوء سابقه دارند، ولی انبیا معصوم‌اند و هیچ گونه نقطه ضعفی در زندگی وجود ندارد.

5- ساحر و مرتاض و مخترع، هرگز نمی‌گویند که این عمل را دیگران نمی‌توانند انجام دهند و جرأت مبارزطلبی ندارند، امّا پیامبران، با کمال شهامت و آرامش اعلام می‌کنند: دیگران قادر بر انجام چنین عملی نیستند.

بنابراین میان معجزه انبیا و کارهای چشم پرکن دیگران، هم از نظر نوع عمل و هم از نظر هدف و هم از جهت شخصی که انجام می‌دهد، فرق‌های متعددی است که با کمی توجه هرگز انسان میان ساحران و مرتاضان و نابغه‌ها و مخترعان با پیامبران دچار اشتباه نمی‌شود.

معجزه، نه نمایشگاه

آیا هر نوع معجزه‌ای که مردم می‌خواستند انبیا انجام می‌دادند؟

پاسخ منفی است، زیرا در قرآن می‌خوانیم: مردم گاهی از پیامبران توقع داشتند تا کار محال یا بی‌ربط یا مضر و یا خلاف نظام هستی انجام دهند و آن بزرگواران به انتظارات آنها اعتنایی نمی‌کردند. اینک نمونه‌هایی از این گونه درخواست‌های نابجا:

گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری خدا را نزد ما بیاور! «تاتی باللّه»(۳۹) با توجه به اینکه خداوند جسم نیست، این توقّع، کاملاً محال است.

گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری آسمان را قطعه قطعه کرده، بر سر ما فرو ریز: «او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفاً»(۴۰)

و گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری باید خانه تو از طلا باشد. «او یکون لک بیت من زخرف»(۴۱) یا باغی بزرگ از درختان گوناگون انگور و خرما داشته باشی: «او تکون لک جنة من نخیل و عنب»(۴۲)

آیا داشتن کاخ و باغ دلیل ارتباط با خداست؟ مگر فرعون‌ها و قارون‌ها و نمرودها که این همه مال و ثروت داشتند با خدا ارتباط داشتند؟! مگر پیامبران، نمایشگاه به راه انداخته‌اند تا طبق هوس این و آن، اعمالی را به نام معجزه انجام دهند؟! و مگر انجام معجزه جز برای اثبات نبوّت است؟! اگر مهندسی چند ساختمان بی‌عیب بسازد یا خطاطی چند صفحه خط زیبا بنویسد برای اثبات مهارتش کافی نیست و حتماً باید برای اثبات

مهندسی و یا خطاطی خود برای تمام افراد خانه بسازد و خطی بنویسد؟!

علاوه بر اینکه خدا حکیم است، هرچند بر انجام هر کاری قادر است اما کارهای او همراه با حکمت است.

گذشته از اینها مگر کفار همین نمونه‌های اعجاز را که دیدند نگفتند سحر است؟! کسی که نخواهد قبول کند و بنای لجاجت داشته باشد صدها دلیل هم او را قانع نمی‌کند. مگر درباره خداشناسی هر سلّول و اتم و برگ درختی شاهدی برای اثبات او نیست، امّا کسی که نمی‌خواهد بپذیرد، نمی‌پذیرد.

بنابراین، معجزه تنها برای این است که ارتباط پیامبر را با خدای بزرگ روشن کند و بنا نیست هر روز و هر ساعت و برای هر فرد آن هم در هر مسأله‌ای که دلخواه او باشد، پیامبر دست به معجزه بزند. ما زندگی پر مشقّت انبیا را مشاهده می کنیم که به طور عادی با مشکلات برخورد می‌کردند و از راه معمولی و با تلاش و صبر و تحمل ناگواری‌ها، مشکلات را یکی پس از دیگری حل می‌کردند و هرگز در لابلای این همه بلا و گرفتاری که برای خود و پیروانشان بوده است به معجزه و امثال آن دست نمی‌زدند.

سنخیّت در معجزه

مثال معروفی است که می‌گویند: قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری. راستی اگر بنا باشد کسی برای معماران یا نجّاران یا خیّاطان، معجزه‌ای بیاورد باید معجزه با کار و فکر و ذوق آنان تناسب داشته باشد و لذا می‌بینیم حضرت موسی‌علیه السلام چون در زمانی قرار داشت که بازار سحر و جادو گرم بود معجزه‌اش نیز اژدها شدن عصا بود. حضرت عیسی‌علیه السلام چون در زمانی می‌زیست که مسأله طبابت و معالجه بیماری‌ها بسیار مورد توجّه بود، به فرمان خدا مرده را زنده می‌کرد و حضرت محمد صلی الله علیه وآله را می‌بینیم که چون در زمانی مبعوث می‌شود که شعر و شاعری در اوج است، معجزه رسمی او هم از سنخ سخن است.

این از یک سو؛ از سوی دیگر دینِ جاوید و جهانی به معجزه‌ای دائمی نیاز دارد و قرآن، معجزه پایدار پیامبر اسلام است که با رفتن پیامبر از میان نرفته و همواره باقی است.

دوّمین راه: بررسی قرائن، حالات و کارنامه انبیا

گفتیم برای شناخت انبیا سه راه وجود دارد: راه اول معجزه بود که توضیح دادیم، امّا راه دوم:

پیامبران را می‌توان از بررسی حالات و گفته‌ها و کارنامه زندگی آنان و نیز از قرائن موجود شناخت. به مثال زیر توجه کنید:

نزاعی در خیابان صورت می‌گیرد، پلیس، طرفین را به پاسگاه می‌برد، بازجویی به شرح ذیل آغاز می‌شود:

1- نام و شهرت؟

2- محل نزاع؟

3- زمان درگیری؟

4- جریان چه بوده؟

5 - چه گفتید؟

6- چه کردید؟

شخص بازپرس، پس از بررسی و جمع‌بندی موارد فوق به حقیقت ماجرا پی می‌برد. ما نیز اگر بخواهیم، می‌توانیم از این طریق پیامبر خود را بشناسیم؛

چه کسی بود؟

چرا قیام کرد؟

چه افرادی به او گرویدند؟

چه گروهایی با او مخالفت کردند؟

از چه راهی حرف خود را اثبات می‌کرد؟

اصولاً حرف او چه بود؟

چه افرادی را تربیت کردند؟

تاریخ پیامبران به خصوص حضرت محمد صلی الله علیه وآله سؤالات فوق را به روشنی پاسخ می‌دهد: رسول خدا چه کسی بود؟ هم اُمّی و درس ناخوانده بود و هم امین بود؟ در مرکز بت و شرک و تفرقه و در دریای خرافات و جهل، چرا قیام کرد؟ قیام دشواری را علیه فساد و تباهی آغاز کرد.

چه افرادی به او گرویدند؟ زنی همچون خدیجه و مردی همچون علیّ بن ابیطالب علیهما السلام که دو نمونه کمال و اخلاص و پاکی و دارای نشانه‌های عظمت بودند. مخالفان پیامبر، ابرقدرت‌ها و افراد خودخواه و مستکبر و استثمارگر و ظالم بودند. او جز در راه حقیقت پیش نرفت. هرگز به مادیات وعده نمی‌داد، با تظاهر و ریاکاری مکتب خود را گسترش نداد.

سخنان او دستورات نورانی قرآن بود و تربیت شدگان مکتبش سلمان‌ها و ابوذرها و مقدادها و ... بودند.

راستی اگر پیامبر ما هیچ معجزه‌ای هم نداشته باشد، کارنامه زندگی و اهداف و حالات او می‌تواند شاهد گویای صداقت او باشد

راه سوّم: گفته‌ها و اشارات پیامبران قبلی

سومین راه شناخت پیامبر، گفته‌های پیامبران قبلی است، به یک مثال توجه کنید:

اگر بنده ادعا کردم که منزل شما مال من است و نام و نشان من نیز در سند ثبت است؛ تنها راه طبیعی در برابر این ادّعا آن است که شما سند را بیاورید و به مردم نشان دهید که نام و نشانی از من در آن نیست و این ادعا دروغ است، اما اگر به جای این راه، جنگ به راه انداختید و سند را حاضر نکردید مردم چه قضاوتی می‌کنند؟ آیا جز این است که نیاوردن سند و تحمّل جنگ و خسارت بهترین گواه بر حقّانیت ادّعای من است؟

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آمد و فرمود: من همان پیامبری هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل شما هست.

در قرآن آمده است: «یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل»(۴۳) آنها نام پیامبر اسلام را در کتاب‌هایشان، یافته بودند.

ظهور پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله برای پیروان ادیان پیشین به اندازه‌ای روشن بود که قرآن می‌فرماید: «یعرفونه کما یعرفون ابناءهم»(۴۴) آنها همان گونه که فرزندان خود را می‌شناختند، پیامبر اسلام را نیز می‌شناختند.

امّا با این حال یهود جنگ‌هایی به راه انداخت و مسیحیت جزیه‌هایی را تحمل کرد، در صورتی که اگر چنین مسائلی در کتبشان نبود می‌توانستند به راحتی با پیامبر اسلام مبارزه کنند و نه تنها به او ایمان نیاورند که حتی او را شکست دهند و بگویند نام و نشان او در تورات و انجیل نیست و او مرد دورغگویی است.

بنابراین، ما از جنگ‌ها و خسارت‌هایی که دشمنان اسلام تحمّل کردند می‌فهمیم نام و نشان حضرت محمّد صلی الله علیه وآله در کتاب‌های آسمانی آنان بوده گرچه امروز آن را تغییر داده‌اند.

این بود فشرده‌ای از سه‌راهی که می‌توان توسط آن پیامبر شناخت.

قرآن، معجزه بزرگ پیامبر اسلام

این کتاب، ۱۱۴ سوره و ۶۲۳۶ آیه و حدود هفتاد و هشت هزار کلمه دارد،(۴۵ (خداوند بارها در این کتاب از مخالفان قرآن دعوت کرده که به جای این همه سرسختی و کارشکنی و صرف بودجه‌ها و ایجاد جنگ‌ها و زدن تهمت‌ها، دست به دست هم دهند و کتابی همچون قرآن بیاورند:

» قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذاالقرآن لایاتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً»(۴۶(

بگو: اگر انسان و جن همگی اجتماع کنند، هرگز نتوانند کتابی مثل این قرآن بیاورند، گرچه بعضی از ایشان پشتیبان دیگری باشند.

در جای دیگر می‌فرماید:

» قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات»(۴۷(

بگو: شما هم ده سوره مثل این قرآن بیاورید.

و در جای دیگر می‌خوانیم:

» قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین»(۴۸(

بگو: پس یک سوره مثل قرآن بیاورید و از هر قدرتی غیر خدا که امکان آن را دارید امداد بگیرید، اگر راستگو و صادق هستید.

و در آیه دیگری می‌خوانیم:

» فلياتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين»(۴۹(

) لازم نیست که یک قرآن یا ده سوره و یا حتی یک سوره مثل قرآن بیاورند) اگر راست می‌گویند، تنها یک حدیث و مطلب مثل قرآن بیاورند.

خواننده عزیز! بار دیگر در چهار آیه بالا دقّت کن که چگونه خداوند چندین مرتبه تخفیف داده و هر بار مخالفان را دعوت نموده تا مثل قرآن بیاورند.

علاوه بر تخفیف، خداوند با آوردن جملاتی، مخالفان را تحریک و تحریص کرده که اگر می‌توانند کاری بکنند:

» -1 لا یاتون بمثله...»(۵۰(

نمی‌توانند مثل قرآن بیاورند.

» -2 لئن اجتمعت الانس والجن...»(۵۱(

حتی اگر انسان و جن همه اجتماع کنند.

» -3 ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً...»(۵۲(

اگر پشت به پشت هم بدهند.

» -4 ان کنتم صادقین...»(۵۳(

اگر راست می‌گویید.

» - 5 وادعوا من استطعتم...»(۵۴(

از هر صاحب فکری که می‌خواهید دعوت کنید.

چهارده قرن انتظار!

راستی بااین‌همه تخفیف و آن همه تحریک و این همه دشمن و آن همه نقشه، چرا کسی جواب نمی‌دهد؟ چرا دشمنان کمر بسته و قسم خورده این مکتب ، پاسخی نمی‌دهند؟ زبان مادری ما عربی نیست تا مثل قرآن را بیاوریم، امّا عرب زبان‌های غیر مسلمان چرا ساکتند؟ !هم اکنون هزاران عرب زبان مارکسیست و مخالف سرسخت اسلام در کشورهای عربی و غیر آن وجود دارند و می‌توانند در فاصله کمی تمام مغزهای متفکّر را در سمیناری گرد آورند و یک مطلبی به روال گفتار قرآن بسازند، ولی نکرده‌اند!

امیرمؤمنان علی علیه السلام با آنکه از فصیح‌ترین عرب زبانان محسوب می‌شود، امّا اگر میان خطبه‌های نهج‌البلاغه آن حضرت، یک آیه کوتاه از قرآن باشد، آن آیه درخشندگی و امتیاز خاصّی دارد. حتی در سخنان خود پیامبر صلی الله علیه وآله نیز هرگاه یک آیه باشد کاملاً از گفته‌های او ممتاز است و این است معنای اعجاز قرآن که حروف و کلماتش، همان حروف و کلمات زبان عربی، امّا ترکیب و آهنگ جمله‌ها چنان است که در طول چهارده قرن، احدی مثل آن را نیاورده است.

از سوی دیگر، آوردن قرآن به وسیله شخصی درس نخوانده و مطالبی که هر چه دنیای علم جلو می‌رود معارف آن شکوفاتر می‌شود، دلیل دیگری بر معجزه بودن قرآن است.

هر کجا مخالفتی میان علم و وحی به چشم می‌خورد یا آن علم در حقیقت علم نیست و تنها یک نظریه و حدس است و یا فهم ما از وحی درست نیست وگرنه یک مسأله صددرصد علمی، هرگز با وحی مخالفتی ندارد.

در قرآن آیاتی به چشم می‌خورد که در زمان نزول آن آیات، کاملاً پیشگویی وخبر از غیب بوده ولی دیری نگذشته که محقق شده است.

زمانی که مخالفان پیامبر پیش خود حساب می‌کردند که محمّدصلی الله علیه وآله فرزند پسری ندارد و با مرگ او مسأله خاتمه می‌یابد، آیه آمد:

» انّا اعطیناک الکوثر«

ای محمد! صلی الله علیه وآله ما به تو خیر زیاد مرحمت کردیم. (از یک دختر، نسل و ذریه تو را ادامه خواهیم داد) و این دشمن توست که با وجود آن همه فرزند، نسلش پایان خواهد پذیرفت: «ان شانئک هوالابتر»(۵۵(

و دیدیم که گذشت زمان این گفته را به اثبات رساند.

زمانی آیه نازل شد که:

» انّا کفیناک المستهزئین»(۵۶(

ما تو را در برابر استهزا کنندگان کفایت می‌کنیم. (توطئه‌ها را خنثی ونقشه‌ها را نقش بر آب می‌کنیم(

چیزی نگذشت که دیدیم یک پیامبرِ تنها در میان موج استهزا و تهمت و توطئه چگونه تن به سلامت برد و مکتبش دنیا را به خود متوجه نمود.

چه کسی باور می‌کرد ضربه مهمی که روم از ایران خورده بود، در آینده نزدیکی جبران شود و روم بر ایران پیروز گردد. امّا قرآن این امر را در آیات اول سوره روم پیشگویی کرد:

» غُلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون» روم شکست خورد، امّا بعد از این پیروز خواهند شد.

مسأله دیگر این که هر انسان عادّی، اعمالش به تدریج رو به رشد و تکامل می‌رود، امّا آیات قرآن چنین نیست. آیاتی که اول بعثت و در چهل سالگی پیامبر از او شنیده می‌شد با آیاتی که در شصت و سه سالگی تلاوت می‌فرمودند، در محتوا هم وزن و هم سنگ بودند .سلیقه و نظر پیامبر عوض نشده بود. در مطالب تجدید نظر نکرده بود، همیشه از یک هدف سخن می‌گفت و اینها همه دلیل بر خدایی بودن قرآن است. خدایی که هیچ گونه تغییر و تجدید نظر و تجربه در قانون او راه ندارد.

چنانکه خود قرآن این حقیقت را در آیه هشتاد و دو از سوره نساء بیان فرموده است:

» لوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً«

اگر قرآن از سوی غیر خدا بود اختلافات زیادی در آن می‌یافتند.

(34سوره سبأ، آیه ۱۰.

(35سوره ص، آیه ۳۶.

(36سوره قمر، آیه ۲۷.

(37سوره اعراف، آیه۱۰۷.

(38سوره آل‌عمران، آیه ۴۹.

(39 سوره اسراء، آیه.92

(40سوره اسراء، آیه ۹۲.

(41سوره اسراء، آیه ۹۳.

(42سوره اسراء، آیه.91

(43سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

(44سوره انعام، آیه ۲۰.

(45وحی و نبوّت شهید مطهری، ص۹۹.

(46سوره اسراء، آیه ۸۸.

(47سوره هود، آیه ۱۳.

(48سوره یونس، آیه ۳۸.

(49سوره طور، آیه ۳۴.

(50سوره اسراء، آیه ۸۸.

(51سوره اسراء، آیه ۸۸.

(52سوره اسراء، آیه ۸۸.

(53سوره یونس، آیه ۳۸.

(54سوره یونس، آیه ۳۸.

(55سوره کوثر، آیه ۱ تا ۳.

(56سوره حجر، آیه.95

امتیاز قرآن

گفتیم که هر پیامبری باید معجزه‌ای داشته باشد تا معلوم شود که او با علم و قدرتی مافوق در ارتباط است و نیز گفتیم که معجزه هر پیامبری با نوع فکر و عمل مردم زمانش تناسب و سنخیّت داشته است. اکنون گوشه‌ای از امتیازات قرآن، بزرگ‌ترین معجزه پیامبر اسلام را بیان می‌کنیم:

1- قرآن، همیشه در دسترس همه هست، به خلاف عصای حضرت موسی علیه السلام و یا مرده‌هایی که حضرت عیسی‌علیه السلام زنده کرد که آن عصا و آن افراد، در زمان‌ها و مکان‌های دیگر در دسترس نیستند.

2- موادّ معجزه اسلام حروف است که هر روز مردم با آن حروف گفتگو می‌کنند. بیست و نه سوره قرآن با حروف مقطعه شروع می‌شود. قرآن در ابتدای سوره شوری می‌فرماید: «حم عسق»، سپس می فرماید: «کذلک یوحی» یعنی وحی ما از همین الفباست.

3- قرآن، هم معجزه است و هم کتاب آسمانی اسلام؛ معجزات سایر انبیا چنین نبود.

4- معجزات سایر انبیا از یک جهت معجزه بود ولی قرآن، به قول علاّمه مجلسی‌قدس سره از پانزده طریق و به قول علاّمه طباطبایی‌قدس سره از یازده طریق معجزه است و شاید ابعادی دیگر نیز در آینده به آن اضافه شود که هم اکنون نشانه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. (مانند اعجاز عددی(

قرآن را بهتر بشناسیم

برخلاف تصور بعضی که قرآن را تنها کتاب عبادات و اخلاقیّات می‌دانند، باید بدانیم که تنها یک دوازدهم این کتاب آسمانی یعنی حدود پانصد آیه آن مربوط به مسائل فقهی است و بیشتر آن درباره مسائل مختلف خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، تاریخی، اعتقادی و فرهنگی است.

شما کدام کتاب را سراغ دارید که روی مسائل اجتماعی از قبیل وحدت، مشورت، مبارزه با فساد و برقراری نظم و امنیت این همه تأکید کرده باشد؟

قرآن کتابی است که در روش تربیت خود، هم طرح می‌دهد و هم الگو معرّفی می‌کند، الگوهایی همچون پیامبر صلی الله علیه وآله(۵۹) و ابراهیم علیه السلام(۶۰) و همسر فرعون(۶۱).(

البته تأثیر کلام خدا تنها برای کسانی است که روح خود را از تعصّبات نابجا، خودخواهی‌ها، خود کامگی‌ها و غرور و لجاجت و تکبّر و کینه و سایر موانع شناخت پاک کرده باشند و به قول قرآن: اهل تقوا و عاشق حقیقت باشند، زیرا آیات قرآن همچون بارانی است که چون بر گلستان می‌بارد بوی عطر آن را زیاد می‌کند و چون بر لجنزار آلوده فرو ریزد بوی تعفّن آن را بیشتر می‌کند.

قرآن همچون سایر کتاب‌های علمی نیست که سروکارش تنها با مغز بشر باشد، بلکه پیش از آنکه کتاب علم باشد کتاب رشد است، داستان‌هایش سرگرمی نیست؛ عبرت است. تاریخ آن تنها سرگذشت اقوام پیشین نیست؛ بیان فلسفه سقوط یا نجات ملّت‌هاست. قرآن کتابی است که هرچه دنیا پیش رود، اسرارش بیشتر آشکار می‌شود. قرآن کتابی است آسان، روشن و رسا.

قرآن، راهنمایی است که انسان را از خاک به خدا می‌رساند و از ماده به معنا اوج می‌دهد.
نمی‌دانم چرا برخی‌ها می‌گویند: قرآن ظنّی الدّلالة است؟! سندش قطعی است امّا دلالتش ظنّی است. خود قرآن می‌گوید: من نورم، امّا ما می‌گوییم دلالت تو برفک دارد! این سخن بزرگ‌ترین توهین به قرآن است و اساسی ندارد، البتّه قرآن یک سری آیات متشابه دارد که آنها هم با رجوع به محکمات قرآن محکم می‌شود. و آیاتی در قرآن وجود دارد که امامان معصوم‌علیهم السلام فرموده‌اند: معنای آن در آخر الزمان روشن می‌شود، مانند آیات سوره توحید و یا آیاتی از سوره حدید.
قرآن کتابی است که با دلیل محکم به انسان بینش می‌دهد، با نقل تاریخ انبیا و امّت‌ها به انسان روش می‌دهد و با بیان پاداش‌ها و تشویق‌ها به انسان کوشش می‌دهد.
معمولاً حکما، برای اندرزدادن به مردم از داستان‌های خیالی استفاده می کنند، اما قرآن برای رسیدن به این هدف، از داستان‌های واقعی استفاده کرده است.
قرآن کتاب هدایت است: «ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین»(۶۲(
قرآن کتاب شفا و درمان دردهاست: «و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین»(۶۳(
قرآن کتاب بشارت و انذار است: «لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین»(۶۴(
قرآن کتاب دوستی با نیکان است: «انّ اللّه یحبّ المحسنین»(۶۵(
قرآن کتاب سفارش به نیکی‌هاست: «و بالوالدین احساناً... و قولوا للنّاس حسنا»(۶۶(
قرآن کتاب تعقّل و تفّکر است، «انّا انزلناه قرآنا عربیّا لعلکم تعقلون»(۶۷(
قرآن کتاب دعوت به عمل است: «لِمَ تقولون ما لا تفعلون»(۶۸(، «أتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم»(۶۹(
قرآن کتاب جهاد و مبارزه است: «انّ اللّه یحبّ الذین یقاتلون فی سبیله»(۷۰(
قرآن کتاب دعوت به مطالعه در طبیعت و شناخت آن است: «أفلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت»(۷۱(
در این کتاب، هم رابطه انسان با خدا بیان شده (عبادات) و هم رابطه انسان با خلق خدا (تعلیم و تعلّم، عفو و انفاق، ایثار و تعاون و...) و هم رابطه انسان با طبیعت (تسخیر و عمران و اِحیا و بهره‌گیری دور از اسراف و تبذیر.(
در این کتاب رابطه انسان با مخالفان و منافقان بیان شده است که آنان را با حکمت و موعظه و مجادله نیکو، به حقّ دعوت کنید و با مفسدانی که همچون خارِ سر راه، مانع قبول حق برای توده محروم هستند و با یاغیان جامعه مبارزه کنید.
قرآن کتاب سیاست و حکومت است: «انّا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما أراک اللّه»(۷۲(
کسانی که می‌گویند: دین از سیاست جداست، معنای سخنشان این است که بخشی از آیات قرآن حذف شود! در این کتاب آسمانی، روش معاشرت با مردم، مبارزه با انواع خرافات، پایداری به پیمان‌های سیاسی، اقتصادی

و نظامی، رعایت حقوق خانواده، احترام متقابل زن و شوهر یا فرزندان و والدین به روشنی بیان شده است.
در این کتاب آسمانی، برای مبارزه با جنایت پیشه‌گانی که امنیّت عمومی را به هم می‌زنند؛ با اسلحه یا شایعه، جنگ سرد و گرم به وجود می‌آورند، به عفّت عمومی لطمه می‌زنند و به مال و ناموس دیگران تجاوز می‌کنند، دستوراتی قاطع و صریح بیان شده است.
این کتاب آسمانی، چنان بینش و اعتقادی در انسان‌های آماده به وجود می‌آورد که آنان هر لحظه خود را زیر نظر خدای عالم و آگاه می‌یابیند.

قرآن وسیله سنجش است

قرآن، میزان و ملاک و معیار است، وسیله سنجش است، به ما فرموده‌اند: معیارتان قرآن باشد .هر حدیثی که شنیدید و یا دیدید، با قرآن بسنجید، اگر مطابق قرآن بود بپذیرید و در غیر این صورت، آن را دور بریزید، «فما وافق کتاب اللّه فخذوه و ما خالفه فاطرحوه»(۷۳) نه تنها حدیث، بلکه هر نوع گفتار و نوشتاری را باید با قرآن سنجید .همه ارزشها را باید با قرآن بسنجیم. درباره مرجعیت می‌گویند: مرجع باید اعلم و اتقی باشد. پس از ارتحال برخی مراجع عالیقدر تقلید، بحثی در سیمای جمهوری اسلامی داشتم .در آن بحث گفتم: بیائید معیارهای مرجعیت را از قرآن به دست آوریم. بدون شک علم و تقوا ارزش است، امّا قرآن آیاتی دارد که اگر بعضی‌ها، مرجع تقلید شوند، به این آیات عمل نشده است! قرآن می‌فرماید: «ترهبون به عدوّ اللّه»(۷۴) یکی از ویژگی‌های هر مسلمان به ویژه رهبران جامعه اسلامی، ایجاد ترس در دل دشمنان خداست.
و یا می‌فرماید: «لیغیظ بهم الکفار»(۷۵) رهبر دینی باید کفار را به خشم آورد و یا می‌فرماید: «اشدّاء علی الکفار» مؤمنان باید در مقابل کفار، شدید و سخت باشند .بدیهی است که اگر فلان شخص مرجع شود، نه تنها دشمنان خدا به خشم نمی‌آیند و ترس و وحشتی احساس نمی‌کنند، بلکه شاید خوشحال هم بشوند. در حالی که امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: «فقیه کسی است که مردم را نجات دهد.»(۷۶) در تاریخ هر ملّت و امّتی روزهای حسّاسی پیش می‌آید که مردم به مردانی استوار که آنها را از گرداب حوادث نجات دهد، نیازمندند. به راستی چه کسی می‌تواند حوادث واقعه را تحلیل و تبیین کند؟ نیازی به ذکر نیست که تیمّم و غسل، حوادث واقعه نیست!
بنابراین، قرآن علاوه بر علم و تقوا، معیارهای دیگری را نیز بیان کرده است که قطعاً باید مورد توجّه قرار گیرند.
از امام رضاعلیه السلام در مورد مسح سر سؤال کردند که چرا قسمتی از سر را مسح می‌کنیم و همه سر را مسح نمی‌کنیم؟ فرمودند: «لمکان الباء» به خاطر وجود حرف «ب». چون قرآن فرمود: «وامسحوا برؤوسکم»(۷۷) و نفرمود: «وامسحوا رؤسکم.»
خوب است با قرآن انس بیشتری داشته باشیم و پاسخ سؤال‌های خود را از قرآن بگیریم. جواب‌ها و

استدلال‌های قرآن بسیار زیباست؛

از من پرسیدند: چرا باید نماز بخوانیم؟ گفتم: قرآن جواب می‌دهد: «اعبدوا ربّکم الّذی خلقکم»(۷۸) عبادت کنید خدایی که شما را آفرید. برای چه خدا را عبادت کنیم؟ برای اینکه خداوند ما را آفریده است! پس رمز عبادت تشکّر از خداست.

چنانکه در آیه‌ای دیگر، خداوند از قریش می‌خواهد او را عبادت کنند. «فلیعبدوا ربّ هذا البیت»(۷۹) زیرا آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و نگرانی آسوده ساخت. «الّذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف»(۸۰)

همچنین قرآن می‌فرماید: «اقم الصلاة لذکری»(۸۱) نماز بخوان تا یاد من باشی. در جای دیگر می‌فرماید: یاد من آرامش‌بخش دلهاست. «الا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب»(۸۲)

خاطره

در مسجد الحرام با جمعی از زائران خانه خدا نشسته بودیم. بحث ما در این بود که چرا برخی از کشورهای صادر کننده نفت، نرخ نفت را پایین می‌آورند، این کار به ضرر مسلمان‌هاست .یکی از مأموران وهّابی آمد و گفت: اینجا جای عبادت است نه جای بحث و گفتگو درباره نرخ نفت! گفتم: اتّفاقاً این موضوع در قرآن وجود دارد، آن هم در سوره حمد! چشم‌هایش خیره شد. گفت چی؟! مجدّداً گفتم: نفت و نرخ آن در قرآن هست و آن هم در سوره حمد .کمی فکر کرد. پرسید: در کدام آیه؟

گفتم: قرآن می‌فرماید: «صراط الّذین انعمت علیهم» در این آیه، ما راه کسانی را که خداوند بر آنها انعام کرده است، درخواست می‌کنیم. قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «ربّ بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیراً للمجرمین»(۸۳) پروردگارا! به خاطر نعمتت که بر من عنایت فرمودی، من پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

بنابراین کسی که خداوند بر او نعمت داده، نباید حامی و مددکار مجرمان باشد. در حالی که کسی که نرخ نفت را کاهش می‌دهد، حمایت از آمریکا و سایر قدرت‌های استعمارگر می‌کند و او «ظهیراً للمجرمین» است، و اگر کسی «ظهیراً للمجرمین» بود، بنابراین جزو «انعمت علیهم» نخواهد بود.

آری، قرآن «تبیاناً لکلّ شیء»(۸۴) است. روشنگر و بیانگر همه چیز است و چیزی که «تبیاناً لکلّ شی «باشد، تبیان خودش هم هست. لذا بهترین مفسّر قرآن، خود قرآن است، سپس اهل‌بیت عصمت و طهارت سلام اللّه علیهم.

مواظب خطر تفسیر به رأی باشیم!

ذکر این نکته ضروری است که بهره‌گیری از قرآن کارشناسی می‌خواهد. بنده که سال‌هاست در قرآن بحث و بررسی می‌کنم، هنوز هم هرگاه مطلب جدیدی به ذهنم خطور کند، قبل از آن که در تلویزیون مطرح کنم، با بعضی از علمای قم در میان می‌گذارم، اگر ایرادی نداشت، مطرح می‌کنم. اما تعجّب می‌کنم که افرادی بدون

هیچ گونه واهمه‌ای، آیاتی از قرآن را دستاویز اندیشه‌ها و افکار خود قرار می‌دهند.
آری باید مراقب خطر تفسیر به رأی را باشیم. در حدیث داریم: هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاه او جهنم است.(۸۵(
(85وسائل، ج۲۷، ص۱۸۹.

قرآن مهجور است

متأسفانه قرآن، این کتاب انسان ساز و نجات بخش، کارش به جایی رسیده که یا از آن استفاده‌های تشریفاتی و تزئیناتی می‌شود مانند کاشی‌کاری‌های مساجد به عنوان هنر معماری، یا اینکه آن را بر سر قبرها می‌خوانند یا به بازوی اطفال می‌بندند یا بالای سر مسافر یا روی جهاز عروس قرار می‌دهند یا در ابتدای مراسم قرائت می‌شود.
امروز نیز که جامعه در رابطه با قرآن تکانی خورده است، در حفظ، تجوید، ترتیل، تواشیح و مسابقه برنامه‌ریزی کرده‌اند. البته از کارهای قبلی بهتر است، اما هیچکدام روح قرآن نیست، روح قرآن تدبّر است.
قرآن از ما تدبّر می‌خواهد و با لحنی آمیخته با سرزنش می‌فرماید:
»أفلا یتدبّرون القرآن»(۸۶) چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟
تدبّر در قرآن، برای همه است، همه باید در قرآن تدبّر کنند تا از آن بهره گیرند. اگر همه‌ی حرف‌های قرآن را فلان مفسّر فهمیده بود، دیگر قرآن به ما نمی‌فرمود: تدبّر کنید! پیداست که اگر من هم تدبّر کنم، چیز نوی به دست می‌آورم.
بلا تشبیه مَثَل قرآن، مانند نفت است، در گذشته از نفت، تنها برای همان روشنایی و گرم کردن بهره می‌گرفتند، امّا امروز دنیای پتروشمی از نفت چه چیزهایی را بدست می‌آورد؟
متأسّفانه ما مسلمانان از قرآن فاصله گرفتیم و در برنامه زندگی خود از افرادی کم مایه و استعمارگر و خودخواه تقلید کردیم و اکنون به این روزگار رسیدیم، اگر هر روز نوجوانان ما در مدرسه می‌خواندند:
»یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا الیهود والنصاری اولیاء»(۸۷(
ای مؤمنان! نگذارید دشمنان شما سرپرست شما شوند.
و به آن عمل می‌شد، دیگر استعمار راه نفوذی در ما نداشت. اگر هر روز در مراسم صبحگاهیِ ارتش خوانده می‌شد:
»یا ایّها الذین آمنوا لاتتّخذوا بطانه من دونکم»(۸۸(
ای مؤمنان! غیر از خودتان، دیگران را همراز نگیرید. هرگز ارتش مسلمان، زیر بار مستشاران نظامی خارجیِ نمی‌رفت.
اگر امّت اسلام به قانون «حرّم الرّبا»(۸۹) که ربا را اکیداً حرام می‌داند، عمل می‌کرد، اقتصاد جامعه اسلامی، عادلانه می‌شد و اگر با عمل به فرمان «فقاتلوا الّتی تبغی»(۹۰) تمام کشورهای اسلامی سیاست نظامی خود را

تنظیم نموده و به متجاوزان پاسخ عملی می‌دادند، اکنون دنیای اسلام که حدود یک سوّم جمعیت کره زمین است عزت واقعی خود را پیدا می‌کرد. اگر تمام مسلمانان فریاد قرآن را که می‌گوید: رمز بدبختی و هلاکت ملّت‌ها پیروی از ستمکاران است: «واتبعوا امر کلّ جبّار عنید»(۹۱(

به جان و دل می‌شنیدند و این اولی‌الامرهایی را که دست‌نشانده ابرقدرت‌ها هستند از خود می‌راندند و به ندای قرآن که می‌گوید: از مفسدین(۹۲) و مسرفین(۹۳) و گناهکاران(۹۴) و جاهلان(۹۵) و بی‌مایه‌گان(۹۶) پیروی نکنید، پاسخ مثبت می‌دادند، اکنون امّت اسلام بزرگ‌ترین قدرت را در جهان در اختیار داشت.

افسوس که این فریادهای قرآن از طرف ما مسلمانان بی‌جواب ماند و از فریادگرانی همچون ابراهیم‌علیه السلام تا امیرمؤمنان علی علیه السلام و از همه مصلحان تا امام خمینی قدس سره آنچنان که باید اطاعت نکردیم و در این دنیا با ذلّت زندگی کردیم و به ستمکاران باج دادیم و از مادّیات و معنویّات عقب ماندیم.

در آینده‌ای سخت در دادگاه عدل الهی از طرف پیامبر مورد شکایت و دادخواهی قرار خواهیم گرفت. متن شکایت‌نامه‌ای که قرآن از زبان پیامبر در روز رستاخیز بیان می‌کند این است:

» وقال الرسول یاربّ اِنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً»(۹۷(

پیامبر صلی الله علیه وآله می‌گوید: پروردگارا! قوم من و امّت مسلمان، قرآن را رها کردند و به سراغ قوانین دیگران رفتند.

یکی از علما می‌گفت :کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله نشسته بودم. گفتم: یا رسول اللّه! قرآن در دست من است، آن را باز می‌کنم، نظر خود را برای ما بگو، همین که قرآن را باز کردم این آیه آمد: «یا ربّ اِنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً«

آری، قرآن مهجور است، عدّه‌ای از مسلمانان بلد نیستند قرآن بخوانند، عدّه‌ای غلط می‌خوانند. جمعی می‌خوانند، امّا معنایش را نمی‌فهمند. گروهی معنایش را تحریف می‌کنند! برخی معنایش را می‌فهمند، امّا عمل نمی‌کنند و جمعی دیگر عمل می‌کنند، امّا ریاکارانه و عدّه‌ای عمل می‌کنند، ولی عمل خود را حبط می‌کنند.

بیاییم دست به دست هم بدهیم و قرآن را از مهجوریت در آوریم. تا فرصت را از دست نداده‌ایم به سخن علی علیه السلام گوش دهیم که فرمود:

» اذا التبست علیکم الفتن کقِطَعِ اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن»(۹۸(

هنگامی که از هر سو فتنه‌ها به سراغ فرد یا جامعه شما آمد نجات خود را از قرآن بگیرید

و در جای دیگر فرمود:

» اللّه اللّه فی القرآن لایسبقکم بالعمل به غیرکم»(۹۹(

بترسید از خدا بترسید از خدا درباره قرآن، مبادا دیگران در عمل به آن از شما مسلمانان پیشی گیرند.

راستی اعتراف به این حقیقت چه تلخ است. قرآن بارها مسلمانان را به جهانگردی و سیر در زمین و شناخت تاریخ گذشتگان و آشنایی با ملّت‌های گوناگون با روحیه‌های مختلف و تمدّن‌ها و فرهنگ‌ها و یافتن

راه‌حلّ‌هایی برای مشکلات اجتماعی فراخوانده است. امّا دیدیم که مسلمین به خاطر عمل نکردن به همین دستورات از چه منافعی عقب ماندند، و دیگران آمدند و در کشورهای اسلامی سیر کردند، نقاط قوت و ضعف ما را بررسی کردند! از وجب به وجب زمین ما و معادن زیر زمینی و روزمینی ما آگاه شدند و آنها را کشف و استخراج نمودند و بهره‌ها گرفتند و به خود ما با قیمت کلان فروختند. این است جزای کسی که کتاب آسمانی خود را رها کند و به رهبران معصوم پشت کند و در مقابل فریاد آنان ناسپاس و بی‌تفاوت باشد.

حضرت موسی علیه السلام ملت را از بردگی فرعون نجات داد و آنان را برای چند روزی به دست حضرت هارون سپرد اما ناسپاسی کردند و خدا را رها کرده، به سراغ پرستش گوساله رفتند. همین که موسی از سفر برگشت و این ارتجاع و حالت عقبگرد را از پیروان خود دید، شدیداً ناراحت شد و از برادر خود انتقاد کرد. هارون گفت: ای برادر !این ملت فرماندهی مرا نپذیرفتند. اینها بردگان دیروز بودند و همین که به آزادی رسیدند، از مستکبران شدند و مرا به استضعاف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند، حالت انقلابی خود را از دست دادند و به سوی رفاه طلبی و تن پروری و شکم‌پرستی رفتند.

نقل این ماجرای قرآنی به ما هشدار می‌دهد که انسان‌های آزاد شده از ستم رژیم پهلوی، اگر همچون قوم موسی به سستی و تفرقه و عصیان گرفتار شوند و از فرمان رهبر عادل تخلّف ورزند به همان سرنوشت مبتلا خواهند شد. «فاعتبروا یا اولی الابصار»

آنچه گفتیم حتی در حد گوشه‌ای از صفات قرآن نیز نبود، چون بنای بحث بر اختصار است و شاید خواننده کم حوصله باشد، لذا در همین جا توصیف قرآن را به پایان می‌بریم، زیرا نمی‌توان کتابی را که کلام خداست و خود را نور،(۱۰۰) شفا،(۱۰۱ (هدایت،(۱۰۲) فرقان،(۱۰۳) حقّ(۱۰۴) و تذکره(۱۰۵) نامیده است در چند صفحه توصیف نمود .بنابراین با پوزش از خداوند متعال و قرآن کریم و خوانندگان ارجمند دامنه بحث را جمع می‌کنیم و چند سطری درباره دستوراتی که خود قرآن درباره تلاوت آن داده می‌پردازیم.

(59لقد کان لکم فی رسول اللّه اسوهٔ حسنهٔ»، همانا پیامبر خدا برای شما الگوی خوبی است. سوره احزاب، آیه ۲۱.

(60سوره ممتحنه، آیه ۴.

(61سوره تحریم، آیه.11

(62سوره بقره، آیه ۲.

(63سوره اسراء، آیه ۸۲.

(64سوره احقاف، آیه.12

(65سوره بقره، آیه ۱۹۵.

(66سوره بقره، آیه ۸۳.

(67سوره یوسف، آیه.2

(68سوره صف، آیه ۲.

(69سوره بقره، آیه ۴۴.

(70سوره صف، آیه.4

(71سوره غاشیه، آیه ۱۷ تا ۲۰.

(72سوره نساء، آیه ۱۰۵.

(73وسائل، ج۲۰، ص۴۶۳.

(74سوره انفال، آیه ۶۰.

(75سوره فتح، آیه ۲۹.

(76بحار، ج۲، ص۵.

(77سوره مائده، آیه ۶.

(78سوره بقره، آیه ۲۱.

(79سوره قریش، آیه ۳.

(80سوره قریش، آیه ۴.

(81سوره طه، آیه ۱۴.

(82سوره رعد، آیه.28

(83سوره قصص، آیه ۱۷.

(84سوره نحل، آیه ۸۹.

(86سوره محمد، آیه.24

(87سوره مائده، آیه ۵۱.

(88سوره آل‌عمران، آیه ۱۱۸.

(89سوره بقره، آیه ۲۷۵.

(90سوره حجرات، آیه ۹.

(91سوره هود، آیه ۵۹.

(92سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

(93سوره شعراء، آیه ۱۵۱.

(94سوره انسان، آیه ۲۴.

(95سوره جاثیه، آیه ۱۸.

(96سوره قلم، آیه ۱۰.

(97سوره فرقان، آیه ۳۰.

(98کافی، ج۲، ص۵۹۹.
(99نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.
(100سوره مائده، آیه ۱۵.
(101سوره اسراء، آیه ۸۲.
(102سوره انعام، آیه ۱۰۴.
(103سوره فرقان، آیه.1
(104سوره فاطر، آیه ۳۱.
(105سوره طه، آیه ۳ .

امتیازات انبیا

پیامبران الهی ویژگی‌ها و امتیازاتی دارند که هم برای معرّفی آنها و هم برای پیشبرد اهدافشان ضروری است. اینک برخی از امتیازات آنان را ذکر می‌کنیم:

وحی

از امتیازات انبیا این است که بر آنها وحی نازل می‌شود و آنان بدین وسیله با خداوند ارتباط پیدا کرده، پیام الهی را دریافت می‌کنند.

قرآن درباره پیامبران پیشین، خطاب به پیامبر اسلام می فرماید: «و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم»(۱۵۳) و ما قبل از تو نفرستادیم جز مردانی که به آنها وحی می‌شد.

پیرامون وحی سؤالاتی وجود دارد که به دو مورد آن می‌پردازیم:

سؤال : آیا وحی یک نوع نبوغ بشری نیست؟

پاسخ : بعضی کهنمی خواهند ارتباط با عالم دیگر را بپذیرند، در مسائلی از قبیل وحی و امثال آن دست و پا می‌زنند تا بلکه برای آن یک توجیه مادّی و طبیعی بیابند.

در اینجا یادی از رهبر انقلاب کنیم که درباره «کَسروی» می‌فرمود: «او چون نمی‌توانست خودش را بالا برد، انبیا را پائین می‌آورد تا به آنها برسد».

اگر شما بخش صفات انبیا را مطالعه کنید، پی خواهید برد که ده‌ها فرق میان نوابغ و انبیا موجود است.

مسأله اخلاص، عصمت از شک وسهو وخطا و هر نوع گناه، آگاهی از غیب، راز و نیاز و نیایش با خداو عبادت‌های خالصانه و همه چیز را از خدا دانستن از مسائلی است که در هیچ نابغه‌ای نیست. زیرا که نوابغ، هم اشتباه می‌کنند و هم از گناه معصوم نیستند و هم از غیب بی خبرند و هم از نیایش‌های عارفانه با خداوند دورند وتمام آنچه را که دارند از خدا نمی‌دانند. مگر ما نوابغ دیگری نداریم؛ چرا آنها مثل قرآن را نیاوردند و

نمی‌توانند بیاورند؟

سؤال : چرا به ما وحی نمی‌شود؟

پاسخ : هر رادیویی همه موج‌ها و صداها را نمی‌گیرد. صفای باطن و اخلاص و پاکی و تقوا و ده‌ها شرط دیگر لازم است. باید دل آماده گرفتن الهام و وحی باشد. وحی که جای خود دارد، حتی شناخت صحیح مطالب نیز تنها سزاوار قلب‌های سالم و افراد با تقوا و مؤمنان راستین است. در قرآن می‌خوانیم:

»یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نوراً تمشون به»(۱۵۴(

ای مؤمنان! تقوا پیشه کنید و به خدا و پیامبرش ایمان آورید تا هم به شما دو سهم از رحمت خود مرحمت کند و هم برای شما نوری قرار دهد تا بتوانید در پرتو آن راه حق را شناخته و تنها در آن خط حرکت کنید.

از این آیه می‌فهمیم که حتی روشن بینی و نورهم به هر کسی داده نمی‌شود تا چه رسد به وحی و ارتباط مستقیم با خدای متعال.

در سوره انفال می‌خوانیم:

» ان تتّقوا اللّه یجعل لکم فرقانا»(۱۵۵(

اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، خداوند به شما روشن‌بینی خاصی می‌دهد تا در سایه آن بتوانید حق را از باطل بشناسید.

انسان در مسیر زندگی خود به شناخت حق از باطل و خیر از شر و نیک از بد و دوست از دشمن و عوامل سعادت از شقاوت نیاز شدیدی دارد و عقل انسان برای این شناخت آمادگی دارد اما همیشه غبارهایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق‌های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام جلو عقل آدمی را می‌گیرد و قدرت شناخت صحیح را از او سلب می‌کند. اینجاست کهاگر باران تقوا این غبار را بر طرف نماید عقل می‌تواند واقعیات را آنچنان که هست بشناسد.

حقیقت سرایی است آراسته

هوا و هوس گرد برخاسته

نبینی ز هر جا که برخاست گرد

نبیند نظر گرچه بیناست مرد

و حافظ می‌گوید:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

اگر در جامعه‌ای روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و تبلیغات بر اساس هوا و هوس این و آن اداره شود شرایطی پیدا می‌شود که مردم گیج و متحیر می‌شوند و نمی‌توانند تشخیص دهند که حق با چه کسی است .اما اگر تعصب و عناد و هوس کنار گذاشته شود و وسائل ارتباط جمعی، بلندگوی خودخواهان نباشد و جوسازی‌های نادرست

کنار گذاشته شود و مردم را به حال خود بگذارند و تحریک نکنند، خود جامعه می‌تواند به بسیاری از حقایق دست یابد و بسیاری از باطل‌ها را بشناسد. در سوره بقره می‌خوانیم: «واتّقوا اللّه و یعلّمکم اللّه»(۱۵۶(

تقوا پیشه کنید و خدا به شما تعلیم می‌دهد. آری، قلب انسان همچون آئینه است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می‌کند. شناخت و معرفت هم دل پاک و روحیه سالم می‌خواهد تا چه رسد به وحی که عالی‌ترین مقام است.

قرآن کریم پیامبر صلی الله علیه وآله را مخاطب قرار داده، می‌فرماید:

»ولو تقوّل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطّعنا منه الوتین»(۱۵۷(

اگر به ما چیزی را به ناحق نسبت دهی،... رگ حیاتت را قطع می‌کنیم.

علم غیب

یکی دیگر از امتیازات انبیا برخورداری آنها از علم غیب است. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

»عالم الغیب فلایظهر علی غیبه احداً الا مَن ارتضی من رسول...»(۱۵۸(

خداوند به غیب آگاه است و احدی را بر آن آگاه نمی‌سازد جز کسانی که پسندیده باشد از قبیل پیامبر و. ...

سؤال: در آیاتی از قرآن می‌خوانیم: جز خدا کسی غیب نمی‌داند:

»و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو»(۱۵۹(

با وجود این نمونه آیات که علم غیب را در انحصار خداوند دانسته چگونه آن را برای پیامبر و یا امامان ثابت می‌کنید؟

پاسخ: علم غیب اساساً برای خداست و اگر پیامبر و امام چیزی می‌داند آن را خدا به آنان داده نه آنکه از پیش خود آگاه به غیب باشند. در یک ماجرای سرّی همین که یکی از زنان پیامبر از حضرتش پرسید از کجا فهمیدی؟ پیامبر فرمود:

»نبّأنی العلیم الخبیر»(۱۶۰(

خدای دانا و آگاه به من خبر داد.

بنابراین، اولاً: آیات و روایاتی که می‌گوید: جز خدا کسی علم غیب را نمی‌داند، با آیات و روایاتی که می‌گوید: پیامبر علم غیب می‌داند، قابل جمع است و هر دو صحیح است.

ثانیاً: علم غیب دوگونه است، مطالبی که علم آن مخصوص خداست و احدی را از آن آگاه نمی‌کند همان گونه که در دعا می‌خوانیم: «و بحقّ علمک الذی استأثرت به نفسک» خدایا! به حقّ آن علمی که تنها در اختیار توست.

امّا یک سری مطالب، با آنکه غیب است اما خداوند به اولیای خود مرحمت می‌کند.

ثالثاً: انبیا و اولیا بدون مراجعه به علم الهی نمی‌دانند ولی چنانچه مراجعه کردند، می‌دانند، مثل آنکه من و شما

با مراجعه به دفتر تلفن، شماره تلفن فردی را می‌دانیم و بدون مراجعه نمی‌دانیم.

روایت داریم برای ائمه‌علیهم السلام عمودی از نور است که با مراجعه به آن مطالبی را می‌یابند.

رابعاً: بعضی جاها می‌دانند و بعضی جاها نمی‌دانند .بعضی جاها علم غیب، نقص است و ندانستن بهتر است. مثلاً شبی که علی‌علیه السلام به جای پیامبر خوابید، اگر می‌دانست که هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند، این عمل چندان ارزشی نداشت.

خامساً: گاهی می‌دانند و گاهی نمی‌دانند. گاهی خداوند چراغ را برای آنها روشن می‌کند و آنها می‌بینند و گاهی هم چراغ خاموش است و نمی‌بینند.

در حدیث داریم: «یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم»(۱۶۱ (گاهی پرده کنار زده می‌شود، می‌بینیم و گاهی پرده گسترده است، نمی‌بینیم. پس کلید علم غیب دست خداست.

سؤال: آیا امامان نیز از علم غیب برخوردارند؟

پاسخ: از آیه‌ای که در ابتدای بحث آوردیم، روشن می‌شود که غیر از پیامبر، افراد دیگری هم علم غیب دارند. اگر خداوند در آیهٔ فوق می‌فرمود» :الاّ الرسول» «مگر رسول» معنایش این بود که علم غیب مخصوص خدا و پیامبر است، اما آیه می‌فرماید: خداوند غیب می‌داند و احدی را بر علم خود آگاه نمی‌کند، مگر کسی که از او راضی باشد. سپس از باب نمونه می فرماید: «من رسول»، یعنی پیامبر یکی از مصادیق آن است، نه همه آن.

سؤال: اگر انبیا و اولیا علم غیب دارند، پس چرا مشکلات خود را حل نمی‌کنند؟ حضرت علی‌علیه السلام که علم غیب می‌داند، برای چه به مسجد کوفه رفت و به شهادت رسید؟

پاسخ: با ذکر مثال پاسخ را بیان می‌کنیم:

معمولاً بر روی اتومبیل‌های دولتی می‌نویسند: «استفاده اختصاصی ممنوع». یعنی این اتومبیل در اختیار راننده است برای انجام امور اداری، نه کارهای شخصی. یا مسئول نیروی انتظامی یک منطقه، به مأمور تحت امر خود، یک عدد باتوم و کلت می‌دهد و او هر وقت و هر جا که به او دستور داده شد، از این امکانات استفاده می‌کند، نه در نزاع‌های شخصی و یا هر جا که خودِ مأمور مایل باشد.

خداوند نیز سه نیرو در اختیار اولیای خود قرار داده است: معجزه، علم غیب و دعای مستجاب. اما اولیای او از این نیروها و امکانات استفاده اختصاصی نمی‌کنند. امام حسین‌علیه السلام در صحرای کربلا تشنه است، اما برای رفع تشنگی خود دعا نمی‌کند.

اگر انبیا و امامان به وسیله دعا، معجزه و علم غیب، مشکلات خود را حل کنند و به کارهای خود برسند، در آن صورت چگونه می‌توانند برای دیگران الگو باشند. بلکه لازم است آنها نیز در تحمّل مصیبت‌ها و شدائد مثل دیگران باشند.

آنها تنها حقّ دارند برای دعوت مردم به سوی خدا از معجزه، علم غیب و دعا استفاده کنند، ولی برای رفع مشکلات خودشان خیر .

عصمت

یکی از ویژگی‌های دیگر انبیا، عصمت است. عصمت یعنی در اثر ایمان و شناخت و یقینِ کامل، انسان دارای روحی شود که با کمال آزادی و آگاهی هرگز پیرامون گناه نگردد، بلکه در اندیشه گناه هم نباشد.

بعضی تعجّب می‌کنند که چگونه انسان می‌تواند حتی فکر گناه نکند، در حالی که شما خواننده عزیز هم در بسیاری از اعمال خلاف، دارای عصمت هستید یعنی نه آن خلاف را مرتکب شده‌اید و نه به فکر انجام آن افتاده‌اید. زیرا ما در حدّی از آگاهی هستیم که عیب و ضرر این اعمال باورمان آمده؛ یقین پیدا کرده‌ایم و این مسأله از مغز ما عبور کرده به دل نشسته است، در اینجا دیگر علم نیست که این یقین است، فکر نیست که باور است.

راستی اگر ما به مقام یقین و باور برسیم وبدانیم این غیبتی که امروز از ما سرمی‌زند در قیامت به چه صورتی مجسم می‌شود، هرگز در اندیشه غیبت نیز نخواهیم بود. عیب ما این است که معلومات ما از مغز ما عبور نکرده و به دل ننشسته، علم است نه یقین و لذا می‌دانیم بد است اما مرتکب می‌شویم .به یک مثال توجه کنید:

همه می‌دانیم که انسانِ مرده به ما کاری ندارد و نمی‌تواند زیانی برساند امّا می‌ترسیم شب در اتاقی در کنار او بخوابیم، چرا؟ چون علم ما از مغز به دل عبور نکرده، علم هنوز ایمان و باور و یقین نشده است اما مرده شوی را می‌بینیم که در کنار مرده و در شب تاریک، به تنهایی شب را تا صبح بدون دلهره به پایان می‌برد. فرق ما و مرده‌شوی چیست؟ فرق آن است که ما علم داریم و او یقین.

بنابراین ریشه عصمت، ایمان واقعی، علم عمیق و باور و یقین کامل است.

نشانه یقین

روزی پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از خواندن نماز جماعت صبح، رو به مردم کرد و جوانی را مشاهده نمود که رنگش زرد و چشم‌هایش در حدقه فرو رفته و موهایش ریخته بود .رسول خدا احوال او را پرسید. جوان گفت: اکنون که در خدمت شما هستم در حال یقین به سر می‌برم. پیامبر از شنیدن کلمه یقین تعجب کرد، نشانه یقین را از جوان پرسید. او گفت: چنان قیامت را باور دارم که خواب از من ربوده است. گویا جهنم و شعله‌های آتش را از یک سو و بهشت و نعمت‌های فراوانش را از سوی دیگر و دادگاه عدل خدا و محشر و حضور مردم و خودم را برای محاسبه اعمال مشاهده می‌نمایم.

پیامبر که نشانه‌های یقین را از او شنید، ادّعای جوان را پذیرفت سپس آن جوان از پیامبر خواست که برای او دعا کند تا در راه خدا شهید شود پیامبر برای او دعا کرد، پس از چندی جنگی پیش آمد که این جوان در آن شرکت نمود و دهمین نفر بود که در درگیری بین حق و باطل در راه خدا به درجه شهادت رسید.

چه کنیم به یقین برسیم؟

قرآن می‌فرماید: «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» (۱۶۲) به آنچه از دین می‌دانی عمل کن تا به یقین رسی. هر

چه انسان بیشتر عبادت کند به یقین نزدیک‌تر می گردد.
(162 سوره حجر، آیه.99

لزوم عصمت رهبر آسمانی

می‌توانیم دلیل لزوم عصمت را مضمون این شعر بدانیم:

هرچه بگندد نمکش می‌زنند

وای به روزی که بگندد نمک

دلیل نیاز ما به رهبر معصوم، همان لغزشها و خطاها و انحراف‌های فکری و عملی ماست. وای به روزی که رهبر نیز دچار لغزش شود زیرا در این صورت او نیز به رهبر معصوم دیگری نیاز دارد و اگر او هم معصوم نباشد، به رهبر سوم نیاز است و بدین ترتیب تسلسل لازم می‌آید و باطل است.

از سوی دیگر باید خداوند حجّت خود را بر مردم تمام کند و جایی برای بهانه باقی نگذارد و این جز در سایه وجود رهبران معصوم میسّر نیست.

چگونه می‌توان مسئولیت رهبری را بر دوش کسی گذاشت که او خود نیز از خطا و اشتباه و گناه ایمن نیست؟!

مضافاً، آیا سپردن رهبری مردم به شخصی گنهکار، توهین به مقام انسانیت نیست؟!

قرآن دعای حضرت ابراهیم را نقل می کند که عرض کرد: خدایا! مقام امامت و رهبری را به ذرّیه من مرحمت کن. اما بی‌درنگ خداوند جواب می‌دهد:

» لاینال عهدی الظالمین» (۱۶۳(

هرگز این عهد و پیمان الهی و مقام امامت نصیب انسان ظالم و گنهکار نمی‌شود.

همچنین در قرآن به ما فرمان داده شده است که بدون قید و شرط از رسول‌خدا اطاعت کنیم و این دستور، خود دلیل بر عصمت آنهاست زیرا اگر انبیا دچار انحراف و گناه می‌شدند، می‌بایست فرمان خدا درباره اطاعت از رسول‌صلی الله علیه وآله مشروط باشد، چنانکه فرمان پیروی از والدین با آن اهمیت، مشروط است و با صراحت به فرزندان اعلام می کند که از والدین منحرف پیروی نکنید.

» و ان جاهداک علی ان تشرک بی مالیس لک به علم فلاتطعهما(164) «

اگر پدر و مادر بکوشند تا چیزی را که در مورد آن علم نداری با من شریک کنی اطاعت مکن.

خواننده عزیز! با اندکی دقت و مقایسه میان اطاعت مشروط از والدین و اطاعت بی قید و شرط از رسول می‌توان دریافت که پیامبر در حدّی از عصمت قرار دارد که در پیروی از او نیازی به هیچ گونه قید و شرطی نیست، و به گفته قرآن کریم:

»وماینطق عن‌الهوی ان هوالاوحی یوحی» (۱۶۵(

هرگز کلامی را از روی هوس نمی گوید و سخنان او جز وحی نیست.

(153سوره انبیاء، آیه ۷.
(154سوره حدید، آیه.28
(155سوره انفال، آیه۲۹.
(156سوره بقره، آیه ۲۸۲.
(157سوره حاقّه، آیه ۴۴ تا ۴۶.
(158سوره‌جن، آیه ۲۶ تا ۲۷.
(159سوره انعام، آیه ۵۹.
(160سوره تحریم، آیه ۳.
(161کافی، ج ۱، ص ۲۵۶.
(163سوره بقره، آیه.124
(164سوره لقمان، آیه ۱۵.
(165سوره نجم، آیه ۳ تا ۴.

امامت از اصول دین است

»امام «به معنای پیشوا و جمع آن «ائمّه» است. در حقیقت به آنچه از او پیروی می‌شود امام می‌گویند؛ خواه کتاب باشد یا انسان، حق باشد یا باطل.(۱(

اکنون که معنای امام روشن شد، برای اثبات این که امامت، یکی از اصول دین است، بهتر آن دانستیم که آیات و روایاتی را بیان کنیم و قضاوت را به عهده خوانندگان بگذاریم:

-1خداوند در حجّهٔ الوداع، پیامبر را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

»یا ایّها الرّسول بَلّغ ما اُنزل الیک من ربّک و اِن لم تفعل فما بلّغتَ رسالته و اللّه یعصمک من الناس و اللّه لا یهدی القوم الکافرین«(۲(

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگات بر تو نازل شده است به مردم برسان و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را انجام نداده‌ای (و رسالت تو بی‌سرانجام است) و بدان که خداوند تو را از خطرات احتمالی حفظ می‌کند و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.

با توجّه به اینکه سوره مائده آخرین سوره‌ای است که در اواخر عمر شریف پیامبر نازل شده و با توجه به اینکه مسائل مربوط به توحید و معاد، از همان ابتدای بعثت به مردم گفته شده و با توجه به اینکه دستوراتِ نماز، جهاد، روزه، خمس و زکات در سال‌های اول هجرت صادر شده و اکنون سال دهم هجری است و با توجّه به اینکه پیامبر، انسان ترسوئی نبود که خداوند این چنین سفارش کند وگرنه باید همان سال‌های اول بعثت که تنها

بود بترسد نه سال‌های آخر که ده‌ها هزار علاقه‌مند دارد و با توجّه به اینکه نحوه ابلاغ (جمع کردن تمام کاروانیان در گرمای سوزان مکه) و محل و زمان این دستور نیز منحصر به فرد است، با توجه به همه این مسائل، معلوم می‌شود پیامی را که پیامبر باید برساند درباره موضوعی بسیار مهم است که پیامبرصلی الله علیه وآله از پیامدهای آن و کارشکنی منافقان هراس دارد و آن مسئله جانشینی رسول خدا می‌باشد.

چنانکه عده بسیار زیادی از اصحاب رسول خدا که مورد قبول همه مسلمانان هستند نیز این ماجرا را نقل کرده و گفتاند که آیه درباره ماجرای غدیر خم و مسئله جانشینی پیامبر است. برای آشنایی بیشتر می‌توانید به کتاب الغدیر(۳) و تفسیر نمونه(۴) مراجعه فرمائید.

-2 در روایات متعدد یکی از امور زیر بنایی و اساسی اسلام، امامت و ولایت معرفی شده است، چنانکه در کتاب وسائل الشیعه، ۳۹ حدیث(۵) و در کتاب مستدرک الوسائل، ۱۷ حدیث(۶) آمده که می‌فرماید: بنا و اساس اسلام بر چند موضوع استوار است و ولایت و رهبری را از اساسی‌ترین آنها می‌داند، از جمله:

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید:

»بنی الاسلام علی خمسۀ اشیاء: علی الصلاۀ و الزکاۀ و الحج و الصوم و الولایۀ« بنای اسلام بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت استوار است.

زراره که از شاگردان بزرگوار امام بود، می‌پرسد :کدام یک از این امور مهم‌تر است؟ امام می‌فرماید: ولایت از همه مهم‌تر است و سپس چنین توضیح می‌فرماید:

»لانّها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ«(۷(

زیرا ولایت، کلید سایر مسائل است و والی نقش رهبری و هدایتِ مردم را به دیگر موارد دارد.

البتّه شکی نیست که مراد از «ولایت»، اطاعت از امام معصوم است، چنانکه در بعضی روایات به جای کلمه «ولایت»، اطاعت از امام آمده است.

علاوه بر اینکه هر یک از نماز و روزه و حج و زکات به خاطر نبود امکانات مالی و بدنی قابل تغییر است، اما مسئله ولایت و رهبری در هر حال ثابت و بدون تغییر است.

از همه گذشته پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برای معرفی و نصب امام، مدت‌ها در بیابان غدیر خم برای تمرکز و اجتماع مردم صبر کرد و همین که همه مردم در مکان واحد جمع شدند مسئله رهبری معصوم را بیان فرمود و حال آنکه برای بیان دیگر زیربناها چنین نکرد.

امّا افسوس که مردم مسئله اصلی را رها کردند.

در ایام حج به هنگام طواف خانه خدا در حالی که به کعبه نگاه می‌کردم به این فکر فرو رفتم که خداوند این کعبرا شکافت و زایشگاه و گهواره علی علیه السلام قرار داد و او نیز سرانجام کعبه را از بت و بت‌پرستی پاک سازی کرد.

آنگاه نگاهی به طواف کنندگان بی ولایت کردم و گفتم: مردم مولود کعبه را رها کرده و به دور زایشگاه او

می گردند.

3- دلیل سومی که می‌توان برای اهمیّت امامت آورد حدیث معروفی از پیامبر است که می‌فرماید:

»مَن مات و لم یَعرف امام زمانه مات میتهٔ جاهلیّهٔ«(۸)

هر که بمیرد و نسبت به امام زمان خود شناختی نداشته باشد، گویا قبل از ظهور اسلام و به مرگ جاهلیّت مرده است.

4- امام باقرعلیه السلام می‌فرماید: «کلّ مَن دان اللّه بعبادهٔ یجهد فیها نفسه و لا امام له من اللّه فسعیه غیر مقبول و هو ضالّ متحیّر»(۹)

هر که بدون پذیرش رهبر حقّ، خود را به زحمت انداخته و عبادتی انجام دهد، هرگز مورد قبول خدا نبوده و او در تحیّر و گمراهی است.

همان گونه که اگر کسی بدون ابلاغ و نمایندگی، اجناسی را برای اداره‌ای خریداری کند، هرگز از طرف مسئولین پذیرفته نخواهد شد.

آری در اسلام به مسئله انگیزه و هدف و رهبری و پیروی اصالت داده شده و اهمیّت فوق العاده دارد.

با نگاهی اجمالی به چهار دلیل فوق، می‌توان دریافت که رهبری در اسلام جزو اصول دین است نه فروع دین و اصل امامت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛

توحید که اولین اصل دین است، زمانی نمادین می‌شود که حاکم جامعه، امام معصوم باشد وگرنه به جای توحید، شرک و طاغوت سبز می‌شوند. نبوّت و شریعت زمانی پابرجا می‌ماند که رهبری معصوم آن را حفظ کند وگرنه با خرافات و تحریف و بدعت و سلیقه‌های شخصی آمیخته شده و وحی از اعتبار می‌افتد.

اصولاً جامعه بدون قانون و رهبر حقّ، مساوی با جنگل است و هر یک از قانون و رهبر مکمّل یکدیگر و جدایی ناپذیرند.

شناخت و توجه به معاد و آشنائی با مسائل ملکوتی آن، جز از طریق امام معصوم ممکن نیست.

امامت است که به نماز جان می‌دهد، به حج و روزه جهت می‌دهد، به جهاد مشروعیّت می‌دهد و فرائض الهی را احیا می‌کند. امام همانند کارخانه برق به همه لامپ‌ها نور و روشنایی می‌دهد.

آری مسئله رهبری و امامت و نقش آن در نظام جامعه اسلامی و حفظ و استقرار قانون جای هیچ گونه تردید و گفتگوئی نیست.

توحید و امامت، دو قلعه مستحکم الهی

هنگامی که امام رضاعلیه السلام در حال گذر از شهر نیشابور بود، علاقمندان گرد آن حضرت را گرفته و تقاضای حدیثی کردند. امام حدیث معروف سلسلهٔ الذهب را که از پدر خود و پدرش از پدرش تا پیامبرعلیهم السلام و او از جبرئیل و او از خدای متعال شنیده بود، این چنین بیان فرمود:

»کلمهٔ لااله الاّ اللّه حِصنی فمَن دَخل حِصنی أمن من عذابی«

توحید قلعه محکم من است که هر در آن وارد شود، از عذاب من ایمن خواهد بود .

آنگاه امام فرمود:

»بشروطها و أنا من شروطها«(۱۰(

توحید با شروطش قلعه الهی است و من یکی از آن شروط هستم.

امام رضاعلیه السلام در اینجا میان توحید و امامت رابطه شرط و مشروط بر قرار نمود، همان رابطه‌ای که میان نماز و وضو است. یعنی بدون امامت پای توحید می‌لنگد و مادامی که توحید مطرح است رهبری معصوم هم مطرح است، آن هم رهبری زنده و شاهد.

در این حدیث امام رضاعلیه السلام توحید را قلعه مستحکم الهی دانست و در حدیثی دیگر، پیامبر گرامی، ولایتِ علی‌علیه السلام را قلعه ایمن از عذاب شمرد و فرمود: خداوند متعال می‌فرماید:

»ولایةُ علیّ بن ابیطالب حصنی فمَن دخل حصنی أمن مِن عذابی«(۱۱(

ولایت و پذیرش رهبری علی بن ابیطالب علیه السلام قلعه من است که هر که وارد آن شود، از عذاب من ایمن است

با توجّه به این دو روایت، توحید و ولایت دو قلعه محکم الهی هستند که در کنار هم و با هم مایه ایمنی از عذاب خدا می‌باشند.

نیاز به امام

به همان دلایلی که نیاز به پیامبر داریم، نیاز به امام هم داریم و ما پیش از این در کتاب نبوّت، در این زمینه دلائلی را بیان کردیم و اینک آنها را مرور می‌کنیم:

*آیا می‌توان قبول کرد که هدف از آفرینش انسان رشد و کمال و در مسیر خدا قرار گرفتن باشد ولی در این میان هادی و راه‌نمایی در کار نباشد؟!

*آیا می‌توان قبول کرد که انسان عاشق رسیدن به مقام والای انسانی باشد ولی در خارج چنین الگویی وجود نداشته باشد؟!

مگر نه این است که برای هر نیاز و احساس درونی یک واقعیّت خارجی و بیرونی وجود دارد که آن احساس را اشباع کند. اگر ما در درون احساس تشنگی می‌کنیم و نیاز به آب داریم، برای رفع آن نیاز آبی در خارج از بدن وجود دارد. حال چگونه قبول کنیم که علاقه به کمال و رسیدن به قله سعادت در انسان باشد، اما چیزی که پاسخ گوی این نیاز باشد در خارج از ذهن وجود نداشته باشد؟!

*چگونه می‌توان پذیرفت که میزبانی از مردم دعوت کند، ولی نشانی منزلش را ندهد و یا راهنمایی نفرستد، به خصوص در مواردی که بدون راهنما، راهیابی ممکن نیست و در مسیر مواردی وجود دارد که مهمان را به بیراهه و انحراف از منزل میزبان می‌کشاند. در اینجا بر میزبان لازم است تا راهنمایی با نام و نشانی روشن برای

مهمان بفرستد تا هم راه را به او بنماید و هم با برخورد با موارد انحرافی، او را به مقصد برساند.

*چگونه قبول کنیم که انسان در راه‌های ساده و محسوس زندگی نیاز به راهنما دارد، اما در پیمودن راه‌های سعادت و معنویّت و رسیدن به رشد واقعی که پیچیده‌تر و علم انسان در آن زمینه کمتر و وسوسه‌های شیطانی بیشتر است، نیاز به راهنما نداشته باشد.

*مگر نه آنست که حیواناتی که زندگی دسته جمعی دارند همچون زنبور عسل، برای خود ملکه‌ای را بطور غریزی پذیرفته‌اند.

در تاریخ سیاست‌ها و جنگ‌ها کدام موفقیّتی را سراغ داریم که نقش رهبر و فرمانده در آن نادیده گرفته شده باشد؟

جامعه بدون امام یعنی هرج و مرج و کدام عقل و وجدان آن را می‌پذیرد؟ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

»لابدّ للناس من امیر برٍّ کان او فاجرٍ«(۱۲(

وجود رهبر برای مردم ضروری است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار.

علاوه بر موارد فوق که میان نیاز به پیامبر و امام مشترک است، در خصوص نیاز به امام، دلایل دیگری نیز وجود دارد:

-1برای پیاده شدن دستورات الهی و حفظ احکام، قدرت و حکومت لازم است و قدرت و حکومت به امام و رهبری لایق نیاز دارد. مخصوصاً در موردی که دسترسی به پیامبر امکان نداشته و خاتمیّت حضرت محمدصلی الله علیه وآله را پذیرفته باشیم.

-2مگر می‌شود خدا برای مردمی پیامبر بفرستد و آن پیامبر با خون دل احکام و قوانینی بیاورد و بعد همه را رها کرده از دنیا برود؟ آیا این کار حکیمانه است؟ آیا رها کردن و رفتن با آن حرص و سوزی که از پیامبر سراغ داریم سازگار است؟!

راستی کسانی که می‌گویند پیامبر با آنهمه زحمت مکتب و امتی را بنیان گذاری کرد و رفت چگونه جواب حکمت خدا و سوز پیامبر را می‌دهند. کدام مقام مسئول اینقدر بی تفاوت مردم را رها می‌کند؟!

-3 اساساً دین و مکتب یا باید هماهنگ با خواسته‌های درونی و حوادث خارجی و به اصطلاح رشدآور و رشد دهنده و به روز باشد و یا باید فقط قوانینی مقطعی و خشک باشد که با مرور زمان به دست فراموشی سپرده شده و به اصطلاح ایستا باشد؟

اگر در کنار مکتب امامی با شرائط ویژه بود، مکتب از نوع اول و گرنه از نوع دوم خواهد بود و به همین دلیل امام رضاعلیه السلام می‌فرماید:

»اِنّ الامامۀ زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عزّ المؤمنین«

امامت و رهبری حقّ، زمام دین است و مایه نظام بخشیدن به مسلمانان و صلاح امور دنیوی و عزّت مؤمنین است.

»انّ الامامهٔ اُسُّ الاسلام النامی«(۱۳(

امامت، اساس اسلام رشد یافته است.

یعنی چیزی که بتواند همه احتیاجات فردی و اجتماعی و مادی و معنوی کاروان بشریّت را تأمین کند، تنها امامت است.

امام رضا علیه السلام با تعبیر «الاسلام النامی» به ما می‌فهماند که اسلام بدون امام نمو و رشدی ندارد و در معرض کهنگی و زوال است.

جامعه انسانی هر آن در معرض حوادثی است که اگر حکم الهی و دستور خدا با الهام از وحی و رهبری حق در کار نباشد، مردم آرامش خود را از دست می‌دهند و هر کدام راهی را می‌پیمایند و هرج و مرج به وجود می‌آید. لذا در کنار مکتب، وجود امام و رهبر ضروری است.

4- همان گونه که شنا در استخر نیاز به مربّی و ناجی دارد و گذر از دریا نیاز به کشتی و ناخدا، دنیا نیز چنانکه امام فرمود: دریای عمیق و پر تلاطم است، «الدنیا بحر عمیق»(۱۴) که به کشتی و کشتی‌بان نیاز دارد.

این با کدام منطق و حکمت سازگار است که خداوند، شناوران ناتوان و ناآشنا را در دریای پرخطر به حال خود رها کند!

5- همان گونه که خداوند در کشور تن فرمانروایی به نام عقل قرار داده تا به وسیله آن چشم و گوش و تمام اعضا از انحراف و خطا حفظ شوند، لازم است برای جامعه نیز امام و فرمانروایی قرار دهد تا دچار تغییر و انحراف و هرج و مرج نشده و به مقصد برسد.

آیا قرآن کافی نیست؟

سؤال: با وجود قرآن وکتاب آسمانی، دیگر چه نیازی به امام است؟

پاسخ: قرآن، کتاب قانون است و قانون به مفسّر و مجری نیاز دارد. در نظام امروز جهان نیز در کنار قوّه مقنّنه، قوّه مجریه و قضائیه وجود دارد، زیرا قانون به مجری و ضمانت اجرا نیاز دارد.

این نیاز در زمان پیامبر به دست او و پس از پیامبر توسط امامان به انجام می‌رسد.

علاوه بر آنکه جزئیّات همه چیز مثلاً تعداد رکعات نماز یا تعداد شوطهای طواف در قرآن ذکر نشده است و بسیاری از مطالب جزیی و مقطعی در قرآن وجود ندارد و پیامبر در زمان خود و امامان هر کدام در زمان خود، آنها را برای مردم بیان می‌کنند.

خود قرآن می‌فرماید: به سراغ پیامبر بروید و دستورات خود را از او بگیرید.

» ما آتاکم الرّسول فخُذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»(۱۵) آنچه را پیامبر بیان می‌کند، بگیرید و آن چه را نهی می‌کند، رها کنید.

این آیه دلیل آن است که پیروی از سنّت نبوی واجب است. زیرا پیروی از سنت پیامبر، پیروی از خداست .

»مَن یطع الرسول فقد اطاع اللّه»(۱۶) امامت و ولایت نیز پذیرش سنت پیامبر است.

اکنون به بررسی صفات و شرایط رهبر می‌پردازیم، ملاک و معیار انتخاب او را مورد گفتگو قرار دهیم و موارد عزل و نصب و راه شناخت رهبر حقّ از رهبر باطل را بازشناسی می کنیم.

الگو بودن امام

انسان برای رسیدن به کمال نیاز به الگو دارد و یکی از اصول تربیت، الگوسازی و استفاده از الگو می‌باشد. در واقع انسان اگر نمونه و مدلی نداشته باشد، سرگردان می‌شود.

امام، الگوی کاملی است که باید همه انسان‌ها سعی کنند مثل او شوند. امام مدل، نمونه و میزان است.

اگر الگوهای کامل و واقعی را پیش چشم خود مجسم نکنیم و به آنان عشق نورزیم، الگوهای کاذب و باطل با تبلیغات نابجا فراروی ما قرار خواهند گرفت و به آنان گرایش پیدا خواهیم نمود و ما را به سوی خود خواهند کشید.

قرآن، تنها آن قسمتی از داستان پیامبران را که می‌تواند برای دیگران الگو باشد بیان می کند. به نام همسر و تعداد فرزند و تاریخ تولد و وفات آنان کاری ندارد. یعنی هرگز قرآن قصد داستان‌سرایی ندارد بلکه هدفش الگو سازی است.

امام تنها راهنما نیست، بلکه امام است، تنها سرپرست نیست، بلکه امام است، یعنی کار و عبادت و خوردن و جنگیدن و سکوت و فریادش برای ما الگو و درس است.

امام به گفته‌ها و تئوری‌ها، عینیّت می‌بخشد.

امام طرح ذهنی اسلام را به حقیقت خارجی، تصوّر را به واقعیّت و خیال را به حقیقت تبدیل می کند و بیان می کند که اسلام تنها اسم بی‌مسمی نیست.

امام با آن صفات و افکار و اعمال همه‌جا و در همه وقت و برای همه افراد امام است، چنانکه ابراهیم‌علیه السلام اکنون نیز امام است.

چه جالب تعبیری است و چه نیکو مقامی است و چه زیبا لفظی است کلمه امام. این کلمه به قدری بار و محتوا دارد که هرگز لغات دیگر از قبیل معلم، مرشد، هادی، مبلغ، واعظ این همه معنا ندارد، زیرا همه لغات دلالت بر آموزش و ارشاد می کند نه حرکت و پیشوایی، ولی امام یعنی کسی که خود می‌رود و عملاً پیشواست و دیگران از او پیروی می کنند.

از بزرگ‌ترین راه‌های نفوذ استعمارگران ارائه الگوهای بد و دور کردن جوانان از امامان و الگوهای حقیقی است و شاید یکی از فلسفه‌های زیارت امامان نیز همین است که انسان هر گونه که هست، در برابر انسانی که باید باشد بایستد و فاصله‌ها و کمبودها را دریابد.

شاید یکی از فلسفه‌های عزاداری امام حسین علیه السلام نیز همین باشد که انسان بنشیند و صبر و پشتکار رهبران

خود را در احیای مکتب و ایثار آنان را بشنود و با خود مقایسه کند و بداند که چگونه باید زندگی کند و بمیرد و چه راهی را باید انتخاب نماید.

باز هم نقش امام

در زمانی که عمر خلیفه مسلمانان بود، جنگی میان مسلمانان و کفّار رخ داد و عمر می‌خواست شخصاً به جبهه رود. حضرت علی علیه السلام او را از این کار منع نمود و فرمود: اگر تو به جبهه بروی دشمن با خود می‌گوید که مسلمانان هر چه داشته بلخود آورده‌اند و دیگر قدرت ذخیره‌ای ندارند چون شخص اول حکومت هم آمده است و بدین وسیله ترس و وحشتی که باید از ما داشته باشند نخواهند داشت.

نقش الگوها در جامعه

قرآن زنان پیامبر را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

»یا نساء النبیّ من یأت منکنّ بفاحشة مبیّنة یضاعف لها العذاب ضعفین«(۲۱)

هر کدام از شما مرتکب خلافی آشکارا شوید، دو برابر سایر زنان عذاب می‌شوید.

این به خاطر آن است که زن پیامبر عملاً الگو و مدل سایر مردم است و نقش رهبری را ایفا می‌کند.

در حدیث می‌خوانیم» :یُغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل أن یغفر للعالم ذنب واحد«(۲۲) هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود قبل از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود.

آری انسان عالِم و دانشمند، در جامعه سرآمد و الگوی مردم است، لذا خطای او هم بزرگ به حساب می‌آید.

بزرگان گفته‌اند: گناه صغیره عالم و دانشمند، گناه کبیره به حساب می‌آید، زیرا عمل او در دیگران بیشتر اثرگذار است. اینکه می‌بینیم گناه بدعت گذار و کسانی که در جامعه پیشگام و برنامه‌ریز و پایه‌گذار انحراف هستند چند برابر سایرین است، به خاطر آن است که آنها نقش الگو و رهبری را دارند.

برگی از تاریخ

از امام هادی علیه السلام پرسیدند: چرا حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل هر که را زخمی می‌شد رها می‌کرد، ولی در جنگ صفین فرمان داد زخمی‌ها را هم بکشند؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ فرمود: در جنگ صفین رهبر مخالفان زنده بود و زخمی‌های فراری را دوباره جمع و کمبودها را جبران و ضعف‌ها را تقویت و بیماران را عیادت و دلجوئی می‌نمود و ریشه فساد در آب بود، (تا ریشه در آب است امید ثمری هست) و لذا برای خشکاندن ریشه فساد و پایان دادن به توطئه باید اثری باقی نگذارد، امّا در ماجرای جنگ جمل، پس از کشته شدن بزرگان دشمن مثل طلحه و زبیر و از هم پاشیده شدن فرمانده‌ی سپاه دشمن، امید و پناهگاهی برای فریب خوردگان فراری و زخمی‌ها نبود، لذا هر کدام زخمی

می‌شدند یا پا به فرار می گذاشتند، مورد تعقیب قرار نمی گرفتند.(۲۳(

از این ماجرا به خوبی می‌توان نقش رهبر را در جبهه باطل و تفاوت عکس‌العمل‌ها را در جبهه حق دریافت.

(1مفردات راغب.

(2سوره مائده آیه ۶۷.

(3علامه امینی در اوائل جلد یکم کتاب الغدیر، نام ۳۵۶ نفر از علمای اهل سنت که داستان غدیر را نقل کرده‌اند، ذکر نموده است.

(4تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۵.

(5وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۳.29 -

(6مستدرک، ج۱، ص۶۹ – ۷۵.

(7وسائل‌الشیعه، ج۱، ص۱۳.

(8بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۳۱.

(9کافی، ج۱، ص۳۷۵.

(10عیون الاخبار، ج۲، ص۱۳۵.

(11بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

(12نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰.

(13عیون الاخبار، ج۱، ص۲۱۶.

(14کافی، ج۱، ص ۱۵.

(15سوره حشر، آیه ۷.

(16سوره نساء، آیه ۸۰.

نشانه های امامت

از آنجا که مسئله امامت و رهبری و هدایت امت از اساسی‌ترین مسائل اسلام و زندگی مسلمانان است، قرآن و پیامبر گرامی نشانه‌هایی برای شناخت امام بیان فرموده‌اند که برای هر انسانی راه را از چاه روشن می‌نماید و ما فشرده‌ای از آنها را در اینجا بیان می کنیم:

انفاق در رکوع

شخص فقیری وارد مسجد پیامبر شد و از مردم درخواست کمک کرد، اما کسی به او اعتنائی ننمود. فقیر با صدای بلند گفت: خدایا! تو شاهد باش که مردم چیزی به من ندادند و مرا محروم کردند.

حضرت علی که در حال رکوع نماز بود، به فقیر اشاره‌ای کرد و همین که او جلو آمد، حضرت انگشتر خود را به او عطا کرد. آیه نازل شد که همانا ولیّ شما خدا و پیامبر و آن کسی است که در حال رکوع انگشتر خود را به فقیر داد. (۴۲(

البتّه بیان جریان اهدای انگشتر در قرآن، برای معرّفی آن شخصی است که در کنار خدا و رسول حق سرپرستی امت را دارد وگرنه انگشتر دادن در حال رکوع به تنهائی نمی‌تواند مقام امامت را ثابت کند. مقام امامت طبق معیارهای الهی برای حضرت علی علیه السلام ثابت است، ولی نشانه همه فهم برای معرفی او، این عمل است.

ماجرای غدیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مدت بیست و سه سال به رسالت مشغول بود که مجموع ایام رسالت آن حضرت، هشت هزار و سیصد و نود و پنج روز می‌شود. از جمله آیاتی که بر پیامبر نازل شد این آیه بود:

» الیوم یئس الّذین کفروا من دینکم» امروز کفار از شما مأیوس شدند.

» الیوم اکملتُ لکم دینکم» امروز دین شما را کامل کردم.

» و اتممت علیکم نعمتی» و امروز نعمت‌های خود را بر شما تمام کردم.

» و رضیت لکم الاسلام دیناً»(۴۳) امروز اسلام را برای شما به عنوان یک دین پذیرفتم.

حال به ایام رسالت آن حضرت بر می‌گردیم تا ببینیم کدام روز اوصاف فوق را دارا می‌باشد .آنچه مسلم است آن روز از روزهای عادّی نیست، بلکه یک روز بسیار حساس و مهمی است.

آن روز کدام است:

آیا روز اول بعثت است؟

هرگز، زیرا روز اول نه دین کامل شده و نه کفار مأیوس و نه....

آیا روز تبلیغ علنی است که پیامبر بعد از سه سال فعالیّت مخفیانه، به فرمان خدا مأمور شد دعوت خود را آشکار کند؟

هرگز، زیرا آن روز نیز اول کار است و هنوز تبلیغی نشده است.

آیا روز هجرت پیامبرصلی الله علیه وآله از مکه به مدینه یا روز تولّد فاطمه‌علیها السلام روز اعطای کوثر به پیامبر و یا روز پیروزی در جنگ بدر است؟

هرگز، زیرا سال‌ها بعد از هجرت و تولد فاطمه علیه السلام و جنگ بدر، آیات و دستوراتی نازل می‌شد بنابراین نمی‌توان آن روزها را روز کمال دین دانست.

آیا روز فتح مکه در سال هشتم هجرت است؟

هرگز، زیرا در فتح مکه، تنها کفار مکه مأیوس شدند نه همه کفار، علاوه بر آنکه از سال هشتم تا سال دهم که پیامبر رحلت فرمود، آیات دیگری نیز نازل شد و لذا نمی‌توان سال هشتم یا نهم را سال کمال دین و تمام نعمت

دانست.

آیا ممکن است آن روز، روز عرفه‌ای باشد که پیامبر با مردم مشغول انجام مراسم حج بود؟

هرگز، زیرا انجام مراسم حج جزئی از دین است نه تمام دین و حال آنکه قرآن می‌فرماید امروز تمام دین شما کامل شد.

پس کدام روز است؟

پس از بررسی روزهای مهم حیات پیامبر، خصوصاً روزهای آخر عمر شریف حضرت، به روز هجدهم ذی‌الحجّهٔ که هشت روز بعد از عید قربان است برخورد می‌کنیم که پیامبر در سال آخر عمر خود هنگام برگشت از مراسم حج، به منطقه غدیر خم رسیدند که حاجیان در آنجا از هم جدا می‌شدند و اهل هر منطقه‌ای به سوی سرزمین خود) یمن، مدینه، عراق و حبشه) باز می‌گشت. در این هنگام دستور نصب حضرت علی به جانشینی پیامبر از سوی خداوند نازل شد و پیامبر با تشریفات آن را ابلاغ کردند و آیه فوق نازل شد که:

-1امروز کفار مأیوس شدند، زیرا تهمت‌های (شاعر، ساحر و مجنون) کفار نتوانست کاری کند و جنگ‌های بدر و خیبر و خندق هم به سود اسلام تمام شد. تنها روزنه امید کفار مرگ پیامبر بود و پیش خود می‌گفتند که پیامبر فرزند پسر ندارد و جانشین هم که تعیین نکرده، پس با مرگ او چراغ دین خاموش می‌شود.

اما همین که دیدند جانشینی همچون علی علیه السلام که از هر فرزندی لایق‌تر است منصوب شد، روزنه امید کفار بسته شد. آری آن روز کفار مأیوس شدند.

-2امروز دین کامل شد، چون در کنار قانون، حاکم آمد. در کنار دستور، مجری نصب شد. در کنار طرح، الگو معرفی شد و برای ادامه حرکت ماشین اسلام راننده معین شد.

آری دین بی رهبر همچون داروی بی پزشک نمی‌تواند کامل باشد.

-3امروز نعمت‌های الهی درباره شما مسلمانان به مرحله اتمام رسید. اگر تمام نعمت‌ها باشد منهای نعمت رهبری، کار ناقص است. چون رهبر است که با هدایت خود باعث می‌شود مردم نعمت‌ه‌ای الهی را در مسیر واقعی خود قرار دهند.

-4امروز که شما دارای قانون و حاکم هر دو شدید، اسلام با تمام ابعادش کامل ومن چنین مکتبی را برای شما می‌پسندم.

بحث ما درباره نحوه معرفی و بیان نشانه‌های امام است و دیدیم که قرآن چگونه با بیان لطیف و حکیمانه خود به این مهم می‌پردازد، در اینجا سخن را کوتاه و به سراغ تلاش‌های رسول اکرم می‌رویم که چگونه حضرت برای معرفی مقام رهبری تلاش می‌فرمود.

صفات امام

برای آشنایی با صفات امام، به صورت گذرا و کوتاه صفاتی را بیان می‌کنیم. البتّه نیاز به یادآوری نیست که صفات امام همان صفات پیامبر است. اینک به برخی از آن صفات اشاره می کنیم.

عصمت

عصمت یعنی آنکه انسان نه تنها گناه نکند بلکه در فکر گناه هم نباشد. ما در برخی گناهان حالت عصمت داریم، زیرا تاکنون مرتکب آن نشده‌ایم و فکر آن را هم نکرده‌ایم؛ نظیر عریان به کوچه و بازار رفتن، خودکشی و یا کشتن دیگران.

همان گونه که ما در بسیاری گناهان به خاطر علم و آگاهی که به زشتی و پستی و بد عاقبتی آن داریم هرگز به فکر انجام آن نیستیم، امام هم به خاطر علم و یقینی که به ناپسندی همه گناهان چنین حالتی دارد، هرگز گرد آن نمی‌رود.

لزوم عصمت امام از خطا و نسیان نیز به جهت آن است که ما معمولاً در رفتار و منش خود دچار خطا و اشتباه می‌شویم، پس نیاز به یک امام معصوم داریم تا به او مراجعه کرده و حقیقت را بازشناسیم و او ما را حفظ کند . بنابراین او نباید خطا کار باشد .

سؤال: اگر امام معصوم است، پس سبب این همه گریه و زاری و توبه و انابه که از امامان نقل شده چیست؟

پاسخ: اگر در تاریکی شب، وارد یک انبار بزرگ شدید و در دست شما تنها یک چراغ قوّه بود، شما اشیای بزرگ را براحتی می‌بینید، اما چیزهای کوچک را به دلیل نور کم نمی‌بینید. حال اگر نورافکنی قوی در اختیار شما باشد، حتی چیزهای بسیار ریز روی زمین را می‌بینید.

کسانی که نور ایمانشان کم است، فقط گناهان بزرگ را می‌بینند و بسیاری از گناهان دیگر را نمی‌بینند و یا اهمیّتی به آن نمی‌دهند، امّا کسانی که دارای نور ایمان قوی هستند، چیزهای به ظاهر بی‌اهمیّت و ناچیز را هم می‌بینند.

گریه و انابه انبیا و امامان به خاطر آن بود که نور ایمانشان بسیار زیاد بود و خود را در محضر خدا می‌دیدند. لذا حتی امور عادی دنیوی که گناه نیست امّا مایه غفلت می‌شود، در نزد آنان گناه بوده و به خاطر آن گریه می‌کردند.

چنانکه اگر بنده در خانه سرفه کنم ، برای سرفه کردن از کسی عذرخواهی نمی‌کنم ، اما به هنگام ضبط برنامه تلویزیون و پشت تریبون، اگر یک سرفه کنم، فوراً معذرت خواهی می‌کنم. مگر با سرفه کردن مرتکب گناهی شده‌ام که عذرخواهی می‌کنم؟ خیر، بلکه چون مردم را حاضر و خود را در محضر مردم می‌بینم چنین می‌کنم. آری کسی که خود را در محضر خدا بداند، از کارهایی که گناه هم نیست، عذر خواهی می‌کند.

سعه صدر

امام باید سعه صدر داشته باشد، زیرا زودرنجی و کم‌حوصلگی با اداره و رشد و هدایت جامعه سازگار نیست. حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «آلة الریاسة سعة الصدر»(۶۰) روح بزرگ، لازمه ریاست است.

هنگامی که خداوند حضرت موسی‌علیه السلام را برای هدایت مردم برگزید، آن حضرت از خدا چند چیز درخواست نمود که اولین آنها سعه صدر و ظرفیّت داشتن بود: «ربّ اشرح لی صدری»(۶۱) خدایا سینه‌ای گشاده و روحی بلند به من مرحمت فرما تا بتوانم در برابر تمام حوادث بردبار باشم.

پیامبر اسلام با شرح صدری که داشت در روز فتح مکه که مسلمانان می‌خواستند از مشرکان انتقام آزار و شکنجه‌های آنان را بگیرند، فرمود: امروز، روز رحمت است نه انتقام.

امام حسن علیه السلام در برخورد با جسارت‌های مرد شامی و شنیدن آن همه فحش و ناسزا، با گشاده‌رویی و بدون کم‌ترین ناراحتی به او فرمود: علّت ناراحتی تو چیست؟ اگر نیازمندی، بی‌نیازت کنم و به قدری به او لطف و مهربانی نمود که مرد شامی شرمنده شد و گفت: خدا بهتر می‌داند که چه کسی را رهبر مردم قرار دهد.

در تاریخ و سیره هریک از امامان معصوم، سعه صدر آن بزرگواران در برخورد با معاندان و مخالفان به چشم می‌خورد و حتی خود دشمنان به آن اعتراف نموده‌اند.

عدالت

عدالت‌خواهی در فطرت همه انسان‌ها نهفته است و امام باید نمونه بارز آن باشد. ما در بخش عدالت اجتماعی کتاب عدل، نمونه‌های جالبی را پیرامون عدالت حضرت علی علیه السلام بیان کردیم و در اینجا به چند نمونه دیگر اشاره می‌کنیم.

1- امام علیه السلام طی نامه‌ای به یکی از فرماندهان خود چنین هشدار داد: به خدا سوگند، اگر اطلاع پیدا کنم که تو در بیت‌المال، کم یا زیاد خیانت کرده‌ای آنچنان بر تو سخت می‌گیرم که موءایت بریزد، کمرت خم شود و اعتبار اجتماعی خود را از دست بدهی.(۶۲)

2- به مالک اشتر چنین دستور می‌دهد که باید برای دورترین نقاط کشور، همان مقدار سهم باشد که برای نزدیک‌ترین آنها به مرکز حکومت است. «فان للاقصی منهم مثل الذی للادنی»(۶۳)

3-درباره قصاص قاتل خود ابن ملجم فرمود: بعد از شهادتم جز او مزاحم دیگری نشوند و کس دیگری را نکشند.«لا یقتلنّ بی الاّ قاتلی»(۶۴) حتی فرمود همان گونه که او یک ضربت به من زده شما هم یک ضربت به او بزنید و دقت کنید که از مرز عدالت تجاوز نکنید.

4-در ماجرای حدّی که به دست قنبر انجام شد، چون او سه شلاق بیشتر زد، امام علیه السلام با رعایت عدالت همان سه شلاق را به قنبر پس زد.(۶۵)

5- امام علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه را به من بدهند تا به مورچه‌ای ظلم کنم و پوست جوی را از دهان او بگیرم این کار را نخواهم کرد.(۶۶)

6-به امام اطلاع دادند که زینت یک زن غیر مسلمان به ظلم از او گرفته شده و در جامعه اسلامی امنیّت او سلب شده است، آن حضرت به قدری ناراحت شدند که فرمودند: اگر مسلمان از این غصّه حادثه بمیرد جا دارد.(۶۷)

دوری از هوی و هوس

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هیهات ان یغلبنی هوای»(۶۸) چه دور است که هوسهای من بر من غالب شود و مرا از مسیر حق وعدالت دور کند.

امام صادق از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که شرایط امامت چند چیز است، از جمله اینکه «لا یلهو بشیء من امر الدنیا»(۶۹) مسائل مادی و دنیوی او را سرگرم و مشغول نکند.

شجاعت

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:«و ما اُهدّدُ بالحرب»(۷۰) تاکنون جنگی مرا نترسانیده و در روحم اثر نگذاشته است.

امام صادق از حضرت علی‌علیه السلام نقل می کند که: امام باید شجاع‌ترین مردم باشد.(۷۱)

در حدیث دیگر می‌خوانیم: امام نباید ترسو باشد.(۷۲) بلکه باید مسئله مرگ و شهادت برای او حل شده باشد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: به خدا خدا سوگند! به مرگ آن چنان علاقه‌ای دارم که طفل به پستان مادر ندارد.(۷۳)

فضلیت و سابقه نیک

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

»متی کنتم یا معاویةُ ساسةَ الرّعیةِ و وُلاةَ امرِ الاُمّةِ بغیر قَدم سابق و لا شَرَف باسِق»(۷۴) ای معاویه! شما را به سیاست و زمامداری مردم چکار؟ تو که نه دارای سابقه خوبی هستی و نه شرف و فضیلت بلندی داری.

آری امام نباید کوچک‌ترین سابقه سوئی داشته باشد.

حکم طبق کتاب خدا

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «فلعمری ما الامام الاّ الحاکم بالکتاب» به جانم سوگند که امام نیست، مگر کسی که طبق کتاب خدا حکم می کند.

آنگاه ادامه دادند: «الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذلک»(۷۵) امام باید به دین حق معتقد باشد و هوسهای خود را کنترل کند.

عطوفت و سیاست

امام رضاعلیه السلام درباره صفات امام چنین می‌فرماید:

»أشفق علیهم من آباءهم وامّهاتهم» نسبت به مردم از پدران و مادران آنها مهربان‌تر است.

»عالم بالسیاسهٔ «با تدبیر جامعه را اداره می‌کند.

»قائم بالریاسهٔ» از عهده مسئولیّت بزرگ الهی برمی‌آید.

»یکلّم الناس بکلّ لسان و لغهٔ»(۷۶) می‌تواند به هر زبان و لغتی با مردم سخن بگوید.

زهد و سادگی

یکی از صفات امام، زهد و بی‌علاقگی به دنیاست.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید» :واللّه ما کانت لی فی الخلافهٔ رغبهٔ»(۷۷) به خدا سوگند! من میل و رغبتی به خلافت ندارم.

و درباره لباس وصله‌دار خود می‌فرماید:

»واللّه لقد رَقَّعتُ مدرعتی هذه حتی استَحیَیتُ من راقعها»(۷۸)

به خدا سوگند! آن قدر این لباس را وصله زده‌ام که دیگر از وصله زننده آن خجالت می‌کشم که به او مراجعه کنم.

در جای دیگر می‌فرماید:

»انّ اللّه فَرَض علی ائمهٔ العدل ان یُقدّروا انفسهم بِضعَفَهِ الناس»(۷۹)

همانا خدا واجب کرده که امامان بر حق و عادل، زندگی خود را ساده بگیرند تا همگام با محرومان جامعه بوده و بدینوسیله تسکین و دلگرمی برای فقرا باشند.

حق‌گرایی و حق‌مداری

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: از هنگامی که حق به من معرفی شد تاکنون شک و تردیدی برای من پیدا نشده است. «ما شَککتُ فی الحق مذ اُریتُه»(۸۰)

و می‌فرماید :تاکنون نه خود گمراه شده‌ام و نه کسی به واسطه من گمراه شده است.«و لا ضَلَلتُ و لا ضُلَّ بی»(۸۱)

قاطعیّت در راه حق

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: من از قومی هستم که هرگز ملامت‌های ملامت کنندگان در آنها اثر نمی‌گذارد. «وانّی لَمِن قوم لا تاخذهم فی اللّه لومة لائم»(۸۲)

پیشگامی در کارها

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مَن نَصب نفسه للناس اماماً فلیبدء بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه»(۸۳)

کسی که خود را امام مردم قرار می‌دهد باید از خود شروع کند و روش تربیتی او عملی باشد قبل از آنکه از طریق زبان تربیت کند.

بی تکلّفی

خداوند به حضرت رسول صلی الله علیه وآله می‌فرماید: به مردم بگو: «و ما أنا من المتکلّفین»(۸۴) من اهل تکلّف و مشقّت نیستم و تصنّع در کارم نیست.

نشانه تکلّف آن است که انسان حاضر نیست دعوت افراد گمنام را بپذیرد یا از کار خلاف خود عذرخواهی کند یا چیزی را که نمی‌داند با شهامت بگوید نمی‌دانم یا جایی که لازم است مشورت کند.

کسی که اهل تکلّف است نسبت به کوچک‌ترها ظالم و نسبت به بزرگ‌ترها شخصیّت‌زده است. امّا امام بی‌تکلّف‌ترین و متواضع‌ترین افراد است.

هنگامی که مردم برای استقبال از حضرت علی علیه السلام به دنبال او می‌دویدند، حضرت آنان را منع کرد. همان گونه که پیامبر اجازه نمی‌داد مردم پیاده راه بروند در حالی که آن حضرت سواره هستند.

مدارا با مردم یک رهبر آسمانی برای تربیت مردم باید با آنان مدارا کند ولی مداهنه هرگز.

مدارا صرف نظر کردن از دنیا و مقام خود برای اصلاح دین یا دنیای مردم است، اما مداهنه صرف‌نظر کردن از برخی دستورات دین و مکتب، برای حفظ موقعیّت خود و رسیدن به مقام و دنیاست.

مدارا یعنی نسبت به افراد کم ظرفیّت و کج فهم و فراری، عفو و اغماض داشته باشیم تا جذب مکتب شوند، اما مداهنه یعنی با همه گروه‌ها کنار آمدن و سازش کردن برای حفظ موقعیّت خود.

مدارا از سعه صدر برمی‌خیزد، ولی مداهنه از ضعف و سودجوئی، مدارا کردن از عقل است و مداهنه از شیطنت.

امام باید اهل مدارا و عفو و تغافل و سعه صدر و گذشت باشد تا افرادی که به عللی نقطه ضعفی داشته‌اند، از پیروی او مأیوس نشوند و او همچون یوسف که برادران خطاکار خود را پس از پشیمانی توبیخ نکرد و فرمود: «لاتثریب علیکم الیوم»(۸۵) امام نیز بتواند مردم را زیر پوشش محبت خود به اسلام جذب کند.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «بعثتُ بمداراة الناس»(۸۶) من مبعوث شدم که با مردم مدارا کنم.
همچنین فرمود: «انّ اللّه امرنی بمداراة الناس کما امرنی باقامة الفرائض»(۸۷) خداوند به من امر کرده که با مردم مدارا کنم، همان گونه که امر نموده واجبات و نمازهای واجب را انجام دهم.
و در جای دیگر فرمودند:
» انّا معاشر الانبیاء اُمرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم»(۸۸) ما پیامبران مأموریّت داریم طبق عقل و فهم مردم با آنان سخن بگوئیم.

آگاهی از تاریخ گذشتگان

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین می‌فرماید: فرزندم! گرچه من عمر پیشینیان را نکرده‌ام ولی در زندگی و روش و اعمال آنان فکر کرده و در اخبار و تاریخ و آثار آنان سیر کرده و چنان آگاهی دارم که گویا همچون یکی از آنان شده‌ام.(۸۹(

رسیدگی به مشکلات مردم

حضرت علی علیه السلام بر اعمال و رفتار کارگزاران خود نظارت دقیقی داشتند و به گزارشها و شکایات مردمی ترتیب اثر داده و شخص مورد شکایت را احضار و مورد بازجوئی قرار می‌دادند. همچنین حساب مالی آنان را به دقت زیر نظر داشته و بارها به نمایندگان خود می‌فرمودند: «فارفع الی حسابک»(۹۰) حساب و عملکرد مالی خود را نزد من بیاور و آن را به من نشان بده.

صبر و خداباوری

یکی دیگر از صفات و شرائط امام پایداری در راه حقّ و داشتن یقین و باور صحیح است. قرآن در این باره می‌فرماید:
»وجعلنا منهم ائمّة یهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون»(۹۱(
از بنی اسرائیل افرادی را برای هدایت مردم برگزیدیم که اهل صبر و پشتکار بودند و آیات خدا را باور و یقین داشتند.
یقین، سرچشمه عصمت و پشتوانه تمام کمالات معنوی است.
اخلاص و دوری از مادیّات
حضرت علی علیه السلام در نامه به فرماندار آذربایجان می‌نویسد:
»انّ عملک لیس لک بطعمة و لکنه فی عنقک امانة»(۹۲(
همانا مقام تو برای تو یک امانت و مسئولیّت است، نه وسیله کسب و کار و ارتزاق و رفاه.

قرآن یکی از امتیازات انبیا را بی‌توقّعی آنان دانسته که پاداش زحمات خود را تنها از خدا می‌خواستند و هیچ انتظار مادّی از مردم نداشتند، چنانکه در سوره شعراء(۹۳) از قول حضرت نوح، هود، صالح، شعیب و لوطعلیهم السلام نقل می‌کند که گفتند: «أن اجری الاّ علی ربّ العالمین» ما جز پروردگار خود از دیگران اجر و پاداشی نمی‌خواهیم.

توانایی و علم سرآمد

امام باید لایق‌ترین و آگاه‌ترین مردم باشد.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

»انّ احقّ الناس بهذا الامر أقواهم علیه و أعلمهم بامر اللّه فیه«

همانا سزاوارترین مردم به امر امامت و رهبری امّت کسی است که از همه مردم نسبت به آن، هم قوی‌تر و لایق‌تر و هم نسبت به فرمان خدا درباره آن آگاه‌تر باشد.

آری هم توانایی و قدرت و هم علم و آگاهی دو شرط لازم برای امامت و رهبری مردم است.

امام در ادامه می‌فرماید:

»لایحمل هذا العلم الاّ اهل البصر و الصبر و العلم بمواقع الحق«(۹۴(

تنها کسی می‌تواند پرچم رهبری را حمل کند که اهل بصیرت و پایداری و علم و دانش باشد.

قرآن می‌فرماید: «أفمن یَهدی الی الحقّ أحقّ أن یتّبع أمّن لا یهدّی الاّ أن یُهدی»(۹۵) آیا کسی که به سوی حق راهنمایی می‌کند بهتر است پیشوا باشد یا کسی که خودش نیز سرگردان است و نیاز به راهنما دارد.

دوری از امتیازطلبی

امام در حقوق اجتماعی خود را با دیگران برابر و یکسان می‌داند و امتیاز خاصی را برای خود قائل نیست.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

» انّما أنا رجل منکم لی ما لکم و علیّ ما علیکم«(۹۶(

من یک نفر همانند شما و از خودتان هستم، هرچه برای شماست، برای من هم هست و هر چه بر عهده شماست، بر عهده من هم هست. یعنی همه از حقوق مساوی برخورداریم.

حفظ منافع اسلام نه منافع خود

با آنکه حضرت علی علیه السلام را از حق مسلم خود محروم کردند و او را از رهبری کنار زدند، امّا آن حضرت صبر کرده و می‌فرمود: اگر کار مسلمانان به خوبی حل شود من حرفی ندارم و ظلم بر خودم را تحمّل می‌کنم.(۹۷) به خدا سوگند اگر به خاطر تفرقه نبود غیر از این روش، راه دیگری را انتخاب می‌کردم و با قیام مسلحانه حقم را می‌گرفتم.(۹۸(

ابن عباس به حضرت علی علیه السلام فرمود: در شورای شش نفری عثمان شرکت نکنید، زیرا برنامه چنین طراحی شده که شما را حذف کنند. امام فرمود: چون دعوت شده‌ام می‌روم زیرا من از خلاف و تخلف بیزارم و میل ندارم جلسه به خاطر من منحل شود.

(42سوره مائده، آیه ۵۵.
(43سوره مائده، آیه ۳.
(60نهج البلاغه، حکمت.176
(61سوره طه، آیه ۲۵.
(62نهج‌البلاغه، نامه ۲۰.
(63نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.
(64نهج‌البلاغه، نامه
(47.65وسائل‌الشیعه، ج۲۹، ص۱۲۸.
(66نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.
(67نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷.
(68نهج‌البلاغه، نامه.45
(69بحارالانوار، ج ۲۵، ص۱۶۴.
(70نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲.
(71بحارالانوار، ج۲۵، ص۱۶۵.
(72بحارالانوار، ج۲۵، ص۱۷۲.
(73نهج‌البلاغه، خطبه ۵.
(74نهج البلاغه، نامه ۱۰.
(75بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۳۴.
(76کافی، ج۱، ص۲۰۱.
(77نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۵.
(78نهج‌البلاغه، خطبه.160
(79نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۵.
(80نهج‌البلاغه، حکمت ۱۸۴.
(81نهج‌البلاغه، حکمت ۱۸۵.
(82نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(83نهج‌البلاغه، حکمت،.73

(85سوره یوسف، آیه۹۲.

(86نهج‌الفصاحهٔ، حدیث۱۰۹۳.

(87نهج‌الفصاحه، حدیث۶۷۷.

(88کافی، ج۱، ص۲۳.

(91سوره سجده، آیه ۲۴.

(92نهج‌البلاغه، نامه ۵.

(93سوره شعراء، آیات ۱۰۹ تا ۱۸۰.

(94نهج‌البلاغه، خطبه.173

(95سوره یونس، آیه ۳۵.

(97سیری در نهج‌البلاغه، ص۱۸۲.

(98نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۹.ژ

جایگاه معاد

معاد، در عقل و فطرت هر انسانی جایگاه قابل توجّهی دارد، زیرا کیست که نپرسد و یا نخواهد بداند که آینده انسان و جهان چه می‌شود؟ پایان عمر و تلاش ما به کجا می‌رسد؟ نتیجه و هدف از زندگی چیست ؟ آری این سؤالها برای همه مطرح است.

در پاسخ به این سؤال‌ها دو جواب داریم:

الف: تمام ادیان الهی با استدلالی که در آینده بیان خواهیم کرد، آینده جهان و انسان و نتیجه کارها و تلاش او را بسیار روشن وامیدوار کننده و روح بخش می‌دانند، قرآن می گوید : «و أنّ اِلی ربّک المنتهَی» (۱) همانا نهایت و پایان به سوی پروردگارت می‌باشد.

ب: مکتب‌های مادّی، آینده جهان و انسان را بن‌بست، تاریک، فانی و نیستی می‌دانند و این دید بسیار خطرناک و یأس‌آور است، علاوه بر این چنین مکتب‌هایی هیچ گونه دلیل علمی هم برای عقیده خود ندارند.

قرآن دراین باره می‌فرماید: «و قالوا ما هِیَ الاّ حیاتُنَا الدُّنیا نَموتُ و نَحیی و ما یُهلکُنا الاّ الدّهر و ما لَهم بِذلکَ مِن عِلمٍ اِنْ هم الاّ یَظنُّون»(۲(

کسانی که ایمان به قیامت ندارند گفتند: زندگی جز همین چند روز دنیا نیست که ما هم در آن مرگ وحیاتی داریم وبعد هم روزگار ما را نابود می کند.

ولی این انکار و گفته‌ها روی علم و دلیل نیست، بلکه تنها یک سری وَهم و خیالی باطلی است که آنها دارند.

ریشه ها و زمینه های فطری

گرچه افرادی به زبان معاد را نمی‌پذیرند، ولی ناخودآگاه در عمق جان خود احساس ابدیّت برای انسان دارند و گاه وبیگاه از خود علامت‌هایی نشان می‌دهند که دلیل آن است که با وجود مرگ و پوسیده شدن جسم، حاضر نیستند انسانیّت و شخصیّت واقعی او را نابود و نیست شده بدانند. ما نمونه‌هایی از این علامت‌ها را در اینجا بیان می‌کنیم:

-1تمام منکران معاد به قبر نیاکان خود احترام می‌گذارند.

-2نام شخصیّت‌های مرده را بر روی خیابان‌ها و مؤسسات و مدارس و دانشگاه‌ها و... می‌گذارند.

-3همه آنها میل دارند که بعد از مرگ نامشان به نیکی برده شود.

-4نام نیاکان خود را روی فرزندان خود می‌گذارند.

- 5گاهی مردگان خود را مومیایی می‌کنند تا فاسد نشود.

اگر منکران معاد ، مرگ را نابودی انسان می‌دانند، این قبیل اعمال چه توجیهی دارد؟ و چون آنان مردن را نیستی و هیچ می‌دانند، پس به گفته خودشان احترام مرده یعنی احترام هیچ و نام مرده یعنی نام نیستی و چرا برای نیست و هیچ شده، مقبره می‌سازند و دسته‌گل روی قبر می‌گذارند و به نام مردگان نامگذاری می‌نمایند؟! آری اینها همه نشان می‌دهد که مخالفان معاد هم در دل یک نوع ایمانی (گرچه بسیار ضعیف (به بقای روح، انسانیّت و شخصیّت انسانی دارند که با مرگ از بین نمی‌رود. باز هم کمی توضیح دهیم:

راستی اگر مردن نابودی است، مومیایی کردن مردگان که در طول تاریخ بوده چه تفسیری دارد؟

اگر مرگ را نابودی می‌دانند، چرا اقوام و نسل‌ها نام نیاکان خود را روی فرزندان خود می‌گذارند و به آنان افتخار می‌کنند؟ و اگر کسی به قبر پدرشان بی‌احترامی کند، با او می‌جنگند و ساختمان‌های با عظمت بر قبر آن بنا می‌کنند و در فرقه‌هایی حتّی همراه مردگان خود، طلا، شمشیر و لباس دفن می‌کنند؟

آیا کسی حاضر است نام هیچ را روی فرزندش بگذارد؟ یا به خاطر لگدی که به قبر هیچ می‌خورد بجنگد؟ یا بر قبر هیچ ساختمان بسازد؟ یا با هیچ، طلا و شمشیر دفن کند؟ یا به نام هیچ، افتخار کند؟ آیا انسان حاضر است در برابر قبر هیچ، ادای احترام کند؟(۳(

آری، انسان از درون فطرت خود احساس بقا و جاودانگی می‌کند و یکی از وسائل تشویق را نام نیک در تاریخ می‌داند. این از یک سو و از سوی دیگر یکی از احساسات درونی انسان احساس غربت است، دنیا برای او تنگ است، با همسر، باغ و مسافرت هم موقّتاً خود را سرگرم می‌سازد، ولی پس از چندی باز از درون احساس کمبود می‌کند، همه وسائل رفاه هم او را سیر نمی‌کند، گاهی به فکر خودکشی می‌افتد، گاهی می‌پرسد هدف آفرینش چیست؟ چرامن هستم؟ تمام این وسوسه‌های درونی نشان می‌دهد که انسان احساس غربت می‌کند و این جهان با تمام گستردگیش برای او تنگ، جسم برای او قفس و دنیا برای او زندان است که این احساس نیز یکی از زمینه های ایمان به روزی است که در آنجا انسان سیر می‌شود و به تمام آرزوها و اهدافش می‌رسد، زیرا پاسخ

هر نیاز و احساس و وسوسه درونی در بیرون موجود است. مثلاًاحساس تشنگی با آب و احساس شهوت با زناشویی و احساس غربت هم با معاد پاسخ داده می‌شود.

مراحل وجود و هستی

برای اثبات هر وجود و موجودی سه شرط و مرحله لازم است:

الف: امکان شدن.

ب: دلائل وقوع.

ج: نبود مانع.

بنابراین بهتر است ببینیم اساساً معاد یک واقعیّت شدنی است یا نشدنی؟ یعنی آیا از نظر عقل محال نیست؟ و بعد از آنکه امکان آن برای ما روشن شد، دلیل معاد چیست؟ زیرا تنها ممکن بودن کافی نیست، بلکه هر کار ممکنی تا دلیل و علّت نداشته باشد واقع نمی‌شود، و در مرحله سوّم بحث دراین است که مانعی برای معاد نیست.

این سه شرط برای معاد نیز وجود دارد که به ترتیب بیان می‌کنیم:۳) مانند ادای احترام به قبر مائو و یا دسته گلهایی که بر سر قبر استالین‌ها می‌گذارند.

امکان معاد

در طول تاریخ، هیچ کس دلیل علمی برای نبودن معاد نیاورده است وتنها چیزی که مخالفان معاد زمزمه می‌کنندآن است که مگر می‌شود انسانِ مرده‌ای که ذرّاتش پوسیده و پخش شده است بار دیگر زنده شود؟ آیا این محال نیست؟

پاسخ عقل و قرآن آن است که بدون شک و تردید این کار شدنی است، زیرا هم در فکر قابل تصوّر است و هم دائماً در شبانه روز نمونه‌هایی از زنده‌شدن مردگان را به چشم خود می‌بینیم .

گرچه استدلال‌های ما از قرآن است، لیکن قرآن فکر و عقل ما را دعوت به اندیشه می‌کند و می‌گوید: آیا کسی که نمونه‌های کارش را هر روز و شب و در هر فصل و سال مشاهده می‌کنید، باز جایی برای استبعاد و انکار عمل و کاری از او وجود دارد؟!

امام جواد علیه السلام می‌فرماید :خوابیدن و بیدارشدن، بهترین نمونه‌ای است که مردن و زنده شدن را برای ما قابل درک می‌کند. آری مرگ یک خواب طولانی و شدیدی بیش نیست.

بهار و پائیز درختان، نمونه دیگری از زنده شدن و مردن گیاهان است، در سوره فاطر می‌خوانیم: خداست که بادها را می‌فرستد تا ابرها را برانگیزد و آنرا به شهرها و مناطق مرده روانه می‌کند و پس از باریدن، آن شهر مرده را زنده می‌کند، سپس می‌فرماید: «کذلِکَ النُّشور»(۱۲) یعنی زنده شدن مردگان هم مانند زنده‌شدن درختان و

گیاهان است.

در جای دیگر می‌فرماید» :و اَحیَینا بِهِ بَلدَةً مَیّتا کذلِکَ الخُروج»(۱۳) ما به واسطه باران شهر مرده را زنده کردیم، همچنین است خروج شما در قیامت.

بنابراین، نمونه‌های زنده شدن در آفرینش و جهان هستی هر روز و شب و هر سال و فصل پیش چشم ما می‌درخشد و مسأله زنده‌شدن مرده (با آن همه عظمت) را برای ما ساده و ممکن جلوه می‌دهد.

نمونه های دیگر برای امکان معاد

قرآن برای اثبات اینکه زنده شدن مردگان کار محالی نیست، نمونه‌های فراوانی را بیان می کند، از جمله:

الف: شخصی استخوان پوسیده‌ای را از دیوار کند و با فشار دست آن را پودر کرد (و با یک دنیا غرور و نِخوت) به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت :کیست که دوباره این استخوان پوسیده متلاشی شده را زنده کند؟

خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «قل یُحییهَا الّذی أنشَأها اوّلَ مَرّة»(۱۴) به او بگو: همان خدایی که مرتبه اوّل او را آفریده، بعد از متلاشی شدن هم می‌تواند دوباره آن را خلق کند.

اگر سازنده کالایی بگوید که من محصول کارخانه‌ام را باز کرده و دوباره بهم متّصل می کنم، سخن گزافی نگفته است، زیرا ساختن از باز کردن و دوباره بستن مهم‌تر است.

ب: حضرت عُزیر علیه السلام(۱۵) در سفری از کنار آبادی خراب شده‌ای عبور می کرد، از روی تعجّب (نه انکار) پرسید: چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده می کند؟! خداوند همانجا جان او را گرفت و بعد از صد سال زنده کرد و از او پرسید :چقدر در اینجا مانده‌ای؟ آن پیامبر گفت: یک روز یا نصف روز.

خداوند فرمود: تو صد سال است که اینجا هستی، به الاغی که سوارش بودی و غذایی که همراه داشتی نگاه کن و قدرت خدا را دریاب که چگونه الاغ، مرده و پوسیده و متلاشی شده، ولی غذایی که باید بعد از یکی دو روز فاسد شود، صد سال است که سالم نگاهداری شده است، حالا برای اینکه زنده‌شدن مردگان را با چشم خود ببینی نگاهی بهمین استخوان‌های پوسیده الاغ کن که در جلو چشم تو آنرا از زمین بلند و گوشت و پوست و روح را به او بر می گردانیم تا برای آیندگان نشانه ودرسی باشد.

آن حضرت زمانی که هم زنده شدن الاغ و سالم ماندن غذای صدساله را دید گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری قدرت دارد.(۱۶(

ج: حضرت ابراهیم علیه السلام از کنار دریایی می گذشت، لاشه‌ای را دید که گوشه‌ای از آن در دریا و قسمت دیگرش در خشکی قرار داشت و حیوانات دریایی و صحرایی و پرندگان بر سر آن ریخته و هر ذرّه‌ای از آن را یک نوع حیوانی می‌خورد، همین که این منظره را دید از خدا پرسید: روز قیامت چگونه مردگان را زنده می کنی؟ (در حالی که ذرّات این لاشه در دریا و صحرا و فضا پخش شده و هر قسمت بدنش جزو بدن حیوانی

گردیده است(

خداوند از ابراهیم پرسید: آیا ایمان به معاد و قدرت من نداری؟ گفت: چرا ولی با مشاهده عینی، آرامش دل پیدا می کنم.

آری، استدلال و منطق تنها مغز و فکر را آرام می‌کند، ولی تجربه و مشاهده دل را آرامش می‌بخشد.

خداوند به ابراهیم فرمود: چهار نوع پرنده را بگیر و پس از ذبح و کشتن، گوشتشان را در هم مخلوط کن و بر بالای چند کوه بگذار و سپس یک یک آن پرندگان را صدا کن و ببین چگونه ذرّات مخلوط، از هم جدا شده و در کنار هم قرار می گیرد و به شکل پرنده اوّل ساخته می‌شود .

حضرت ابراهیم علیه السلام خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ را گرفت و ذبح نمود و گوشتشان را کوبیده و در هم مخلوط کرد و بر سر ده کوه نهاد، سپس هر یک از آن پرنده‌ها را صدا زد، تمام ذرّات گوشت آنها که بر سر هر قله کوهی بود، بهم متّصل شد و در برابر چشمان او به صورت همان چهار پرنده کامل در آمدند.(۱۷(

آری، خداوند برای امثال حضرت ابراهیم که در کلاسهای ابتدایی و متوسطه قبول شده‌اند، مرحله بالاتری دارد و آنان را به آزمایشگاه‌های مخصوص خود در نظام هستی می‌برد، ولی برای کسانی امثال ما که از پلّه‌های اوّل هم بالا نرفته‌ایم، از مقام شهود، حضور، معراج، ملکوت و یقین خبری نیست.

بنابراین وسوسه منکران معاد در دو چیز است:

اوّل اینکه آیا می‌شود استخوان پوسیده زنده شود؟ «و قالوا ءاِذا کنّا عِظاماً و رُفاتًءانّا لَمبعوثون خَلقاً جَدیدا» (۱۸) می گویند: آیا هنگامی که ما استخوان‌های پوسیده و پراکنده‌ای شدیم، دگر بار آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!

دوّم اینکه بر فرض زنده شدن استخوان‌های پوسیده ممکن باشد، این کار توسّط چه کسی انجام خواهد گرفت؟ »فسیَقولونَ مَن یعُیدُنا قُلِ الّذی فَطَرکم اوّلَ مَرّۀ»(۱۹) می‌پرسند چه کسی دوباره ما را برمی گرداند؟ به آنها بگو: همان خدایی که بار اوّل شما را آفرید.

کسانی که اینقدر بهم پیوستن اجزای متلاشی مردگان و زنده شدن آنها را بعید می‌دانند، چرا در اصل آفرینش شکی ندارند؟ اصل آفرینش که از دوباره آفریدن مشکل‌تر است! اگر یک کارگر ساده خشت‌مال بگوید که من خشت خودم را خرد می‌کنم و دوباره از نو از همان خاک، خشت تازه‌ای می‌سازم، آیا اینقدر تعجّب می‌کنند؟! اگر کسی که هواپیما می‌سازد بگوید: من این هواپیما را باز می‌کنم و درهم می‌ریزم و دوباره می‌سازم، آیا باید در سخن او شک کرد؟ هرگز، زیرا بازکردن و بستن به مراتب از ساخت اوّل آسانتر است و کسی که کار مشکلی انجام داد، کار آسان‌تر را هم می‌تواند انجام دهد. (گرچه نزد خدا و قدرت بی‌نهایت او هیچ چیز مشکل نیست(.

به سراغ قرآن می‌رویم که در این زمینه می‌فرماید: او خدایی است که خلق و آفرینش را پدید آورد و سپس آن را باز می‌آورد و باز آوردن آسان‌تر است. «هُو الّذی یَبدؤا الخَلقَ ثمّ یُعیدُه و هُو اَهوَنُ عَلیه» (۲۰(

باز هم چند مثال ساده دیگر بیاوریم که چگونه از ذرّات پخش شده و بی‌جان، موجودی جاندار ساخته می‌شود:

-1گاو علف می‌خورد و از ذرّات علف شیر بیرون می‌آید.

-2انسان قطعه نانی میل می‌کند و از درون آن اشک، خون، استخوان، مو، ناخن و گوشت و... ساخته می‌شود.

-3بسیاری از پارچه‌ها از نخی است که از دل نفت بیرون کشیده شده است.

-4فلزی که ذوب می‌شود، کف‌های درون خود را خارج و بیرون می‌ریزد.

- 5مَشک دوغی را مکرر تکان می‌دهید، سپس ذرّات پخش شده چربی همه یکجا و بر روی آن جمع می‌شود.

چگونه قبول می‌کنید که دستگاه گوارش گاو بتواند شیر را از علف بیرون کشد، انسان بتواند نخ را از دل نفت بیرون آورد و شما بتوانید با حرکتی که به مشک می‌دهید ذرّات پخش‌شده چربی را جمع نمایید، امّا همین که می‌شنوید خدا زمین را حرکت می‌دهد؛ «اِذا زُلزِلَت الارضُ زِلزالَها»(۲۱) و ذرّات استخوان‌های پوسیده ما را از هر جایی که باشد یک جا جمع می‌کند، قبول نمی‌کنید؟

در پایان این بحث، چند آیه ساده و کوتاه است را متذکّر می‌شوم، از جمله:

» *کما بَدَأکم تَعُودون»(۲۲) همان گونه که شما را در آغاز پدیدآورد، زنده می‌کند.

» *و لَقَد عَلِمتُم النَشأةَ الأُولی فَلولا تَذَکّرون»(۲۳) ای منکران معاد! شما که به آفرینش نخستین آگاهی دارید، پس چرا پند نمی‌گیرید و باز لجاجت می‌کنید؟

» *فَلیَنظُرِ الانسانُ مِمّ خُلِق خُلِقَ من ماءٍ دافِق یَخرُجُ من بَین الصُّلبِ و التّرائِب اِنّه علی رَجعِه لَقادِر»(۲۴) باید انسان بنگرد که از چه خلق شده، از آبی جهنده آفریده شده که این آب جهنده از میان کمر و دنده‌ها بیرون می‌آید. آری، خدایی که شما را از چنین آبی آفرید از برگردانیدن انسان و دوباره زنده کردنش تواناست.

» *أَلَیس ذلِکَ بِقادرٍ علی أن یُحیِی المَوتی»(۲۵) آیا خدایی که شما را از نطفه آفرید، نمی‌تواند دوباره مردگان را زنده کند؟

» *أفَعَیِینا بِالخَلقِ الاوّلِ بل هم فی لَبسٍ من خَلقٍ جَدید»(۲۶) مگر ما از خلقت اول وامانده شدیم که آنها از خلقت جدید و دوباره در شک و شبهه افتاده‌اند.

» *أوَلَم یَروا انّ اللّه الّذی خَلَق السّمواتِ و الارضَ قادِرٌ علی أن یَخلُقَ مِثلَهم»(۲۷) آیا مشاهده نمی‌کنند خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، می‌تواند مثل این مردم را نیز بیافریند؟

» *أوَلا یَذکُر الانسان أنّا خَلقناه من قَبل و لم یَکُ شَیئا»(۲۸ (آیا کسی که معاد را باور ندارد به یاد ندارد که ما از اوّل او را آفریدیم در حالی که هیچ نبود؟

چون بنای این نوشتار بر فشرده‌گویی است، بنابراین از نمونه‌های دیگری که در قرآن آمده و از ماجراهایی نظیر داستان اصحاب کهف که بیدارشدن یک عدّه جوانمرد خداشناس بعد از ۳۰۹ سال خواب است، صرف‌نظر می‌کنیم.

دلائل معاد

گفتیم که برای باور به وقوع هر امری و هر کارشدنی سه مرحله لازم است: اوّل امکان شدن آن است که توضیح دادیم.

دوّمین مرحله علّتِ شدن و یا دلائل معاد است، زیرا تنها امکان زنده‌شدن کافی نیست. مثلاً انسان بسیاری از کارها را انجام می‌دهد و امکان انجام دادن آن را دارد، لیکن دلیلی هم می‌خواهد. آری آب خوردن برای همه ما امکان دارد امّا تا تشنگی نباشد آن را نمی‌آشامیم، حرف زدن، راه رفتن و سایر کارها، انجام همه آنها برای ما امکان دارد، امّا تا علّت و دلیلی نباشد انجام نمی‌دهیم.

بنابراین هر کار ممکنی غیر امکان آن، دلیل هم می‌خواهد. ما در اینجا به خواست خداوند دلائل معاد را فشرده و ساده بیان می‌کنیم، زیرا در این زمینه مفصلاً کتاب‌هایی نوشته شده که خداوند به نویسندگان و خوانندگان آنها اجر بزرگ عطا فرماید.

برای معاد دلائل محکمی می‌توان بیان کرد که هم عقل و هم قرآن آن را تأیید فرموده باشد و ما تنها به دو دلیل اکتفا می‌کنیم: یکی عدل خداوند و دیگری حکمت خداوند.

دلیل اوّل معاد: عدل خدا

در قرآن آیات فراوانی به چشم می‌خورد که از عقل‌ها و وجدان‌ها سؤال می‌کند که آیا خوبان وبدان با هم مساوی هستند و هیچ تفاوتی نخواهند داشت؟

» أم نَجعَلُ الّذینَ آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحاتِ کالمفسِدینَ فِی الارض أم نَجعَل المتّقین کالفُجّار»(۲۹) آیا مؤمنین وکسانی که عمل شایسته انجام داده‌اند مانند مفسدین قرار داده‌ایم و آیا متّقین را همچون فجّار و جنایتکاران یکسان قرار می‌دهیم؟!

در جای دیگر می‌خوانیم: «أفَنَجعلُ المسلِمینَ کالمُجرِمین»(۳۰) آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان قرار می‌دهیم؟!

»أفَمَن کان مؤمِناً کمَن کانَ فاسِقاً لایَستَوون»(۳۱ (آیا مؤمن و فاسق یکسانند؟! هرگز چنین نیست.

»أم حَسِبَ الّذینَ اجْتَرِحوا السّیئاتِ أن نَجعلهم کالّذین آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحات»(۳۲) آیا گناهکاران گمان دارند که ما آنها را همچون مؤمنین و کسانی که عمل صالح انجام داده‌اند قرار می‌دهیم؟

چون خداوند عادل است باید معاد و حسابرسی باشد و چون دنیا محدود است باید معاد باشد واگر قیامت نباشد به عدالت خداوند ضرر می‌زند.

توضیح آنکه مردم در برابر فرمان‌های خدا و انبیا دو دسته هستند: عدّه‌ای موافق و گروهی مخالف. قرآن نیز در بیان این حقیقت می‌فرماید: «فَمِنکُم کافِرٌ و مِنکُم مؤمن»(۳۳) بعضی از شما ایمان آورده‌اید و گروهی هم کافر شدید.

از سوی دیگر در دنیا یا جزای واقعی اعمال نیست و یا به ندرت گوشمالی‌هایی جزئی به چشم می‌خورد، که اگر باشد به اندازه متعادل نیست و دیر یا زود خوبان و بدان از دنیا می‌روند و اگر حساب و جزایی در جای دیگر مثل قیامت در کار نباشد و با مردن همه نابود شوند، پس عدالت خدا چه می‌شود؟ آری چون خداوند عادل است و در دنیا هم جزای کافی نیست، پس باید در سرای دیگر جزا و پاداش باشد.

(1سوره نجم، آیه ۴۲.

(2سوره جاثیه، آیه۲۴.

(12سوره فاطر، آیه.9

(13سوره ق، آیه ۱۱.

(14سوره یس، آیه ۷۸ تا ۷۹.

(15بعضی نام آن پیامبر را چیزی دیگری گفته‌اند، ولی معروف همان عُزیر است.

(16سوره بقره، آیه.259

(17سوره بقره، آیه ۲۶۰.

(18سوره اسراء، آیه ۴۹.

(19سوره اسراء، آیه ۵۱.

(20سوره روم، آیه۲۷.

(21سوره زلزال، آیه ۱ تا ۲.

(22سوره اعراف، آیه۲۹.

(23سوره واقعه، آیه ۶۲.

(24سوره طارق، آیه ۵ تا ۸.

(25سوره قیامت، آیه۴۰.

(26سوره ق، آیه ۱۵.

(27سوره اسراء، آیه۹۹.

(28سوره مریم، آیه ۶۷.

(29سوره ص، آیه۲۸.

(30سورهقلم، آیه۳۵.

(31سوره سجده، آیه۱۸.

(32سوره جاثیه، آیه۲۱.

(33سوره تغابن، آیه.2

حکمت خدا

تاکنون عدل خدا را به عنوان اوّلین دلیل معاد بیان کردیم و اکنون دلیل دیگری را مطرح می‌کنیم و آن اینکه اگر قیامتی نباشد اصل آفرینش انسان و جهان لغو و بیهوده و خلاف حکمت الهی است.

فرض کنید: شخصی انواع غذاهای لذیذ، آن هم به تعداد حساب شده‌ای را با توجّه خاصّی و بر اساس مهر و لطفی که نسبت به مهمانان عزیزیش دارد تهیه نماید و انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را در فضای مناسب و زیر سقفی زیبا با مسئولینی برای پذیرایی آماده کند و افراد بسیاری را به عنوان تدبیر و نظارت و حفاظت بر این مهمانان قرار دهد، لیکن بعد از همه این تشریفات، مهمانانی وحشی همچون گرگ‌ها، گربه‌ها و موش‌ها وارد این فضا شوند و بر سر این سفره به جان هم افتند و هم خودشان و هم سفره را بهم بریزند و آنگاه صاحب‌خانه سفره را جمع نماید، راستی این مهمانی چه تحلیلی می‌تواند داشته باشد؟

آری، اگر معاد نباشد کار خدا به مراتب از این نوع پذیرایی و سفره‌چینی بیهوده‌تر است، زیرا خداوند نیز سفره‌ای به اندازه جهان هستی پیش روی انسان گسترده است، سفره‌ای نو وابتکاری که اختراع‌کننده آن خوداوست؛» بَدِیعُ السّمواتِ و الأرض»(۵۳)

سفره‌ای بس نیکو و زیبا؛ «أَلّذی أحسَنَ کلّ شَی خَلقه»(۵۴)

سفره‌ای حساب شده و با اندازه‌گیری دقیق؛ «و کلّ شَی عنده بِمقدار»(۵۵)

سفره‌ای بر اساس لطف و رحمت خداوند؛ «کَتَبَ علی نَفسِهِ الرّحمَهٔ»(۵۶) او لطف و رحمت را بر خود حتمی نموده است.

سفره‌ای پر از انواع نعمت ها؛ «خَلَقَ لَکم ما فِی الأرضِ جَمعیا»(۵۷) آن هم نعمت‌های دل پسند و لذیذ؛» وَ رَزَقناهُم مِنَ الطّیّبات»(۵۸)

سفره‌ای زیر سقف و ستارگانی زیبا؛ «اِنّا زَیّنّا السّماءَ الدّنیا بِزِینَهٔ الکَواکِب»(۵۹)

سفره‌ای با کارگردانان بسیار که مسئول تقسیم و تدبیر ه‌ستند؛ «فَالمقَسّماتِ اَمرا»(۶۰)، «فَالمُدبّراتِ اَمرا»(۶۱)

سفره‌ای همراه با پزشکی دلسوز. حضرت علی‌علیه السلام فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله پزشکی بود که چنان علاقه و سوزی نسبت به مردم داشت که خودش می‌گشت و مریضان را پیدا می‌کرد و آنها را مداوا می‌فرمود.(۶۲)

آیا می‌توان قبول کرد که خدای حکیم چنین سفره‌ای با آن همه ویژگی‌ها برای نسل بشر گسترانیده باشد، ولی مردم بدون مراعات برنامه‌های آن، گروهی ظالم و در رفاه و آزاد و گروه دیگری در بند و فقیر و مظلوم باشند و پس از چند روزی همه مرده و بساط سفره بر چیده شود و همه چیز خاتمه پیدا نماید؟ آیا این کار از چنان حکیمی انتظار می‌رود؟!

خدایا! تو از هرگونه کار بیهود و عیبی پاک و منزّه هستی، هرگز این آفرینش را پوچ و باطل نیافریدی. «رَبّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلا سُبحانَک»(۶۳)

آیا در قرآن که حدود صد مرتبه خدا را به «حکیم» توصیف فرموده است و نشانه‌های حکمت او را در همه جا مشاهده می‌کنیم مانند: مژه‌های چشم، گودی کف پا، مِهر مادر، قدرت مکیدن طفل، تناسب آب شور با چشم و آب شیرین با دهان، تنفّس اکسیژن در انسان و تنفّس کربن در گیاهان، تناسب امواج با گوش و نور با چشم و خوردنی‌ها با دستگاه گوارش، حرکت آرام زمین و تأمین تمام نیازمندی‌های انسان و نعمت‌های فراوانی که به گفته قرآن اگر بخواهیم به شماره در آوریم قدرت آن را نداریم، جهانی پر از اسرار که حتّی دانشمندان مادّی برای فهمیدن یک سرّ آن تمام عمر خود را صرف می‌نماید و شاید هم تا پایان عمر نفهمند، آیا این جهان با آن همه دقّت، استحکام، لطافت، نظم و نظارت، برای چند روز زندگی و سپس پوچ شدن است؟!

آیا می‌توان باور کرد که خداوند حکیم این جهان را پس از چندی بدون جهت و بدون تبدیل آن به عالم باعظمت آخرت، با زلزله، قارعه و انفجار همه را خراب نماید؟

اگر معادی نباشد کار خدا این است که از خاک گندم و از گندم نطفه و از نطفه طفل و سپس جوان نیرومند وپس از چندی به صورت انسان سالخورده و سپس مرده و پوسیده و آنگاه خاک شود. راستی اگر بناست بعد از این همه تغییر و تحوّل ما خاک شویم و معادی هم نباشد، مگر از اوّل ما خاک نبودیم آیا این خلقت و برنامه، بازی و عَبَث نیست؟

آیا این آسمان، زمین، دریا، خورشید، گیاهان و حیوانات، برای انسان و انسان برای مردن و پوچ شدن کار صحیحی است؟

آیا اگر معاد نباشد معنای زندگی، جز میلیون‌ها لیتر آب را بول کردن و خروارها تن غذا را کود کردن چیز دیگری است؟ حالا یا پای شمع و روی الاغ و یا سوار ماشین و زیر برق، در اصل زندگی فرقی ندارد.

راستی اگر بعد از آن همه کار و شعار و فریادِ خوراک، پوشاک و مسکن برای زندگی، بعد هیچ و پوچ شدن باشد که اعتقاد مارکسیست است، آیا بهتر نیست انسان‌ها قبل از آنکه آن همه زحمت بکشند، دست به خودکشی بزنند؟ تعمیر ماشینی که به سوی نابودی و سقوط در درّه است، چه سود؟

هنگامی که بناست ما با مردن هیچ شویم، چرا این همه زحمت بکشیم؟

راستی جوانی که چند روز دیگر می‌میرد، آیا اگر به فکر حنا بستن و آرایش و اتو کردن لباس خود باشد مسخره نیست؟

اگر با مردن هیچ می‌شویم، چرا غریزه علاقه به بقا در نهاد ما نهفته است؟

آری، در جهان‌بینی و بینش مادّی، آینده جهان بن‌بست، تاریک و کور، سرنوشت کارها تباهی و پایان عمر انسان پوچی است و با این دید است که گاهی می‌پرسد: چرا آفریده شدم و چرا هستم؟ بر فرض که هستم، چرا گرگ نباشم و کامیابی نکنم؟ گرچه به قیمت هلاک انسان‌ها باشد.

اکنون که من وهمه انسان‌ها به سوی نیستی می‌رویم، بگذار تا نیستیِ دیگران در راه لذّت من تمام بشود ! حالا که همه فدا می‌شوند، بگذار فدای لذّت من شوند!

این تفکّر خطرناک مادّیگری جهان را به وضعی رسانده که در حالی که در بعضی کشورها قحطی غوغا می‌کند، کشورهای پیشرفته دنیا به خاطر نگهداری نرخ اجناس خود، گندم و محصولات غذایی و تولیدات اضافی خود را به دریا ریخته یا زیر خاک دفن کرده یا می‌سوزانند و به دیگران نیز نشان می‌دهند.

فکر می‌کنم حرف کافی باشد به سراغ وحی برویم که چگونه لزوم معاد را از راه «حکمت الهی» بیان کرده است، قرآن در این زمینه می‌فرماید:

»أفَحَسِبتُم أنّما خَلَقناکم عَبَثا و انّکُم الَینا لاتُرجَعون»(۶۴) آیا گمان می‌کنید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟

»أیَحسبُ الانسانُ أن یُترَک سُدی»(۶۵) آیا انسان گمان می‌کند که رها و بدون تکلیف است؟ و عاقبت می‌میرد و دیگر هیچ؟!

در قرآن آیات فراوانی است که می‌فرماید: ما در آفرینش نه اهل بازی و لعب هستیم و نه بی‌هدف و باطل کاری می‌کنیم و نه هدف‌های سطحی و ساده و سرگرمی در کار است، بلکه آفرینش طبق حق و برای رشد و آزمایش انسان‌ها بر مبنای قوانین و سنّت‌ها پایه‌ریزی شده و هدف از آفرینش، شناخت، عبادت و انتخاب راه خدا از میان صدها راه غیرالهی است و دیر یا زود راه شما به سوی خدا پایان می‌یابد؛ «اِنّا لِلّه و اِنّا اِلَیه راجِعون»(۶۶)

و این دنیا مزرعه‌ای است که در قیامت حاصل آن درو می‌شود و عمل هر انسانی از مرد و زن پاداش داده می‌شود؛ «وَلِتُجزی کلّ نَفسٍ بِما کَسَبَت»(۶۷) و انسان در گرو عمل خویش است؛ «کلّ نَفسٍ بما کسبت رهینة»(۶۸)

لقمان به فرزندش می‌فرماید: «یا بُنیَّ اِنّها اِن تَکُ مِثقالَ حَبَّة مِن خَردَلٍ فتَکُن فی صَخرة أو فی السّموات أو فی الأرض یَأتِ بِهَا اللّه»(۶۹) حتّی اگر به اندازه دانه خردلی کاری انجام دهی، خواه این کار در محکم‌ترین مناطق و در درون سنگ‌های سفت باشد و یا در دورترین مناطق و آسمان‌ها باشد و یا در عمیق‌ترین جاها و در درون زمین و خاک‌ها باشد، بالاخره خداوند آن عمل را در روز قیامت می‌آورد و هیچ کاری از دیدگاه خداوند مخفی نمی‌ماند.

راستی این بینش چه نقش تربیتی عجیبی می‌تواند در انسان داشته باشد.

با یک آیه فقیه شد

شخصی وارد مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله شد وگفت: یا رسول‌اللّه! به من قرآن بیاموز !حضرت او را به یکی از یارانش سپرد، او دست این تازه وارد را گرفت و به کناری برد و برای تعلیم او سوره زلزال را تلاوت کرد، همین که رسید به آیه «فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرّة خَیراً یَرَه و مَن یَعمَل مِثقالَ ذَرّة شَرّاً یَرَه»(۷۰) هر که به مقدار ذرّه‌ای خیر یا شرّی انجام دهد آن را خواهد دید. آن عرب کمی فکر کرد و به معلّم خود گفت: آیا این جمله وحی است؟ معلّم گفت: بله، گفت: من درس خودم را از همین آیه گرفتم، اکنون که ریز و درشت کارهای مخفی و

آشکار ما در این جهان حساب دارد، تکلیف من روشن شد، همین جمله برای خط زندگی من کافی است و با معلّم خود خداحافظی کرد.

معلّم خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت: این شاگرد امروز ما کم حوصله بود و حتّی نگذاشت من بیش از یک سوره کوچک برای او بخوانم و گفت: اگر در خانه کس است یک حرف بس است، من درسم را گرفتم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «رَجَع فَقیهاً» او در حالی برگشت که به مقام فقاهت و شناخت عمیقی که باید برسد رسیده بود.

جای تأسّف است که عربی بیابانگرد با یک جمله راه خود را شناخت، هم فهمید و هم عوض شد و هم لقب فقیه را از رسول اللّه دریافت کرد، ولی افرادی مثل بنده سالها با آیات و روایات و دلائل عقلی و نقلی با چند بیان و گاهی با چند زبان با بهترین روشها و شیوه‌ها حرفها می‌زنیم، اما...

نبود مانع

بار دیگر متذکّر می‌شویم که برای معاد و امری سه شرط لازم است: یکی امکان شدن و دیگری علّت شدن که این دو مرحله گذشت و اکنون نوبت شرط و مرحله رسید که نبود مانع است که برای معاد و زنده شدن هیچ مانعی نیست.

معمولا مانع برای قدرت‌های محدود است. فرض کنید ماشینی که مجبور است روی فلان جاده حرکت کند و چاره‌ای هم جز آن ندارد، وجود یک قطعه سنگ بزرگ در جادّه می‌تواند مانع حرکت آن باشد، امّا این سنگ برای پرنده‌ای که مجبور نیست از یک جادّه خاصّی عبور کند، مانع نیست.

آری، هر چه قدرت و علم بیشتر باشد کمتر چیزی می‌تواند به عنوان مانع و مزاحم قرار گیرد، زیرا زنده شدن مردگان و جمع ذرّات پخش شده دو شرط دارد: یکی علم بی‌نهایت و دیگری قدرت بی‌نهایت.

با علم بی‌نهایت الهی که می‌داند هر ذرّه‌ای از کجا و در کجا و در چه شرایطی است، چه مانعی می‌توان فرض کرد؟ «قَد عَلِمنا ما تَنقُص الأَرضَ مِنهم و عِندَنا کتابٌ حَفیظ»(۷۱) ما می‌دانیم که زمین چقدر مستهلک می‌کند و نزد ما کتابی است که همه خصوصیات در آن هست .

و باقدرت بی‌نهایتی که می‌تواند ذرّات پخش شده را یکجا جمع کند، مانعی قابل تصوّر نیست چنانکه قرآن حدود چهل مرتبه می‌فرماید» :اِنّ اللّه علی کلّ شَیءٍ قَدیر«

همین الآن خود ما از ذرّات خاک پخش شده هستیم، زیرا ما در همین دنیا از گندم فلان منطقه و برنج، سبزی و میوه منطقه دیگر ترکیب شده و مدّتی به صورت نطفه پدر و پس از آن در رحم مادر قرار گرفته و سپس به دنیا آمدیم. آری الآن هم هر سلول بدن ما از یک منطقه‌ای از زمین است. همان قدرتی که در این جهان از ذرات خاک‌های پخش شده ما را درست کرد، روز قیامت هم از ذرات پخش شده همان استخوان‌های پوسیده دوباره ما را زنده می‌کند.

البتّه گاهی شیطان ما را به وسوسه می‌اندازد که این کار بسیار مشکلی است، امّا قرآن این وسوسه را با آیات متعدّدی نظیر «اِنّ ذلِکَ علی اللّهِ یَسیر»(۷۲) که برای خداوند زنده کردن مردگان کار آسان و ساده‌ای است، پاسخ داده است.

البتّه اشکال اصلی کار ما آن است که ما قدرت و علم خدا را از روزنه دید خود نگاه می‌کنیم و چون خود ما محدود هستیم، نمی‌توانیم بی‌نهایت را تصوّر کنیم، در سرتاسر داستان‌های قرآن این حقیقت به چشم می‌خورد که خداوند می‌خواهد فکر ما را از انحصار این چهار چوب مادّی بیرون کند و لذا اگر می‌گوید: ما به زن بی‌شوهری به نام مریم نوزاد دادیم.(۷۳)

اگر می‌گوید :ما به نوزاد در گهواره قدرت سخن گفتن دادیم .(۷۴)

اگر می‌گوید: ما توسّط پرندگانی به نام ابابیل، فیل‌سواران را نابود کردیم.(۷۵)

اگر می‌گوید: با زدن یک عصا، دوازده چشمه آب از سنگها بیرون آوردیم.(۷۶)

اگر می‌گوید: ما با نَفَس حضرت عیسی علیه السلام مردگان را زنده کردیم .(۷۷)

اگر می‌گوید: ما به زکریای پیرمرد و همسر نازای او فرزندی به نام یحیی دادیم.(۷۸)

واگر می‌گوید: ما موسی را در دامن خودِ فرعون تربیت کردیم.(۷۹)

و صدها نمونه دیگر، همه و همه به خاطر آن است که چشم‌انداز فکر انسان از چهارچوب آنچه با او در شبانه روز مأنوس شده وسیع‌تر گردد و کمی هم به ماورای طبیعت بیندیشد، چنانکه سفارش به تلاوت قرآن برای تذکّر و مرور این قبیل خاطرات است. آری، ما باید با کمال احترامی که به قوانین حاکم بر طبیعت می‌نهیم، هرگز فکر خود را در چهارچوب آنان محدود نکنیم و بدانیم که خداوند هر چه را بخواهد همان می‌شود.

کوتاه سخن آنکه در برابر قدرت نامتناهی و علم بی‌نهایت الهی، هیچ مانعی قابل فرض نیست.

ایمان به معاد، دفع ضرر احتمالی

در گفتگوهایی که میان رهبران معصوم ما با مخالفان خود صورت گرفته است روش جالبی به چشم می‌خورد که ما آن را فشرده در اینجا با عنوان «دفع ضرر احتمالی» بیان می‌کنیم:

در زندگی روزمرّه، به خبرهایی بر می‌خوریم که حاصل پیام مهم و هشدارهایی است، برخورد ما با اینگونه گفته‌ها تفاوت دارد؛ یعنی هر چه احتمال ضرر یا منفعت بیشتر و یا نوع خطر مهم‌تر باشد، عکس‌العمل ما جدّی‌تر است. مثلاً اگر در معامله‌ای ۹۰ درصد احتمال سود داده شود، لیکن مقدار سود ۵درصد باشد، در این صورت گرچه سود کم است، ولی چون اصل آن تقریباً قطعی است، مردم اقدام نموده و وارد معامله می‌شوند.

اگر احتمال سود به جای ۹۰ درصد، ۷۰ درصد شد، ولی مقدار سود ۳۰درصد باشد باز هم مردم اقدام می‌نمایند. زیرا گرچه احتمال سود کم شد ولی مقدار سود زیاد است و اگر احتمال سود بردن ۴۰ درصد شد، امّا سود حاصل از آن خیلی زیاد مثلا ۷۰ درصد است، باز هم اقدام می‌نمایند.

و حتّی اگر احتمال سود بردن احتمال بسیار ضعیف و کم رنگی شد، لیکن بر فرض موفقیّت سود بسیار خواهد بود، در اینجا نیز مردم اقدام می‌نمایند که ما نمونه آنرا در مسابقات میلیونی مشاهده می‌کنیم که در میان میلون‌ها شماره وبرگه فروخته شده یکی دو شماره بیشتر برنده ندارد و احتمال سود بردن و برنده شدن یک چند میلیونیم است، امّا چون مبلغ جایزه یک ماشین یا یک دستگاه ساختمان است، مردم باز برای همان احتمال بسیار ضعیف اقدام می‌کنند. زیرا بر فرض برنده شدن، مبلغ ججایزه خیلی زیاد است. از این روش می‌فهمیم که هر چه هم احتمال ضعیف وکم باشد، ولی اگر مبلغ بالا باشد همین ارزش بیشتر، جبران ضعف احتمال را می‌نماید.

حالا ما از گفتار این همه پیامبران و امامان و اولیای خدا که مردم را از زنده شدن بعد از مرگ و حساب دقیق الهی و دوزخ و بهشت خبر داده‌اند آنهم دوزخی که قهر خدا و بهشتی که از لطف بی‌نهایت الهی سرچشمه می‌گیرد، چند درصد احتمال می‌دهیم؟ (البتّه ما که با برهان‌های قوی یقین داریم، ولی بناست با افراد بی‌تفاوت و بی‌دین سخن بگوییم) در اینجا حتّی اگر یک درصد یا یک در هزار و یا یک درچند هزار هم احتمال بدهیم باید اقدام نماییم، زیرا گر چه احتمال ضعیف است، امّا دوزخ ابدی و قهر خدا بزرگ است و بهشت، جاودانه و جوار رحمت خداوند بسیار ارزشمند است. بنابراین کاری به احتمال قوی یا ضعیف نداریم، امّا چون سود و زیانش خیلی مهم است باید توجّه کنیم .

گاهی کودکی خبر از وجود زنبور در جایی را می‌دهد و گاهی خبر از مار و افعی، گاهی خبر از افتادن از یک پله می‌دهد و گاهی خبر از غرق شدن در دریا، گاهی می‌گوید صدتومان پیدا نموده‌ام و گاهی می‌گوید میلیون‌ها تومان و یا کیسه‌ای از طلا وجواهرات، در این موارد توجه ما به گوینده نیست که کودک است یا بزرگ، برای ما یقین پیدا می‌شود یا احتمال، بلکه در اینجا توجه ما به ارزشها است: کیسه طلا، مار و افعی، غرق در دریا و امثال اینها و همین ارزشها برای ما رمز حرکت می‌شود، گرچه کلام از گوینده‌ای قوی هم صادر نشده باشد. (بار دیگر از مقام اولیای خدا معذرت می‌خواهم که گفتار آن بزرگواران را باگفتار یک کودک مقایسه کردم، زیرا هدفم سخن گفتن با بی‌دینان است(

کوتاه سخن آنکه: هر گاه انسان بخاطر سود یا ضرری که خبر آنرا از کودکی خردسال شنیده عکس‌العمل نشان می‌دهد، چرا درباره این همه فریاد اولیای دین که به گفته تاریخ از بهترین مردم روزگار بوده‌اند فکر نمی‌کند؟ آیا سخن پیامبرانی که بدون داشتن کوچک‌ترین نقطه ضعف سالها دعوت به حقّ کرده و بر مبنای حقّ عمل نمودند وتا پای جان استقامت کردند و با آوردن خبرهایی از عالم دیگر و دلیل و معجزه‌های فراوان و در حالی که میلیون‌ها نفر هم به سراغ آنان رفته و دعوتشان را از جان پذیرفتند، با همه اینها (بر فرض هم که برای گروهی یقین پیدا نشود) آیا احتمال و شک هم در روح آنان بوجود نمی‌آورد؟

آیا انسان به مقداری که از گفته یک کودک خردسال در برابر احتمال سود و ضرری (به خصوص اگر سود و ضرر مهم و همیشگی باشد) عکس‌العمل نشان می‌دهد، نباید در برابر فریاد انبیای معصوم عکس‌العملی نشان دهد؟

بنابراین مقدار سود و ضرر و کمی و زیادی آن، در حرکت و گرایش انسان بسیار مؤثّر است.
سود مؤمن رضای خدا و بهشت جاودانه است، ضرر گناهکار قهر و دوزخ ابدی وهمیشگی است، سود وضرری بس بزرگ که حتّی در فکر ما نمی‌گنجد، بنابراین آیا ما نباید برای دفع آن ضررهای بزرگ احتمالی و یا برای بدست آوردن آن نعمت‌های بی‌پایان احتمالی، گامی برداریم؟ گامی که خروج از راه هوسهای درونی وطاغوت‌های بیرونی وحرکت در مسیر انبیا وکمال خود است.

(53سوره انعام، آیه۱۰۱.
(54سوره سجده، آیه۷.
(55سوره رعد، آیه۸.
(56سوره انعام، آیه۱۲.
(57سوره بقره، آیه۲۹.
(58سوره اسراء، آیه۷۰.
(59سوره صافّات، آیه۶.
(60سوره ذاریات، آیه۴.
(61سوره نازعات، آیه ۵.
(62نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.
(63سوره آل‌عمران، آیه۱۹۱.
(64سوره مؤمنون، آیه۱۱۵.
(65سوره قیامت، آیه۳۶.
(66سوره بقره، آیه۱۵۶.
(67سوره جاثیه، آیه۲۲.
(68سوره مدّثر، آیه۳۸.
(69سوره لقمان، آیه ۱۶.
(70سوره زلزال، آیه۸.
(71سوره ق، آیه۴.
(72سوره عنکبوت، آیه۱۹ ؛ ق، آیه۴۴ و تغابن، آیه۷.
(73سوره مریم، آیه۲۰.
(74سوره مریم، آیه۳۰.
(75سوره فیل، آیه۴.
(76سوره بقره، آیه۶۰.

(77سوره مائده، آیه۱۱۰.

(78سوره هود، آیه۷۲.

(79سوره قصص، آیه9.

منبع: موسسه ترویج فرهنگ قرآنی